

بیعت غدیر چرا

شکسته شد؟

مؤلف : محسن حیدری

نام کتاب : بیعت غدیر چرا شکسته شد ؟

مؤلف : دکتر محسن حیدری

ناشر : بنیاد بین المللی غدیر ، شاخه خوزستان

تاریخ انتشار : پاییز ۱۳۹۱

صفحه	فهرست مطالب
۷	مقدمه.....
۷	واقعیت تاریخی اول (بیعت غدیر).....
۱۱	تبریک گویی صحابه پیامبر (ص) به امیرالمومنین (ع).....
۱۲	مراسم بیعت غدیر.....
۱۳	سندحدیث.....
۱۴	واقعیت تاریخی (بیعت سقیفه).....
۲۲	فصل اول.....
۲۳	عوامل شکسته شدن بیعت غدیر.....
	محور اول مرجعیت همه جانبه قریش برای مردم جزیره العرب
۲۴	(تاریخچه قریش).....
۲۵	جایگاه محوری مکه در جزیره العرب.....
۲۷	موقعیت اسماعیل بن ابراهیم (ع) در میان مردم عرب.....
۳۰	جایگاه نوادگان اسماعیل (ع) در میان مردم عرب.....
۳۱	ریاست همه جانبه قریش (نوادگان اسماعیل (ع) بر مکه.....
۳۳	قریش کیست؟.....
۳۴	وجه نامگذاری قریش.....
۳۶	تیره های قریش.....
۳۷	مناصب ریاستی قریش.....
۳۹	محورهای مرجعیت قریش برای مردم عرب.....
۴۱	مرجعیت دینی وعبادی.....
۴۴	مرجعیت اقتصادی قریش.....
۴۷	بازارهای مهم مکه.....
۴۸	مرجعیت فرهنگی، ادبی و علمی قریش.....
۵۲	مرجعیت اجتماعی، سیاسی قریش.....
۵۳	آثار مرجعیت همه جانبه قریش.....
۵۷	قریش در احادیث نبوی.....
۵۹	فصل سوم.....
۶۰	محور دوم : کینه های قریش نسبت به امیرالمومنین (ع).....

- ۶۴..... غزوه بدر.....
- ۶۵..... غزوه احد.....
- ۶۹..... غزوه احزاب.....
- ۷۴..... فتح مکه.....
- ۷۶..... شواهدی بر کینه های قریش و تأثیرگذاری بر آنها بر غضب خلافت.....
- ۸۴..... اعتراض حارث فهري بر ولایت علي (ع) و نزول عذاب بر او.....
- ۸۶..... اعتراف عمر به اولویت حضرت علي (ع) و کینه های قریش نسبت به او.....
- ۸۷..... تحریک کینه های فرزندان قریش نسبت به حضرت علي (ع) توسط خلفا.....
- ۸۹..... علت انتقامجویی قریش از علي (ع) در بیان فاطمی.....
- ۹۰..... توجیه غضب خلافت با عدم تمایل قریش نسبت به علي (ع).....
- ۹۳..... جانبداري عمر از موضع قریش در مقابل خلافت حضرت علي (ع).....
- ۹۷..... فصل سوم.....
- ۹۸..... محور سوم : سطحی بودن ایمان اکثریت جامعه اسلامی.....
- ۱۰۱..... گروه اول : اعراب بادیه نشین.....
- ۱۰۴..... گروه دوم : اهل مکه.....
- ۱۰۵..... گروه سوم : اهل یمن.....
- ۱۰۶..... گروه چهارم : مردم مدینه.....
- ۱۰۸..... ترک پیامبر (ص) در حال ایراد خطبه نماز جمعه.....
- فرار اکثریت قریب به اتفاق مسلمان ها از مهاجر و انصار
- ۱۱۰..... در غزوه احد.....
- ۱۱۲..... فرار اکثریت مسلمانها در غزوه حنین.....
- ۱۱۵..... فصل چهارم.....
- محور چهارم : جریان فکری انحرافی مبتنی بر عدم تعبد و اجتهاد
- ۱۱۶..... در مقابل نص.....
- ۱۲۶..... مواضع شیخین نسبت به مسلک اجتهاد در مقابل نص.....
- مخالفت شیخین با امر رسول خدا (ص) در مورد کشتن
- ۱۲۷..... « ذي الثديه».....
- ۱۳۰..... مخالفت ابوبکر و عمر با نظر پیامبر(ص) در امر شفاعت برای قریش.....
- ۱۳۳..... اعتراض عمر بر پیامبر (ص) در جریان صلح حدیبیه.....

- ۱۳۷.....اعتراض عمر به پیامبر (ص) در مسأله نماز بر جنازه منافق.....
- ۱۳۹.....اعتراض عمر بر پیامبر (ص) در فاجعه یوم الخمیس.....
- ۱۴۴.....فصل پنجم.....
- ۱۴۵.....محور پنجم : جریان نفاق در مدینه و اطراف آن
- ۱۵۲.....جمع بندی عوامل شکسته شدن بیعت غدیر.....
- ۱۵۶.....فصل ششم.....
- ۱۵۷.....علل پیشدستی انصار جهت تصاحب خلافت و عوامل شکست آنان.....
- ۱۵۹.....علل پیشدستی انصار در جهت تصاحب خلافت.....
- ۱۶۲.....جریان عقبه
- ۱۶۸.....علل شکست پروژه انصار.....
- ۱۷۵.....نقش جریان نفاق در بیعت سقیفه
- ۱۷۶.....اما پشتیبانی اعراب از جریان سقیفه.....
- ۱۸۳.....فصل هفتم.....
- ۱۸۴.....شکوه های جانسوز و انتقادهای کوبنده امیرالمومنین (ع) از قریش
- ۱۸۷.....معرفی جریان مستمر قریش در دوره کفر و فتنه
- ۱۹۴.....شکوه از قریش و همکارانش
- ۱۹۴.....شکوه از قریش و نبودن یار و یاور.....
- ۱۹۸.....مقایسه امیرالمومنین (ع) و سایر بنی هاشم یا قریشیانی که به خلافت رسیدن.....
- ۲۰۴.....تاکید امیرالمومنین (ع) بر گمراهی و غاصب بودن قریش.....
- ۲۰۹.....شکوه از غصب حق حضرت از زمان وفات پیامبر (ص) تا زمان خود.....
- ابن ابی الحدید وتوجیه خلافت ظاهر او درباره نصوص
- ۲۱۳.....مظلومیت امیرالمؤمنین (ع).....
- ۲۱۴.....پاسخ نظریه شارح معتزلی.....
- ۲۲۴.....ویژگی های پیچ تاریخی امت اسلام بعد از رحلت پیامبر (ص)
- ۲۲۵.....اولین ویژگی : حرکت ارتجاعی بر فرهنگ جاهلیت
- ۲۲۵.....دلالت احادیث « حوض » بر جریان ارتداد اکثریت امام
- ۲۳۱.....دومین ویژگی : هلاک شدن به وسیله عوامل پنهانی
- ۲۳۴.....سومین ویژگی : بکارگیری جریان نفاق توسط غاصبان ولایت
- ۲۳۴.....چهارمین ویژگی : قطع رحم پیامبر (ص).....

- ۲۳۵..... پنجمین ویژگی : کنار گذاشتن اهل بیت (ع).....
- ۲۳۶..... ششمین ویژگی : ساختن آئینی بر مبنای غیر از مبنای اسلام
- ۲۳۷..... هفتمین ویژگی : منشأ بودن غاصبان خلافت برای گناه ورزی و گمراهی.....
- ۲۳۹..... هشتمین ویژگی : پیروی از مسلک فرعون
- ۲۴۳..... منابع.....

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بیعت غدیر

چرا شکسته شد؟

مقدمه :

یکی از پرسشهای مهم در مسأله بنیادین و سرنوشت ساز غدیر و ولایت امیر المومنین علیه السلام، این است که ، چرا بیعت غدیر شکسته شد؟

برای توضیح بیشتر سؤال ، لازم است این دو واقعیت تاریخی در نظر گرفته شود .

واقعیت تاریخی اول (بیعت غدیر) :

بر اساس مدارک و مستندات قطعی تاریخی ، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سال دهم هجرت از مدینه جهت انجام فریضه حج ،

که به نام حجة الوداع نامیده شد ، به همراه دهها هزار نفر از مردم مدینه ، و مناطق اطراف راهی مکه گردید .

پس از ادای فریضه حج ، پیامبر اکرم ﷺ به همراه جمعیتی که با او از مدینه و اطراف آن آمده بودند ، و شماره آن در روایات ، بین ۴۰ هزار تا ۱۲۴ هزار نفر نوشته شده است ، به مدینه برگشت ، هنگامیکه از سرزمین جحفه گذشت و به غدیر خم رسید ، جبرئیل ، امین وحی این آیه را بر او نازل کرد .

﴿ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ

رِسَالَتَهُ ۗ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ ۗ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ۝ (۱)

« ای پیامبر ! آنچه را از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است ، به طور کامل (به مردم) ابلاغ کن ؛ و اگر چنین نکنی ، رسالت او را انجام نداده ای . خداوند تو را از خطرات (احتمالی مردم) ، حفظ میکند ، و خداوند گروه کافران (لجوج) را هدایت نمی کند . »

در تفسیر آیه فوق ، روایات فراوانی گزارش کرده ، که جبرائیل پیام خداوند سبحان را مبنی بر اعلان ولایت و خلافت امیرالمومنین علیه السلام به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رساند

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای پیاده کردن آن پیام آسمانی به کاروانیان پیش رو قافله پیام دادند که برگردند ، و خود در غدیر خم منتظر سایر کاروانیان ماندند .

پس از اقامه نماز ظهر به پیشوائی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ، آنحضرت بر فراز منبری از کجاوه های شتران رفت . پس از حمد و ثنای الهی و آگاهی دادن از مرگ قریب الوقوع خویش ، اصول عقاید اسلام را به صورت پرسش و پاسخ یادآوری کرد ، و بر تقلین (قرآن و عترت) تاکید ، و در پایان دست علی بن ابیطالب را بلند کرد و فرمود :

« آيها الناس من اولى الناس بالمؤمنين من انفسهم ؟ »

«ای مردم ! چه کسی نسبت به مؤمنان از جانهایشان اولاتر است ؟

« قالوا : الله ورسوله ورسوله أعلم »

« گفتند : خداوند و رسول او داناترند . »

قال : إن الله مولاي ، وانا مولى المؤمنين ، وانا اولى بهم من انفسهم ، فمن كنت مولاه فعلى مولاه ، يقولها ثلاث مرات . وفي لفظ احمد امام الحنابلة : أربع مرات - ثم قال : اللهمَّ وال من والاه ، وعاد من عاداه ، وانصر من نصره ، واخذل من خذله ، وأدبر الحق معه حيث دار ، الا فليبلغ الشاهد الغائب .

پیامبر ﷺ: فرمود: خداوند مولا و سرپرست من است ، و من مولا و سرپرست مؤمنین ، و اولاتر از آنها به آنها از جانهایشان هستم . پس هر کس که من مولای اویم ، علی مولای اوست . این جمله را سه بار فرمود . و در روایت احمد پیشوای حنابله ، چهار بار آمده است .

آن گاه فرمود :

خدایا ! هرکسی که ولایت او را بپذیرد ، ولیّ او باش ، کسی که با او دشمنی بورزد ، با او دشمنی کن ، هرکسی که او را دوست بدارد ، دوست بدار .

هرکسی را که به او کینه ورزد ، مبعوض دار . هر کسی را که او را یاری دهد نصرت ده ، هر کسی را که او را تنها بگذارد ، تنها بگذار ، و حق را در همان سمتی که علی می رود ، قرار ده .

هان ! شاهدان صحنه باید این پیام را به غایبان برسانند .

هنوز جمعیت متفرق نشده که بار دیگر فرشته وحی این آیه را بر پیامبر ﷺ تلاوت کرد ^ق الْيَوْمَ يَسِّرُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا

خَشَوْهُمْ وَأَحْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ
الْإِسْلَامَ دِينًا. ^(۱)

«...امروز کافران از (شکست خوردن) دین شما مأیوس شدند ، پس از آنها نهراسید . نتها از خدا بترسید . امروز دین شما را برایتان کامل کردم ، ونعمت خود را بر شما تمام نمودم ، واسلام را به عنوان آیین (جاودان) برای شما پذیرفتم ...» .

فقال رسول الله ﷺ : الله اكبر على اكمال الدين ، واتمام النعمة ورضا الرب برسالتي والولاية لعلي من بعدي . « .

پس ، رسول خدا ﷺ فرمود : الله اكبر بر اكمال دين ، واتمام نعمت ورضایت پروردگار به رسالتم ، و ولایت علي ، پس از من . « .

تبریک گویی صحابه پیامبر ﷺ به امیرالمؤمنین علیؑ

آن گاه ، مردم شروع به عرض تهنیت و تبریک گوئی به محضر امیرالمؤمنین علیؑ کردند .

بزرگان صحابه ، از جمله : ابوبکر وعمر آمدند . هر کدام از آنها می گفتند :

«بِخِ بِنِّ لَكَ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ! أَصْبَحْتَ وَأَمْسَيْتَ مَوْلَايَ وَمَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ» .

یعنی: مبارک بر تو باد ای پسر ابی طالب! که امروز، تو مولای ما و مولای هر مرد و زن مؤمن گشته ای!

مراسم بیعت غدیر

پس از پایان خطبه پیامبر ﷺ و مراسم تبریک گویی، پیامبر ﷺ دستور داد خیمه ای را برپا دارند، و حضرت علی عَلِيٌّ را با عمامه خویش که «سحاب» نام داشت، معمم نمود، و به همه مردم دستور داد، که بیایند و با علی عَلِيٌّ به عنوان «امیر المؤمنین» بیعت کنند. آنحضرت فرمود: «سَلِّمُوا عَلِيَّ عَلِيٌّ بِأَمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ»

همه مردان آمدند، و به دستور پیامبر ﷺ با حضرت علی عَلِيٌّ دست بیعت دادند.

زنان هم آمدند و بیعت کردند. البته طرز بیعت زنان با حضرت علی عَلِيٌّ همانند بیعت با پیامبر ﷺ در فتح مکه بود. به این صورت که پیامبر ﷺ دست خود را در طشت آب نهاد، زنان می آمدند و دستهای خود را در آب آن طشت فرو میبردند.

مراسم خطبه غدیر و بیعت با امیر المؤمنین علیه السلام به مدت سه روز طول کشید.
 پس از پایان مراسم مذکور ، کاروان حج پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم راهی مدینه گردید .

سند حدیث . خطبه و بیعت غدیر

حدیث غدیر از اخبار آحاد نیست ، تا نیازی به بحث و کاوش سندی داشته باشد ، بلکه از اخبار متواتر است . یعنی آن قدر راویان زیادی در هر حلقه از سلسله اسناد حدیث دارد ، که از حد شمارش بالاتر می رود ، و روی هم رفته یقین آور است . با قاطعیّت می توان گفت ، که هیچ حدیثی از احادیث شیعه و اهل سنت به اندازه حدیث غدیر راوی ندارد . اگر کسی درباره متواتر بودن حدیث غدیر تشکیک کند ، نباید به هیچ حدیث متواتری اذعان نماید ، بلکه باید بر روی حدیث متواتر خط قرمز و بطلان بکشد !

علّامه امینی «ره» که کتاب گرانسنگ خود را به نام « الغدیر »^(۱) برای بررسی حدیث غدیر به استناد طرق اهل سنت قرار داده است ، از بین صحابه نام صد و ده نفر ، و از تابعین ۸۴ نفر ، و از راویان

۱- از این کتاب در زمان حیات علّامه امینی (۱۳۲۰ هـ - ۱۳۹۰ هـ) ۱۱ مجلد چاپ شده بود. اخیراً با استفاده از دست نوشته های آن مؤلف گرانقدر ده جزء دیگر به چاپ رسیده . بنابراین ، از آن موسوعه تا به حال « ۲۱ » جلد چاپ شده است .

حدیث اهل سنت ۳۶۰ نفر ، واز مؤلفین کتب اختصاصی پیرامون غدیر نام ۲۵ نفر را ذکر کرده است .

علّامه سید عبدالعزیز طباطبائی «ره» ، نوه مرحوم آیت الله سید کاظم یزدی ، صاحب عروه ، در کتاب « الغدیر فی التراث الاسلامی » ضمن تأکید براین که راویان حدیث از صحابه ۱۲۰ نفر هستند^(۱) ، ۱۸۴ کتابی را که توسط مؤلفین شیعی و سنی پیرامون غدیر تألیف شده است ، معرفی نموده است .

واقعیت تاریخی دوم (بیعت سقیفه) :

یکی از مسلمات تاریخی اسلام ، این است که پیامبر اکرم ﷺ در ۲۸ صفر سال یازدهم هجرت ، بنا بر نظر مشهور شیعه ، ودر ۱۲ ربیع الاول همان سال بنا بر نظر برخی از علمای شیعه و مشهور عامّه ، به ملکوت اعلی پیوست .

بنابراین فاصله بین واقعه غدیر خم (۱۸ ذی الحجه) تا روز رحلت آن حضرت ۷۰ یا ۸۴ روز بود .

در همان روز غمبار برای اسلام و مسلمین ، در حالیکه امیرالمؤمنین علیه السلام و اهل بیت پیامبر علیهم السلام در سوگ پیامبر صلی الله علیه و آله

۱- الغدیر فی التراث الاسلامی ، السید عبدالعزیز الطباطبائی ص/۷ ، مؤسسه نشر الهادی ، قم ، ۱۳۷۴ ش .

نشسته ، و در امر تجهیز جنازه آنحضرت مشغول بودند ، گروهی از انصار در سقیفه بنی ساعده جهت تعیین خلیفه و جانشین برای پیامبر ﷺ به شور و مشورت نشستند . نامزد آنها سعد بن عباده ، مهتر طایفه خزرج بود . برخی از محققین عنوان «حزب انصار» را بر آنها نهادند .

وقتی خبر اجتماع سقیفه به ابوبکر و عمر رسید ، به اتفاق دو نفر دیگر از دوستانشان باشتاب و محرمانه به سوی سقیفه رفتند . بر این مجموعه نام « حزب قریش » نهاده شد .

از گفتگوهائی که بین سران دو حزب در سقیفه بنی ساعده پیرامون خلافت صورت گرفت ، استفاده می شود که در مجموع سه نظریه در سقیفه مطرح شده بود .

نظر اول: باید با يك قریشی بیعت شود . زیرا قریش خاندان پیامبر ﷺ است و آنها اولویت دارند .

نظر دوم : با يك انصاری بیعت شود ، و یا حداقل يك نفر از انصار و يك نفر از قریش باشد .

نظر سوم : فقط با حضرت علي بیعت شود .

در نهایت أمر، شرایط به نفع جناح قریش و خلافت ابابکر رقم خورد، آنهم بدلیل قریشی بودن و قرابت فامیلی با پیامبر ﷺ .

جمعی با طوع و رغبت ، و گروهی با اکراه بیعت کردند ، و خلافت ابابکر ماسید.

اما شیعیان علی علیه السلام که شامل بنی هاشم و جمعی از مهاجرین و انصار بودند ، با این بیعت مخالفت نمودند و در خانه فاطمه علیها السلام گردهم آمدند .

حزب پیروز سقیفه تصمیم گرفت ، که با اعمال زور ، بیعت علی و طرفدارانش را بگیرد ، اما با وجود تهاجم خشمگینانه بر خانه فاطمه علیها السلام و به آتش کشیدن خانه اش و ساقط کردن جنینش به مقصود خود نرسید .

تا این که بعد از شهادت دختر نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم ، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ادامه مقاومت اعتراضی را به صلاح اسلام ندانستند ، و به دنبال آن ، طرفداران آنحضرت هم بیعت کردند .

بدین صورت ، خلافت کاندیدای حزب قریش تثبیت شد . خلافت ابابکر حدود سه سال طول کشید . خلیفه اول در آستانه فوت ، طی وصیت نامه ای ، عمر بن الخطاب را برای خلافت تعیین نمود . و به این ترتیب بار دیگر خلافت از آن حزب قریش گردید .

خلافت عمر هم ده سال طول کشید . به دنبال ترور شدن خلیفه دوم ، آن شخص خلافت را به شورایی شش نفره واگذار

کرد . خروجی آن شورا هم چیزی جز خلافت یکی دیگر از حزب قریش ، یعنی عثمان بن عفّان اموی نبود . خلافت وی ۱۲ سال طول کشید . در این دوازده سال مقدرات مسلمین به دست بنی امیّه افتاد .

به دنبال قیام مردمی بر علیه عثمان ، و قتل او در سال ۳۵ هجری ، جمهور مردم به سوی امیر المؤمنین علیه السلام رفتند ، و بیعت تاریخی و مردمی با آنحضرت صورت گرفت . بنابراین ، امیر المؤمنین علیه السلام بعد از گذشت ۲۵ سال از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله به خلافت ظاهری رسید . اما حزب قریشی حاضر به دور شدن از قدرت و سلطه نبود . لذا برای بدست آوردن مجدد خلافت ، جریانات ناکثین ، قاسطین و مارقین را در دوره پنج ساله خلافت امیر المؤمنین علیه السلام بوجود آورد ، و پس از به شهادت رساندن آن حضرت ، در نهایت گوی خلافت توسط حزب قریش ربوده شد . این بار خلافت تحویل معاویه و پس از او یزید و پس از آندو ، مروان و مروانیان گردید !

سؤال مهمی که با توجه به آن دو واقعت تاریخی مطرح است ، این است که چرا مسلمان ها با آن که از بیعت آنها با امیر المؤمنین علیه السلام در غدیر خم ، آنهم بدستور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ، هفتاد و یا حداکثر هشتاد و چهار روز نگذشته بود ، از آن بیعت

روی برتافتند و در جریان سقیفه بنی ساعده با شخصی دیگر بیعت کردند. و با آن کار بیعت غدیر را شکستند و نقض کردند؟ آیا ممکن است همگی آن بیعت را در آن مدت زمان کم فراموش کرده باشند؟

یقیناً فراموشی آن واقعه در آن مدت کم عادتاً محال است، پس باید گفت: عصیان و تمرد علیه اوامر پیامبر ﷺ صورت گرفته است.

اما چگونه ممکن است مسلمانهایی که در اجرای فرامین پیامبر ﷺ در جنگ و جهاد سر از پا نمی شناختند، و در تأمین نظر پیامبر ﷺ از یکدیگر عاشقانه سبقت می گرفتند، در جریان سقیفه به اوامر پیامبر ﷺ دهن کجی کردند، و بیعت خود را با حضرت علی ﷺ زیر پا نهادند؟

همین واقعیت، یعنی اعراض اکثر صحابه پیامبر ﷺ از عمل کردن به حدیث غدیر و عدم التزام به آن بیعت تاریخی باعث شده است که جمعی از علمای اهل سنت در اصل حدیث غدیر و وجود نص بر خلاف امیر المؤمنین ﷺ تشکیک کنند، و یا اینکه نصوص صریحه را به تأویل ببرند، تا بر قدسیّت و عدالت صحابه

حفاظت نمایند . بعضاً در این مورد دچار تحیر و سردرگمی عجیبی شده اند .

مثلاً شیخ سلیم بشری طرف مراجعات سید عبدالحسین شرف الدین در مراجعه ۸۳ به این مطلب اشاره نموده است . وی می نویسد :

«صاحبان بصیرت نافذ و اندیشه ژرف ساحت اصحاب پیامبر ﷺ را از هرگونه مخالفت با ظواهر اوامر و نواهی پیامبر ﷺ منزّه میدانند . و برای آنها غیر از تعبد به اوامر و نواهی آن حضرت، چیزی را روا نمی دارند . بنابراین ممکن نیست که آنان نصّ بر امامت امام را شنیده باشند ، با این حال از او بار اول و بار دوم و مرتبه سومّ عدول نموده اند . چگونه می توان فعل آنها را که با وجود شنیدن نصّ ، از آن اعراض کرده اند ، بر صحتّ حمل نمود»^(۱)

اما چه باید کرد با این واقعیت‌های تاریخی که حاکی از وقوع انقلاب ارتجاعی و برگشت به زمان جاهلیت بعد از رحلت پیامبر ﷺ است ، همانگونه که قرآن به طرز لطیفی هفت سال قبل از وقوع ، آنرا پیشگوئی فرموده است آنجا که می فرماید :

۱ - المراجعات ، مراجعه ۸۳ ، ص ۲۸۵ ، نشر مؤسسه انصاریان ، قم چاپ دوم ، ۱۳۸۷ ش .

وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ
 أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَبْصُرَ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ (۱)

بنابراین ، انقلاب علی الاعقاب اتفاق افتاد . اما برما است که
 زمینه ها و علل وقوع آن اتفاق را بشناسیم . تا معرفت دقیق و
 صحیحی پیدا کنیم ، و در فعل اصحاب پیامبر ﷺ ، و نصوص آن
 حضرت دچار تحیر نشویم .

یقیناً آن حادثه بزرگ بدون زمینه های مناسب و اسباب و
 عوامل لازم امکان نداشت بوقوع بپیوندد .

باید دید که در آن برهه تاریخی چه زمینه ها ، اسباب و عواملی
 باعث آن انحراف و پیچ بزرگ تاریخی گردید ؟

مکتوبی که در پیش رو دارید ، به پیشنهاد سلاله السادات
 حاج آقای سید موسی بلادیان دبیر محترم بنیاد بین المللی غدیر
 - شاخه خوزستان ، جهت پاسخگویی شفاف و مستند ، با بررسی
 جامعه شناسانه تاریخی شرایط و اوضاع فکری ، فرهنگی ، سیاسی
 و اجتماعی آن دوران ، به رشته تحریر در آمده است . امید است
 این مکتوب گامی هر چند کوچک ، در جهت تنویر افکار و رفع

شبهات و تشکیکات در این خصوص باشد ، و مورد توجه ساحت
قدسی امیر المؤمنین علیه السلام قرار گیرد .

وآخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

وصلي الله على محمد وآله الطاهرين

محسن حیدري

قائم مقام بنیاد بین المللی غدیر - شاخه خوزستان

عضو مجلس خبرگان رهبري و امام جمعه موقت اهواز

۴ / شوال / ۱۴۳۳

۱ / ۶ / ۱۳۹۱

فصل اول :

مرجعیت عامه قریش

فصل اول

پیش درآمد :

عوامل شکسته شدن بیعت غدیر

برای پاسخ گوئی به آن سؤال مهم و بنیادی : « چرا بیعت غدیر شکسته شد ؟ » لازم است زمینه ها و عوامل شکسته شدن آن بیعت تاریخی روشن گردد .

جهت روشن شدن زمینه ها و عوامل مذکور ، باید شرایط حاکم بر جامعه ی جزیره العرب از نظر فرهنگی ، دینی ، سیاسی ، اجتماعی و اقتصادی شناخته شود . با شناسائی جامعه شناسانه آن شرایط تاریخی ، پاسخ شفاف آن سؤال داده میشود .

برای رسیدن به مقصود ، به نظر می آید محورهای زیر باید مورد بررسی قرار گیرد .

الف - مرجعیت همه جانبه قریش برای مردم جزیره العرب .

ب - چرکین بودن قلوب اکثریت قریش و کینه دار بودن سران آنان نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام .

ج - سطحی بودن ایمان اکثریت عامّه مسلمانان زمانه رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم .

د - وجود گرایش غیر متعبدانه دربین خواص از مهاجرین و انصار (اجتهاد در مقابل نصّ) .

ه - نفوذ جریان نفاق در بین مردم مدینه و خارج از آن .

در واقع وجود آن زمینه ها و جریانات ، فرصتی را در اختیار قدرت طلبان مهیا ساخت ، تا بتوانند از آن آب گل آلود ماهی خلافت را بگیرند ، و از آن فضای غبار آلود پرنده قدرت را شکار نمایند . پس از ذکر اجمالی محورهای مربوط به عوامل وزمینة های شکسته شدن بیعت غدیر ، اینک به توضیح آن ها می پردازیم .

محور اول:

مرجعیت همه جانبه قریش برای مردم جزیره العرب

تاریخچه قریش :

قریش که از نوادگان حضرت اسماعیل علیه السلام ، فرزند ابراهیم خلیل علیه السلام بوده ، و مهتری و ریاست مکه را قرنهای بعهدده داشته ، از جایگاه رفیع و مرجعیت همه جانبه ای در بین عموم طوایف و

قبایل عرب ، بویژه ساکنان حجاز ، بلکه تمامی تهامه و نجد برخوردار بوده است .

اساس مرجعیت ومهتری قریش به دو عامل برمی گردد . یکی جایگاه مکه ، ودیگری ، موقعیت حضرت اسماعیل بن ابراهیم علیه السلام ، و انتساب آنان به آن حضرت .

جایگاه محوری مکه در جزیره العرب

جایگاه معنوی ودینی مکه در بین شهرها وروستاها وعشایر کوچ نشین عرب ریشه تاریخی بسیار کهنه ای دارد . از این جهت به مکه عنوان (ام القرى) یعنی مادر ، اصل ومركز شهرها وقریه ها داده شده است . قرآن هم در این آیه به آن موقعیت تصریح فرموده است .

﴿ وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ مُّصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ ۗ وَهُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ حٰفِظُونَ ﴾^(۱)

« واین کتابی است مبارک وهمهنگ با آنچه پیش از آن آمده ، که ما آن را نازل کردیم ! (تا مردم را بشارت دهی) ، وتا ام

القری و کسانی را که گرد آن هستند ، (ساکنان سرزمین وحی و همه جهانیان) را بترسانی .

(یقین بدان) کسانی که به آخرت ایمان دارند ، به آن ایمان می آورند ، در حالی که نسبت به نمازهای خویش ، مراقبت می کنند . »

مرکزیت مکه هم ناشی از آن است ، که در درون آن کعبه ، خانه خدا قرار دارد . این خانه ، بنا بر تصریح قرآن مجید ، اولین جایی است که برای بشر قابلیت سکونت پیدا کرده است .

« إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ فِيهِ

ءَايَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ ءَامِنًا وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ

الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ » .^(۱)

« نخستین خانه ای که برای مردم (و نیایش خداوند) بنا نهاده شد ، همان است که در سرزمین مکه است ، که پربرکت و مایه ی هدایت جهانیان است . در آن ، نشانه های روشن ، (از جمله) مقام ابراهیم است ، و هر کس داخل آن (حرم) شود ، در امان خواهد بود ، و برای خدا بر مردم (واجب) است که آهنگ

خانه (او) کنند ، آنها که توانایی رفتن به سوی آن را دارند ،
وهر کس کفر ورزد (وحج را ترک کند، به خود زیان میرساند) ،
و خداوند از همه جهانیان ، بی نیاز است . «

براساس روایات ، کعبه ، دو هزار سال قبل از هبوط حضرت
آدم علیه السلام بر زمین ، بنا نهاده شد . آدم اولین عبادتی را که بعد از
هبوط بر کوه صفا ، انجام داد ، طواف دور کعبه بود . در کنار رکن
مستجار کعبه با توسل به کلمات الهی « محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله »
توبه اش پذیرفته گردید .^(۱)

و نیز طبق روایات ، همه انبیاء و اولیاء الهی برای طواف دور
کعبه به مکه آمده بودند . تا اینکه در هنگامه ی طوفان نوح ،
بیت عتیق به آسمان برده شد ، اما اساس آن در زیر تلی از خاک
باقی ماند .

موقعیت اسماعیل بن ابراهیم علیه السلام در میان مردم عرب

موقع هجرت حضرت ابراهیم به همراه همسرش هاجر ،
و فرزند نوزادش اسماعیل ، از فلسطین به مکه ، حضرت

۱ - این آیه شریفه بر توسل آدم علیه السلام به کلمات مذکور و پذیرش توبه او بسبب آن توسل
دلالت می کند . « فتلقى آدم من ربه کلمات فتاب علیه انه التواب الرحیم » بقره / ۳۷:
« آدم از پروردگارش کلماتی دریافت داشت (وبا آنها توبه کرد) . و خداوند توبه او را
پذیرفت ، زیرا او توبه پذیر و مهربان است . «

ابراهیم علیه السلام مأموریت پیدا کرد ، همسر و فرزندش را در جوار بیت که در زیر آن تل بود ، بگذارد و برگردد .

قران کریم ، حالت متضرعانه و جگر سوز ابراهیم علیه السلام را که درباره ذریه اش و هوایی کردن دلها به سوی آنها دعا می کرد ، این چنین ترسیم می کند .

رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بُوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا
لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِنَ النَّاسِ يَهْوَى إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ
لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ ﴿١٠٠﴾ ^(۱)

« پروردگارا ! من بعضی از فرزندانم را در سرزمین بی آب و علفی ، در کنار خانه ای که حرم توست ، ساکن ساختم تا نماز را برپا دارند ، تو دلهای گروهی از مردم را متوجه آنها ساز ! واز ثمرات به آنها روزی ده ، شاید آنان شکر تو را بجا آورند .

در مکه ، در ارتباط با خانواده ابراهیم علیه السلام ، به لطف حق حوادث مهمی اتفاق افتاد . از قبیل جاری شدن آب زمزم در زیر پای اسماعیل ، سعی متضرعانه ی هاجر بین صفا و مروه ، ساخته شدن مجدد خانه خدا توسط ابراهیم علیه السلام و اسماعیل علیه السلام ، آنجا که

قرآن می فرماید : « وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ »^(۱)

« و (بیاد آورید) هنگامی را که ابراهیم و اسماعیل ، پایه های خانه کعبه را بالا میبردند ... » .

علاوه بر آن ، قصه ذبح اسماعیل علیه السلام ، نجات او ، تشریح قربانی ورمی جمرات و ... برای اسماعیل علیه السلام و خاندان او جایگاه ویژه ای را در بین مردم جزیره العرب فراهم ساخت .

در همان روزهای اول سکونت هاجر و اسماعیل ، پس از جاری شدن آب زمزم ، قبیله ی جُرهم در جوار خانواده ابراهیم علیه السلام ساکن شدند .

اسماعیل در میان آنها بزرگ شد و زبان عربی را آموخت . بدین لحاظ نسل او بعنوان عرب مُسْتَعْرَبَه در مقابل عاربه و مُتَعْرَبَه شناخته شدند .

پس از رحلت حضرت ابراهیم علیه السلام، و مبعوث شدن اسماعیل علیه السلام به رسالت بر اساس شریعت ابراهیمی علیه السلام، بر اثر تلاشها و مجاهدت های آن پیامبر خدا، با توجه به آن جایگاه بی بدیلی که برای او پیدا شده بود، تمامی مردم جزیره العرب به آئین توحیدی و شریعت ابراهیمی گرویدند.

جایگاه نوادگان اسماعیل علیه السلام در میان مردم عرب

از آنجا که کعبه، به عنوان مطاف و قبله گاه مردم عرب شده بود، آنان مکه را به عنوان حرم امن الهی، مرکز و پناهگاه معنوی، فکری، اجتماعی و سیاسی برای خویش می دانستند. به تبع آن، فرزندان حضرت اسماعیل علیه السلام، پس از رحلت پدر، به عنوان متولیان شریعت، موقعیت دینی ویژه ای را در بین مردم عرب پیدا کردند.

بر این منوال قرنهای گذشت، و آن ارزشها به عنوان فرهنگ مردمی در بین مردم عرب نهادینه گردید. با اینکه قدرت سیاسی مکه در ابتدا بدست جُرهمیان، و پس از سقوط حاکمیت آنان، بدست قبیله خزاعه قرار داشت، ولی مرجعیت دینی از آن نوادگان اسماعیل علیه السلام بود.

در زمان عمرو بن لُحی، مرد قدرتمند و با نفوذ خزاعی، پس از مشاهده بت پرستی عمالقه و فینیقیان، و آوردن بتی بنام « بل » به مکه، تدریجاً آئین توحیدی جای خود را به بت پرستی سپرد. البته مردم عرب آن بتها را به عنوان واسطه برای تقرب به خداوند متعال تقدیس می کردند، و وجود خدا را منکر نمی شدند.

قرآن درباره آنها می فرماید: « وَالَّذِينَ أَخَذُوا مِنَ دُونِهِ أَولِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ »^(۱).

اما با وجود رواج بت پرستی، علقه مردم عرب به مکه و کعبه هرگز کاسته نگردید. زیرا این بار کعبه بعنوان بتکده آنان، همچنان مطاف آنها بود. آنها مراسم حج را از طواف و سعی و ترویج ورمی جمرات و وقوف در عرفات و مشعر و منی را با رنگ شرک آمیز انجام میدادند.

حتی در آن شرایط تغییر مذهب در مکه، و سرایت بت پرستی به مذهب اکثر فرزندان اسماعیل عليه السلام، باز هم آن خاندان جایگاه خود را داشتند.

۱ - زمر / ۳. « ... و آنها که غیر خدا را اولیای خود قرار دادند، (ومی گفتند:) اینها نمی پرستیم مگر بخاطر این که ما را به خداوند نزدیک کنند .. ».

ریاست همه جانبه قریش (نوادگان اسماعیل ع) بر مکه

پس از سقوط حکومت خزاعه ، این بار ، مهتری همه جانبه مکه علاوه بر امور عبادی ، در زمینه مسائل سیاسی ، اجتماعی و اقتصادی نیز ریاست امّ القری بدست قریش افتاد .

قصّه شروع حاکمیت همه جانبه قریش در مکه ، در قرن چهارم میلادی یعنی حدود سه قرن قبل از ظهور اسلام ، از این قرار است .

بر اثر اختلافاتی که بین قبیله خزاعه ، حاکمان مکه ، و نوادگان اسماعیل پیش آمد ، نوادگان اسماعیل ع مجبور به هجرت به نواحی دیگر از قبیل یمن ، بحرین ، شام و عراق شدند . قُصَیّ بن کلاب از نوادگان حضرت اسماعیل ع وجد پنجم پیامبر اکرم ص ، در میان قبیله ی قضاعه بزرگ شد . زیرا پس از مرگ پدرش کلاب ، مادرش با شخصی به نام ربیعه بن حرام قضاعی ازدواج کرد ، و فرزند خود را با خویش به خانه شوهر جدید برد . پس از رسیدن قُصَیّ به سن رشد ، و اطلاع یافتن از اصل و نسب خویش ، به همراه قافله حاجیان به مکه رفت ، و در مکه اقامت گزید . تدریجاً روابط حسنه ای را با مهتر مکه از قبیله خزاعه ، یعنی حلیل ابن حُبشیه پیدا کرد ، و دختر او را به زنی

گرفت . چون حلیل فرزند نداشت ، کلید داری کعبه را به داماد خود قصی سپرد . پس از مرگ حلیل ، خزاعه ، به زور کلید را از او ستاندند . وی برای گرفتن حق خود به سوی قبایل کنانه و قضاعه رفت ، و مطلب را با برادر مادری خود (رزاح بن ربیعہ قضاعی) در میان گذاشت . آنها هم به ندای او لبیک گفته ، و برای نصرت او در مقابل خزاعه لشکرکشی کردند . دو طرف پس از جنگ و درگیری به صلح راضی شدند ، و برای داوری نزد کاهنی از کنانه رفتند . آن کاهن به نفع قصی قضاوت کرد . بدین سان خزاعه از حکومت مکه کناره گیری کرد ، و قصی رسماً به عنوان حاکم مکه ، و اولین پادشاه از خاندان اسماعیل مهتری مکه را بدست گرفت .^(۱)

قصی بن کلاب ، پس از حاکمیت یافتن بر مکه ، بیوتات قریش را که در جاهای مختلف پراکنده شده بودند ، به مکه فراخواند ، و آنها را دوباره اطراف کعبه گرد هم آورد . لذا به او « مُجَمِّع قریش » یعنی گردهم آورنده قریش گفته اند .

۱ - السیرة النبویة / ابن هشام ج ۱ / ۱۲۳ / ۱۲۹ - تاریخ مکه ، احمد السباعی ج ۱ / ۲۳ - ۲۵ ، مطبوعات نادى مكة الثقافی - ۱۴۱۴ هـ . - ۱۹۹۴ م . - المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام ج ۴ / ۱۸ - ۱۹ ، الدكتور جواد علی ، بغداد ، ۱۴۱۳ هـ - ۱۹۹۳ م .

قریش کیست؟

قریش یکی از افراد خاندان بنی اسماعیل علیهم السلام است ، لیکن درباره مصداق او چند قول وجود دارد .

قول اول : قریش لقب نضر بن کنانه بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان است . نسب عدنان هم به حضرت اسماعیل بن ابراهیم خلیل علیهم السلام بازگشت میکند . از این جهت به این سلسله از مردم عرب ، عدنانیان گفته می شود . در مقابل آنان عرب قحطانی قرار دارد ، که نسب آنها به یعرب بن قحطان ، از ساکنان یمن باز می گردد . این قول در بین مورخین مشهور است .

قول دوم : قریش ، لقب نوه نضر است ، که او فهر بن مالک بن نضر می باشد .

قول سوم : قریش ، لقب قصی بن کلاب است .

وجه نامگذاری قریش

درباره نامگذاری این خاندان به قریش، وجوه مختلفی گفته شده است **وجه اول :** قریش برنضر بن کنانه به خاطر «تقرش» به معنی بلندی همت اطلاق شده است .^(۱)

۱ - تاریخ یعقوبی ج ۱ / ۲۳۳ ، طبع دار صادر ، بیروت .

وجه دوم: قریش نام جنبنده ای است دریایی، که جنبنده های دیگر دریا را می خورد. از این عباس در این خصوص سؤال شده است وی این بیت شعر را در پاسخ گفت:

« وقریش هی التی تسکن البحر بها سمیت قریشاً قریشاً »^(۱)

قریش جنبنده‌ای است که در دریا ساکن است و به نام آن، قریش، قریش نامیده شده است. در واقع برجستگی قریش نسبت به قبایل دیگر عرب به برجستگی آن جنبنده دریائی نسبت به جنبندگان دیگر دریا تشبیه شده است.

وجه سوم: چون قریش اهل زراعت و دامداری نبودند، بلکه اهل تجارت و مسافرت در زمین جهت گردآوری مال بودند، به آنها قریش گفته شده است زیرا «تقرش» به معنی جمع آوری مال است.^(۲)

وجه چهارم: چون قریش بعد از پراکندگی دوباره در مکه گردهم آمده اند، به آنها قریش گفته شده است. تقرش به معنی تجمع هم آمده است. از این جهت به قصی بن کلاب مَجَمَع گفته شده است.^(۳) وجوه دیگری هم گفته شده است. و برخی آنرا تا بیست وجه رسانده اند.^(۴)

۱ - تفسیر الطبری ۲۵ / ۱۹۹ - المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام ، الدكتور جواد علی ج ۴ / ۲۳

۲ - تاریخ یعقوبی ۱ / ۲۳۳

۳ - لسان العرب ، ابن منظور ج ۱۱ / ۱۰۸ ، طبع بیروت ، دار احیاء الثمرات العربی ، ۱۴۰۸ هـ .

۴ - المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام ج ۴ / ۲۳ - ۲۵

تیره های قریش

قریش از تیره های مختلفی تشکیل شده ، که بیست و چهار تیره آنها در تاریخ شناخته شده است تیره های قریش از این قرار است :

- | | |
|----------------------------|---------------------|
| ۱- بنی هاشم بن عبد مناف | ۹- بنی زهرة بن کلاب |
| ۲- بنی المطلب بن عبد مناف | ۱۰- بنی تیم بن مرة |
| ۳- بنی الحارث بن عبدالمطلب | ۱۱- بنی مخزوم |
| ۴- بنی امیه بن عبدشمس | ۱۲- بنی یقظة |
| ۵- بنی نوفل بن عبدمناف | ۱۳- بنی مرّة |
| ۶- بنی الحارث بن فهر | ۱۴- بنی عدی بن کعب |
| ۷- بنی اسد بن عبدالعزی | ۱۵- بنی سهم |
| ۸- بنی عبدالدار بن قصی | ۱۶- بنی جُمَح |

این ها تیره های « قریش بطاح » اند ، که در شهر مکه ساکن بودند . تیره های دیگر را « قریش الظواهر » نام دارند که در بیرون مکه زندگی می کردند .

آنها عبارتند از :

- ۱۷- بنی مالک بن حنبل

۱۸- بنی معیط بن عامر بن لؤی

۱۹- بنی نزار بن عامر بن لؤی

۲۰- بنوالادرم (تمیم بن غالب)

۲۱- بنو محارب بن فھر

۲۲- بنی الحارث بن عبدالله بن کنانة

۲۳- بنی عائذة (خزیمة بن لؤي)

۲۴- بنی نباتة (سعد بن لؤي)^(۱)

مناصب ریاستی قریش

وقتی که قصی بن کلاب در نیمه قرن چهارم به ریاست مکّه رسید ، تشکیلات حکومتی براه انداخت و مناصبی را از این قبیل به عهده گرفت .

الف - حجابت (پرده داری وکلید داری کعبه)

ب - سقاییت (مسئولیت آبرسانی به حجاج و عمره گزاران در طول سال و تامین آب شرب آنها در مکه و منی) .

۱ - مروج الذهب السعودی (۳۴۶ هـ) ج ۲ / ۲۸۴ - طبع بیروت مؤسسة الاعلمی ۱۴۱۱ هـ

ج - رفاده (مهمانداری و مسئولیت پذیرایی و اطعام ضیوف الرحمن) .

د - ندوة (برگزاری اجتماعات مشورتی در دار الندوة جهت تصمیم گیری درباره مسائل مختلف ، که نوعی سرپرستی اتاق فکر و قانون گذاری بود .)

هـ - اللواء (پرچم داری در جنگها و به عبارتی، فرماندهی جنگ) .^(۱)
البته اداره کردن آن مناصب ، مخصوصاً رفاده (مهمانداری) هزینه لازم داشت ، که قریشیان بنا به پیشنهاد قصی بن کلاب تأمین آنرا بعهده گرفته بودند . وی به آنها می گفت :

« ای قوم قریش ، شما مجاوران خانه خدا و اهل بیت او ، و اهل حرم او هستید . وحجاج مهمانان خداوند و زائران خانه او ، و آنها به اکرام و اطعام سزاوارند ، بنابراین طعام و آشامیدنی های آنها را فراهم کنید . »

آنان هم لبیک می گفتند و کارها را انجام می دادند .^(۲)

۱ - السیره النبویه (ابن هشام - م ۲۱۸ هـ) ج ۱ / ۱۲۵ طبع بیروت ، (دار أحياء التراث العربی .

۲ - همان صفحه ۱۳۰ .

بعد از مرگ قصی بن کلاب ، در باره تصدی مناصب ریاستی مکه بین فرزندان و نوادگان او اختلاف افتاد . نزدیک بود به جنگ و درگیری بکشد ، که با دخالت افراد مصلح ، کار آنها به صلح کشیده شد ، و توافق کردند که سقایت و رفاده به بنی عبد مناف داده شود ، و حجاب و لواء و ندوه به بنی عبدالدار^(۱) این درگیریها ، حسادتها و رقابتها همواره بین تیره های قریش بر سر مهتری مکه بوده است .

محورهای مرجعیت قریش برای مردم عرب

پس از شناخت اجمالی تاریخچه قریش ، اینک به تشریح محورهای مرجعیت قریش برای مردم جزیره العرب می پردازیم . نخست لازم است ، این نکته روشن شود ، که مردم عرب از نظر نظام حکومتی وضعیت های گوناگونی داشتند .

برخی از مناطق ، از نظام حکومتی واحد برخوردار بودند . آن مناطق از این قرار است

منطقه یمن

مردم یمن در ابتدا زیر چتر نظام تباعه (تُبَّع ها) به سر می بردند . پس از شکست سدّ مَأرب و پراکنده شدن مردم آن سامان ،

باقیمانده های آنها تحت نظام های حکومتی مختلفی بسر بردند . در برهه ای، ابرهه ی حبشی حکومت می کرد ، و در برهه ای دیگر سیف بن ذی یزن به نمایندگی از حکومت ساسانی ایران حاکمیت داشت .

عراق

مردم عراق تحت حاکمیت مناذره به سر می بردند . مناذره به نمایندگی از حکومت ساسانی ایرانی حکومت می کردند .

شام

مردم شام که عبارت بود از سوریه ، فلسطین ، اردن و لبنان ، زیر حاکمیت نظام غسانه بسر می بردند . این نظام تحت سلطه امپراطوری بیزانس روم بود .

جزیره العرب

مردم ساکن جزیره العرب ، که شامل : حجاز ، تهامه ، نجد و ربع الخالی بوده ، دارای حکومتی واحد نبودند . وبه اصطلاح به صورت ملوک الطوائفی زندگی می کردند .

در عین حال از جهات مختلفی ، آنان مرکزیت مکه و مرجعیت قریش را برای خود پذیرفته بودند . این فرهنگ در بین آنها نهادینه شده بود و سابقه حدود دو هزار و پانصد سال قبل از

اسلام داشت . اوج شکوفائی آن فرهنگ ، در زمان تصدّی قصّی بن کلاب و فرزندان و نوادگان او تا ظهور اسلام بود ، که حدوداً ۳۰۰ سال طول کشید .

اما محورهای مرجعیت قریش برای مردم عرب آن مناطق از این قرار است .

۱- مرجعیت دینی و عبادی :

همانطور که - پیش از این گذشت ، مردم جزیره العرب به برکت حضور حضرت اسماعیل علیه السلام در مکه ، و فعالیت گسترده اش در راستای نشر شریعت توحیدی ابراهیمی علیه السلام ، عموماً موّحد بودند .

در مکه ، فرزندان حضرت اسماعیل علیه السلام و نوادگان او مرجعیت دینی مردم را به عهده داشتند . مردم با چشم قداست و تکریم به آنها می نگریستند .

مردم عرب حتی پس از تغییر مذهب و گرایش به بت پرستی در زمان حاکمیت عمرو بن لّحی ، همچنان به مرکزیت مکه و مرجعیت دینی خاندان اسماعیل پایبند بودند . اوج مرجعیت دینی این خاندان در مکه ، در زمان حاکمیت قریش به وقوع پیوست . ناگفته نماند ، که جمعی از قریش از قبیل آباء واجداد

پیامبر ﷺ، خود را به بت پرستی آلوده نساخته ، همچنان پایبند به شریعت حضرت ابراهیم علیه السلام بودند . لذا آنها را حنفاء می نامیدند . لیکن غالب قریش در برابر سیل بت پرستی مقاومت نکرده ، همانند دیگر مردم عرب به شرک روی آوردند . در مجموع ، چه موحدین قریش و چه مشرکین آنها ، مرجعیت دینی مردم را بدست داشتند.

به خاطر موقعیت دینی قریش و پایبندی آنها به مقررات شرعی چون رعایت شئون حرم ، وانجام مناسک حج ، آنها را «حُمس» گویند . حُمس جمع اُحمس به معنای متحمّس از ماده حماسه ، که عبارت دیگری است از متعصّب ، می باشد .

قبائلی از قبیل کنانه ، خزاعه ، اوس و خزرج ، به عنوان حُمس شناخته می شدند و در رأس آنها قریش قرار داشتند .

در مقابل آنها ، کسانی که اهل تساهل در امور دینی بودند ، و به احکام شرعی پایبند نبودند ، « حَلّه » که از حلال گرفته شده است ، نامیده می شدند .

یکی از موارد سخت گیری حُمس ، مسأله احرام بود . اگر کسی برای حج یا عمره احرام می بست ، در زیر هیچ سقفی یا باغی قرار نمی گرفت . واگر برای انجام کار ضروری باید به درون

خانه می رفت ، از درب داخل نمی شد ، بلکه نقبی در دیوار ایجاد می کرد ، واز آنجا با اهل و عیال خود سخن می گفت ، تا چیزی را که بخواهد به او بدهند . همچنین از خوردن روغن ، شیر و کره ، واز پوشیدن پارچه کرک ، مو ،ونیز از استظلال (زیر سایه قرار گرفتن) ، بافتن وریسیدن کرک ومو اجتناب می کردند^(۱) .

از موارد دیگر سختگیری قریش این بود ، که موقع وقوف در عرفات به عرفات نمی رفتند ، چون آنرا خارج از حرم می دانستند .

قریش به بهانه اینکه خود را پایبند به حرم نشان بدهند ، در مشعر الحرام وقوف می کردند . از این جهت خود را نسبت به سایر عرب ممتاز می دانستند^(۲) . از موارد دیگر احکام سختگیرانه شان این بود ، که بر مردم فرض کرده بودند ، که فقط با پارچه یا لباسی که از حُمس خریده ، یا از آنها به عاریه (اجاره) گرفته باشند ، طواف نمایند . اگر از آن نوع جامه چیزی را نداشته باشند ، مردها در روز ، و زنها شبانه به صورت عریان طواف می کردند . آنها بعد از طواف می توانستند لباس خود را بپوشند^(۳) .

۱ - اخبار مکه ، الازرقی - تاریخ مکه ، احمد السباعی ج ۱ / ۳۸

۲ - همان

۳ - همان

این عادت جاهلی تا سال نهم هجرت ادامه داشت ، که توسط پیامبر ﷺ تحریم گردید ، و حضرت علی علیه السلام که برای ابلاغ سوره براءت به مکه رفته بود ، آن حکم الهی را ابلاغ فرمود .

کلام آن حضرت این چنین بود : « لا یحجّن بعد العام مشرک ولا یطوفن بالبيت عریان »^(۱) .

یعنی بعد از امسال ، هیچ مشرکی حق انجام حج را ندارد ، و هیچ کس حق طواف به صورت برهنه را ندارد .

البته قریش ، مرجعیت دینی خود را بدون زحمت و هزینه بدست نیاورده بود زیرا اطعام زائران خانه خدا و آب شرب آنها را تأمین می کردند . از این جهت مردم عرب با توجه به جایگاه دینی قریش ، با طیب خاطر احکام تصویب شده آنها را مورد عمل قرار می دادند ، و کوچکترین تخلفی از آن مقررات را روا نمی دانستند .

۲ - مرجعیت اقتصادی قریش

قریش ، علاوه بر مرجعیت دینی و تأمین بعد معنوی و رهبری فکری مردم عرب ، مرجعیت اقتصادی جزیره العرب را نیز به عهده داشتند . زیرا مردم جزیره العرب فقط مختصر دام و زراعت

۱ - تاریخ ابن الاثیر ۲ / ۲۹۰ - السیره النبویّه ، نجاح الطائی ج ۱ / ۱۱۷ .

داشتند . با توجه به زندگی آنها در صحرا ، که غالباً به شکل چادر نشینی و کوچ روی می زیستند ، امکانات لازم برای تجارت و کسب درآمد و تأمین نیازهای خود را نداشتند .

در مقابل ، قریش که در مکه ساکن ، واز فرهنگ و کیاست بالاتری برخوردار بودند ، وارتباطات گسترده ای با حکومت‌های غسانه در شام ، و مناذره در حیره و حکومت یمن داشتند ، همواره قافله های تجاری را برای آوردن کالاهای مورد نیاز مردم جزیره العرب به راه می انداختند . قافله های تجاری در تابستان به شام و حیره می رفتند و کالاهای رومی و ایرانی (شامی و عراقی) را به بازارهای مکه وارد می کردند .

قریشیان در زمستان به شهرها و مراکز تجاری یمن میرفتند ، و کالاهای آنان را به بازارهای مکه می آوردند .

از این جهت همواره بازارهای مکه از رونق اقتصادی برخوردار بود .

قرآن کریم از سفرهای تجاری قریش تحت عنوان « رحلة الشتاء والصیف » یاد فرموده است . آنجا که می فرماید :

« لِیَلْفِ قُرَیْشٍ ﴿۱﴾ اِلَیْهِمْ رِحْلَةُ الشِّتَاءِ وَالصَّیْفِ ﴿۲﴾ فَلِیَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا

الْبَیْتِ ﴿۳﴾ الَّذِیْ اَطْعَمَهُمْ مِّنْ جُوعٍ وَّءَامَنَهُمْ مِّنْ خَوْفٍ . »^(۱)

« (نابودی فیل سواران) بخاطر این بود ، که قریش الفت گیرند ، (وزمینۀ ظهور پیامبر ﷺ فراهم شود) ، الفت آنها در سفرهای زمستانه و تابستانه . پس (به شکرانه این نعمت بزرگ) ، باید پروردگار این خانه را عبادت کنند . همان کس که آنها را از گرسنگی نجات داد و از ترس و ناامنی ایمن ساخت .

قرطبی در تفسیر این سوره نقل می کند ، که اصحاب ایلاف چهار برادر : هاشم ، عبد شمس ، مطلب و نوفل فرزندان عبدمناف بودند . هاشم با پادشاه روم رابطه و پیمان تأمین امنیت قافله تجاری داشت ، عبد شمس با پادشاه حبشه رابطه داشت ، و مطلب به یمن ، و نوفل به فارس می رفت . تجار قریش براساس پیمان های همکاری آن چهار برادر با حکام آن کشورها ، به کسب تجارت می پرداختند . و امنیت لازم را برای تجارت خود کسب می کردند و کسی متعرض آنها نمی شد .^(۱)

مضافاً بر آن ، نقل شده ، که چون قریش ساکن حرم بوده ، و خود را بعنوان اهل حرم معرفی می کردند ، کسی متعرض آنها نمی شد^(۲) . یعنی حتی قطاع الطريق به حرمت حرم وساکنان آن ارج می نهادند .

۱ - الجامع لاحکام القرآن ، قرطبی ج ۲۰ / ۲۰۴ .

۲ - همان

قریش از رهگذر تجارت به ثروتهای بسیار زیادی رسیده ،
 وشاهرگ حیاتی اقتصاد مردم را دردست داشتند . برخی از آنها
 هم ربا خواری می کردند، وبه ثروتهای باد آورده ای دست می یافتند .

بازارهای مهم مکه

مهمترین بازارهای مکه واطراف آن ، که کاروان های تجاری
 در آنها کالاهای خود را به قافله های حجاج عرضه می کردند ،
 عبارت است از :

- ۱- بازار عُکاظ : محل آن بیابانی است که فاصله آن تا طائف
 مسیر یک شب و تا مکه مسیر آن سه شب بود .
- ۲- بازار ذی المِجَنَّة : در کنار شهری بود ، که امروز « بحره »
 نام دارد ، و در اطراف مکه واقع است .
- ۳- بازار ذوالمجاز : در ۱۵ کیلومتری شمال عرفات ، بین
 طائف ومکّه ، در نزدیکی محل غزوه حنین قرار داشت .
- کاروان های عرب تا دهه ی آخر ذی القعدة در بازار عکاظ
 جمع می شدند . پس از آن به بازار ذی المِجَنَّة می رفتند ،
 وبازار ذی المجاز در روز ترویبه هشتم ذی الحِجَّه آغاز می شد .
- ۴- بازار مکه : که در درون شهر مکه قرار داشت .

۵- بازار منی : در ایام تشریق (روزهای: ۱۰- ۱۱- ۱۲ و ۱۳ ذی الحجه) برپا می شد .

۶- دومة الجندل^(۱) : که در مسیر مکه واقع بود .

در این بازارها ، مردم عرب کالاهای خود را تهیه می نمودند ، و از این رهگذر وابستگی شدیدی نسبت به قریش احساس می کردند . به طوری که بدون عنایت و اشراف اقتصادی قریش ، امکان زیست مناسب برای اعراب پیدا نمی شد .

۳- مرجعیت فرهنگی ، ادبی و علمی قریش

قریش نه تنها از نظر دینی و اقتصادی دارای موقعیتی ویژه بوده ، از نظر فرهنگی ، ادبی و علمی نیز سر و گردنی بر سایر عرب بالاتر داشتند . موقعیت ممتاز آنها از نظر شهر نشینی ، ارتباط با ملت‌ها و تمدن‌ها و نخبگان معاصر کشورهای مجاور چون غسانه ، که تحت تأثیر تمدن روم بوده ، و مناذره که تحت تأثیر تمدن ایرانی بوده ، و حکام و مردم پیشرفته و دارای فرهنگ یمن ، اشراف آنان بر بازارها و مبادلات اقتصادی مکه و مناطق تابعه ، و نیز ارتباط آنها با اهل کتاب ، همه اینها ، از زمینه های پیشرفت فرهنگی و علمی قریش بود .

۱ - تاریخ مکه ، احمد السباعی ، جلد ۱ / ۴۵ - ۴۶

مثلاً در بازارهای عکاظ و ذوالمجاز و غیره ، علاوه بر مبادلات اقتصادی ، همایشهای فرهنگی و ادبی هم برپا می شد . ادبا ، هنرمندان و خطبای هر قبیله که از فرهیختگان بودند ، در آن بازارها حضور پیدا می کرده و آخرین ابداعات شعری ، هنری و تراوشات ادبی و خطابه ی خود را ارائه می دادند . در این میان نخبگان قریش همیشه حضور داشتند ، نکات مثبت و ابداعات نخبگان دیگر قبائل را می گرفتند ، در عین حال به عیوب و نقاط ضعف آنها نیز پی می بردند . در مقام داوری ، برخی نخبگان را بالا می بردند ، و به افراد فرو دست واقعی نمی نهادند .

همین اشراف قریش بر نخبگان قبایل دیگر از قبیل : هذیل ، قضاعه ، بنی تمیم ، حمیر ، ثقیف و غیره ، باعث پیرایش لهجه ورشد ادبیات قریش میشد ، و آن را از درجه فصاحت و بلاغت بالاتری برخوردار می ساخت . به طوری که تدریجاً لهجه قریش در بین لهجه های عرب به عنوان لهجه ادبی برتر شناخته شد .

از این رهگذر قرآن شریف با اینکه ابداعات لهجه های مختلف را در بر دارد ، عمده آن بر اساس لهجه قریش نازل شده است .

در این زمینه « فرآء » از علماء بزرگ ادبیات عرب ، می گوید : مردم عرب همه ساله در موسم حج حاضر می شدند ، حج خانه ی خدا را در زمان جاهلیت انجام می دادند . قریش لهجه های

عرب را می شنیدند ، و واژه های نیک و تعبیرات جالب را از آن لهجه ها می گرفتند ، و با آن سخن می گفتند . لذا فصیحترین قبیله عرب گردیدند، و لهجه ی آنها از الفاظ و تعابیر قبیح خالی گردید «^(۱) .

۱ - المزهر ۱ / ۲۲۱ . - دراسات فی فقه اللغة ، الدكتور صبحی الصالح ص ۶۷ دکتر صبحی صالح در آن کتاب نمونه هایی از آن الفاظ و تعابیر مستهجن و قبیح لهجه های مختلف عرب را ذکر کرده است که لهجه قریش از آن تعابیر منزّه بود . از جمله :

الف - کشکشه : این عیب در لهجه ربیعہ و مضر بود . آنان بعد از کاف خطاب مؤنث ، شین قرار می دادند . مثلاً می گفتند : رأیتکِش ، یعنی ترا دیدم (رأیتک) ، بکِش و علیکش . برخی از آنان شین را به جای کاف قرار داده و کاف را حذف و شین را در وصل ، متحرک ، و در وقف ، ساکن می کنند مثلاً : در منش و علیش . شاعرانهای گوید : فعینا ش عیناها ، وجیدش جیدها ولو نش ، آلا آنها غیر عاطل

ب - فحفحه در لغت هذیل . آنان حاء را به صورت عین تلفظ می کنند .

ج - طمطمانیه در لغت حمیر که به جای لام در (الف ولام) میم می گذارند مثل «طاب امهواء) یعنی « طاب الهوا » .

د - العججه در لغت قضاعه ، یاء مشدّد را جیم تلفظ می کنند مثلاً تمیمی را تمیمجّ تلفظ می کنند شاعر آنها می گوید :

خالی عوینّ و ابوعلجّ المطعمان اللحم بالعشجّ

هـ - شنشنه در لغت یمن ، آنها کاف را به صورت مطلق شین قرار می دادند . مثلاً لَبیک را لبیش تلفظ می کنند .

و - لخلخانیّه الشحر و عمان . آنها ماشاءالله را مشالله تلفظ میکنند .

ز- ، در لهجه تمیم . آنها «أن» را عن تلفظ می کردند .

علاوه بر بُعد ادبی، از نظر علوم و فنون هم، قریش در منزلت بالائی قرار داشتند، در زمانی که همه مردم عرب از هر گونه سواد و دانش بی بهره بودند، قریش به علوم آن زمانه معروف، و افراد با سواد زیادتری نسبت به دیگران داشتند.

از جمله علوم رایج زمانه:

ا- علم أنساب عرب و أخبار گذشتگان

ب- علم نجوم، مواقع، حرکات، منازل و بروج آنها. آنان این علوم را از کلدانیان که متخصص نجوم بودند فرا می گرفتند.

ت- علم هواشناسی و شناخت ابرها و انواع آنها، و تمیز دادن ابرهای باران آور از ابرهای بی بار و انواع بارانها.

ج- علم طب و گیاهشناسی.

چ- قیافه شناسی، فراست و ریاضت ها.

آنان از هنرهایی مثل موسیقی و آواز خوانی نیز بهره هائی داشتند^(۱) که دیگران به پای آنها نمی رسیدند.

۱- تاریخ مکه، احمد السباعی، ج ۱/ ۴۶- ۴۸.

۴- موقعیت اجتماعی ، سیاسی قریش

قریش به لحاظ موقعیت دینی ، فرهنگی و عمرانی که در مکه داشتند ، از جایگاه ویژه اجتماعی ، سیاسی و حتی نظامی برخوردار بودند .

علاوه بر عمران و آبادانی و زندگی شهری که قریش داشتند ، و دیگران از آن بی بهره بودند ، ارزشهای متعالی انسانی همانند حمایت از مظلوم و مجازات ظالم ، کمک به تهیدستان ، پذیرائی و اکرام مهمانان ، پایبندی به عهود و پیمانها و امثال آن در بین قریش مطرح بود .

پیمانهای مهم تاریخی مثل حلف الفضول ، یعنی : پیمان ستاندن حق مظلومان ، که در زمان جاهلیت منعقد شده ، و پیامبر ﷺ در زمان جوانی عضو آن پیمان بوده ، مربوط به آن دوره است .

تشکیلات اداری دار الندوه ، احترام به رأی افراد خبره و مشورت با افراد نخبه ، تقسیم مقامات کعبه مثل کلیدداری ، سقایت ، رفادت و غیره از نمونه های موقعیت اجتماعی قریش است ، که حاکی از وجود تدبیر و نظم و مقررات اجتماعی آنان می باشد .

در همه ی مسائل اجتماعی و سیاسی و حتی نظامی ، مردم عرب به قریش مراجعه می کردند ، و هر چه را آنها می گفتند ، به عنوان حجت و فصل الخطاب پذیرفته می شد .

پیمانهای مهم نظامی قبائل و طوائف با یکدیگر ، در کنار کعبه و با نظارت بزرگان قریش بسته می شد .

مثلاً حلف الاحابیش بین خزاعه و بنی الحارث بن عبدمناف بن کنانه در حضور عبد مناف بن قصی بسته شد ^(۱) .

آثار مرجعیت همه جانبه قریش

با توجه به مرجعیت همه جانبه قریش از نظر دینی - اعتقادی، علمی، ادبی، فرهنگی، تجاری - اقتصادی، سیاسی - اجتماعی و عمرانی ، در بین مردم عرب ، آثار زیادی بر آن مرجعیت بار می شده است .

با اینکه مردم عرب حکومتی نداشتند ، وغالباً ملوک الطوائفی می زیستند ، اما نسبت به قریش مطیع بودند .

عموم مردم عرب به قریش با چشم قداست و معنویت می نگریستند .

۱ - تاریخ یعقوبی - المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام ، ج ۴ / ۳۱ .

هیچ حرفی را بالای حرف قریش نمی پسندیدند . در مسائل دینی ، سیاسی ، اجتماعی و حتی نظامی رأی و نظر قریش فصل الخطاب بود .

مردم عرب طی قرون متمادی براین فرهنگ عادت کرده بودند ، به عبارت دیگر ، این فرهنگ در بین آنها نهادینه شده ، و در طول زمان جاهلیت به چیزی غیر از آن عادت نداشتند .

به عنوان نمونه تاریخی واضح از پذیرش مرجعیت همه جانبه قریش در بین مردم عرب ، می توان برخورد آنان را نسبت به اسلام مثال زد .

در آن زمان که قریش با اسلام مخالفت می کردند ، و بنای جنگ و مقابله را با آئین حضرت محمد ﷺ را داشتند ، اکثریت قریب به اتفاق مردم عرب روی خوشی نسبت به اسلام نشان ندادند . به جز افراد خیلی ، اکثریت آن ها از اسلام استقبال نکردند ، با اینکه پیامبر ﷺ قبل از هجرت ، در موسم حج با آنها صحبت می کرد و به دیدار اعراب به خارج از مکه می رفت ، و حتی به اتفاق حضرت علی علیه السلام به طائف رفت ، و آنها را مورد خطاب قرار داد ، اما هیچ کس به سخن پیامبر ﷺ اعتنا نکرد ، چون می دانستند پیامبر ﷺ از سوی سران قریش بایکوت شده بود .

بالتر از این ، وقتی که پیامبر ﷺ به مدینه هجرت کرد ، طوایف مختلف عرب مثل هذیل ، قضاعه و غیره به دعوت قریش در جنگ احزاب به جنگ با اسلام آمده بودند .

تا اینکه در سال هشتم هجرت ، در جریان فتح مکه ، شرایط طوری پیش آمد که قریش چاره ای جز تسلیم شدن در مقابل اسلام نداشتند . وبه ظاهر مسلمان گردیدند .

همینکه این خبر به قبائل جزیره العرب رسید ، آن ها با میل و رغبت خود ، فوج فوج به نزد پیامبر ﷺ آمدند ، و اظهار مسلمانی کردند . لذا سال نهم را عام الوفود نامیدند .

زیرا نمایندگان و سران قبائل ، مرتب از اطراف و اکناف به مدینه می آمدند ، و مسلمان می شدند ، به طوری که تا دو سال بعد از فتح مکه کسی در جزیره العرب به حالت شرك نماند ، وهمه زیر پرچم اسلام در آمدند .

قرآن شریف این واقعت را صریحاً در سوره نصر بیان می فرماید :

﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ ﴿۱﴾ وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ

أَفْوَاجًا ﴿۲﴾ فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا ﴿۳﴾ ﴿۱﴾

[هنگامی که یاری خدا و پیروزی (برمشرکان مکه) فرا رسد :
 « آیه اول » و ببینی مردم گروه گروه وارد دین خدا می شوند ،
 آیه دوم « پروردگارت را تسبیح و حمد گوی ، و از او امرزش بخواه
 که او بسیار توبه پذیر است « آیه سوم » .]
 بنابراین ، چون کلام قریش برای مردم عرب فصل الخطاب بود ،
 مادامیکه قریش مسلمان نشده بودند ، آنها هم مسلمان نشدند ،
 وقتی قریش مسلمان شدند ، آنها هم بالتبع مسلمان گردیدند .
 چون مقلد بودند . یقیناً برای آنها استدلالهای عقلی ، و حجت‌های
 الهی ملاک عمل نبود . بلکه رأی و نظر قریش ملاک بود .
 بدیهی است ، هر گاه بین آرمانهای الهی و ارزشهای قریشی
 تضاد و تناقض پیش می آمد ، کفّه ارزشهای قریشی می چربید ،
 و به آن سوی تمایل پیدا می کردند .
 البته افرادی که عمیقاً و با استدلال عقلی و با قلبی سرشار از
 محبت الهی ایمان آورده بودند ، از تبعیت و تقلید از قریش رها
 شده بودند . و ملاک آنها حجت‌های الهی بود .
 اما اکثریت مردم که تحت تأثیر فرهنگ جاهلیت بودند ، حتی بعد
 از مسلمان شدن ، فرهنگ تبعیت از قریش بر آنها حاکم بود ، و در
 تعارض بین خدا و پیامبر ﷺ با نظر و دیدگاه قریش ، دیدگاه
 قریش را ترجیح می دادند .

قریش در احادیث نبوی

از طرق اهل سنت احادیث نبوی زیادی پیرامون موقعیت قریش و مهتری آنان بر مردم عرب از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است. همگی این احادیث مؤیدمحوریت قریش در بین مردم جزیره العرب است. از جمله آن احادیث:

۱- « قریش صلاح الناس ولا یصلح الناس الا بهم ولا یعطى الا علیهم كما أن الطعام لا یصلح الا بالملح »^(۱)

« قریش مایه اصلاح مردم است. مردم به صلاح نمی رسند مگر بوسیله آنها، و به کسی چیزی داده نمیشود مگر به واسطه آنها، همانگونه که غذا بدون نمک مزه خوبی ندارد ».

۲- الناس تبع لقریش فی الخیر و الشر.^(۲)

« مردم در خیر و شر تابع قریش هستند ».

۳- « قریش ولاة هذا الامر ، فبر الناس تبع لبرهم ، وفاجرهم تبع لفاجرهم »^(۳)

۱- کنز العمال، متقی هندی ج ۱۲ / ۱۱ - ح: ۳۳۷۸۷

۲- همان حدیث ۳۳۷۸۹.

۳- همان حدیث ۳۳۷۹۰.

« قریش رهبران مردمند ، نیکان مردم پیرو نیکان آنها و بدان مردم پیرو بدان آنهایند » .

۴- « الناس تبع لقریش فی هذا الشأن ، مسلمهم تبع لمسلمهم و کافرهم تبع لکافرهم »^(۱)

مردم پیرو قرش اند در این امر ، مسلمان آنها تابع مسلمان قریش و کافر آنها تابع کافر قریش است . بدیهی است از احادیث فوق نمی توان ارزشی بودن تبعیت مطلق و کورکورانه از قریش استفاده کرد ، بلکه این حقیقت استفاده می شود که مردم عملاً وغالباً تابع قریش بودند ، خوبان مردم از خوبان قریش و بدان مردم از بدان آنها .

فصل دوم

کینه های جاهلی قریش

فصل دوم

محور دوم :

کینه های قریش نسبت به امیر المومنین علیه السلام

کینه های قریش نسبت به امیر المومنین علی علیه السلام از واقعیت‌های مسلم تاریخ صدر اسلام است . منشأ کینه های آنان فداکاریها و اقدامات شجاعانه ای بود ، که حضرت علی علیه السلام برای دفاع از اسلام و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ، در طول ۲۳ سال دعوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بویژه در سالهای پس از هجرت و وقوع جنگها و درگیری های نظامی بین مشرکین قریش و لشکر اسلام ، انجام داده بود .

آن جنگها غالباً از سوی مشرکین قریش براسلام ، به منظور بر اندازی آن دین جدید و کشتن پیامبر صلی الله علیه و آله ، تحمیل شده بود . پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هم چاره ای برای استمرار اسلام جز سرکوبی مهاجمین ، و به خاک مالاندن پهلوانان جنگی مشرکین نداشت .

در همه آن نبردها حضرت علی علیه السلام پرچمدار و شمشیر زن برجسته جبهه اسلام بود . آنحضرت در راه دفاع از اسلام سر از پا

نمی شناخت ، وبا اقتدار تام وشجاعت بی بدیل به مصاف دشمنان می رفت ، وبا بر زمین افکندن یلان ، فاتح میادین می گردید.

این واقعت تاریخی در خطبه فدکیه حضرت فاطمه علیها السلام با زیباترین بیان ترسیم شده است . آنجا که خطاب به مهاجرین وانصار می فرماید :

« ... فانقذکم الله تبارک وتعالی بمحمد صلی الله علیه و آله بعد اللتیاوالتی وبعد أن منى ببهم الرجال ، ودؤبان العرب و مردة اهل الكتاب . كلما أوقدوا ناراً للحرب أطفاها الله ، وأنجم قرن للشيطان ، او فغرت فاغرة من المشركين قذف أخاه في لهواتها ، فلا ينكفي حتى يطاء صماخها بأخمصه ، ويخمد لهيها بسيفه ، مكدوداً في ذات الله ، مجتهداً في امر الله ، قريباً من رسول الله ، سيداً في اولياء الله ، مشمراً ، ناصحاً ، مجدداً ، كادحاً ، لا تأخذه في الله لومة لائم ، وأنتم في رفاهية من العيش ، وادعون فاكهون آمنون تتربصون بنا الدوائر ، وتتوكلون الاخبار ، وتنكصون عند النزال ، وتفرون من القتال ..^(۱)»

ترجمه : آری در آن شرایط دهشتناک بود ، که خدای تبارک وتعالی به برکت محمد صلی الله علیه و آله شما را بعد از آن همه ذلت وحقارت نجات بخشید .

۱- الاحتجاج ، طبرسی ، ج ۱ / ۱۰۰ - ۱۰۱ ، طبع نشر المرتضی ، مشهد ، ۱۴۰۳ هـ .

او با شجاعان ، سخت درگیر شد ، با گرگ های خونخوار عرب
وسرکشان اهل کتاب پنجه در افکند ، وهمه را به شکست
کشانید .

هرگاه آتش جنگ را برافروختند ، خدا آن را خاموش ساخت
وهر گاه شاخ شیطان نمایان گشت ، یا اژدهایی از مشرکین دهان
گشود ، پیامبر ﷺ برادرش (امیر مومنان) را در کام آنها افکند ،
وآنها را بدست توانمند او سرکوب ساخت . علی هرگز از این
میدانهای شرف باز نمی گشت ، جز اینکه سدهای دشمنان را
پایمال شهامت خود می ساخت ، و آتش آتش افروزان را با آبشار
شمشیر ستم ستیزش خاموش می کرد .

او در هر تلاش و جهادی رنج ها را به جان می خرید و برای
خدا ، خویشتن را فرسوده می ساخت ، ودر راه تحقق اهداف الهی
با همه توان می کوشید .

او از نظر نسب و عقیده وراه و رسم وهدف ، نزدیکترین کس به
پیامبر بود ودر میان دوستان راستین خدا ، سالار همگان .

همواره دامن همت به کمر زده و برای خیرخواهی و نجات
ونیک بختی و تأمین حقوق جامعه در تلاش بود ، اما شما در آن

شرایط ، در آسایش و راحتی کاذب خویش غوطه ور بودید و از خطرات در امان و از نعمتهای خدا بهره می گرفتید .

در انتظار این بودید که چرخ روزگار گردش خویش را بر ضدّ ما خاندان وحی و رسالت بیاغازد ، و گوش به زنگ اخبار ناگوار برای ما بودید . به هنگام کار زار عقب می نشستید و در سختی های پیکار ، فرار را برقرار ترجیح می دادید .^(۱)»

خود امیرمؤمنان علیه السلام در جای جای نهج البلاغه به آن نبردها و به خاک مالیدنهای پهلوانان عرب ، بخصوص قریش ، اشاراتی دارند . از جمله در خطبه قاصعه می فرماید : « **أنا وضعت في الصغر بكلاكل العرب ، وكسرت نواجم قرون ربیعة ومضّر .** »^(۲)

« من در دوران جوانی بزرگان و شجاعان عرب را به خاک افکندم ، و شاخهای بلند قبیله ربیعه و مضر را در هم شکستم . (سران گردنکش آنها را به خاک نشاندم). » .

حضرت علی علیه السلام در مقابل همه دشمنان اسلام ایستاد ، اعم از قریش و سائر قبائل عرب و یهود و منافقان . اما چون قریش از همه دشمنان اسلام بیشتر در نبردهای ضدّ اسلام شرکت داشت ،

۱ - ترجمه خطبه حضرت زهراء علیها السلام با استفاده از کتاب سیره و سیمای ریحانه پیامبر

علیه السلام ، علی کرمی ، ص ۶۸۹ - ۶۹۹ .

۲ - نهج البلاغه ، خطبه ۱۹۲ .

وقبائل دیگر عرب و یهود را تحریک می کرد ، لا جرم کشته های قریش با شمشیر علی علیه السلام بیشتر بود .

اینک به نمونه هایی از کشته های قریش در جنگ ها و نقش حضرت علی علیه السلام در ریختن خون آنها می پردازیم .

۱- غزوه بدر

غزوه بدر که اولین نبرد و درگیری نظامی بین اسلام و مشرکین قریش بود ، در سال دوم هجرت اتفاق افتاد . آن غزوه با پایمردی امیرمومنان علیه السلام به پیروزی رسید . از مشرکین قریش در آن جنگ هفتاد نفر کشته شده و هفتاد نفر به اسارت گرفته شدند ^(۱) . از هفتاد نفر کشته که نام ۵۲ نفر آنها در تاریخ ثبت و ضبط شده است ، نیمی با شمشیر حضرت علی علیه السلام کشته شده اند .

امیرالمومنین علیه السلام در دو جای نهج البلاغه به نقش خویش در کشتن سران قریش ، بویژه بنی امیه ، اشاره فرمودند . یکی در نامه ۶۴ ، در خطاب به معاویه آنجا که می فرماید : « **وعندی السیف الذی أعضتهُ بجدک وخالک واخلک فی مقام واحد .** » ^(۲)

۱ - سیدالمرسلین ج ۲ / ۸۱ .

۲ - نهج البلاغه نامه ۶۴

« شمشیری که من آن را در یک روز بر جدّ تو (عتبه پدر هند، مادر معاویه) ودائی تو (ولید) و برادرت (حنظله) فرود آوردم ، نزد من است » .

و در جای دیگر می فرماید : «..قد عرفت مواقع نصالها فی اخیک و خالک وجدک واهلک وما هی من الظّالمین ببعید»^(۱)

« تو ای معاویه ! مرا با شمشیر می ترسانی و حال آنکه از جایگاههای فرود آمدن شمشیر من بر برادر ، دائی ، جدّ واهل خود آگاه هستی (و می دانی که همه را در یک روز ، از پای درآوردم) و آن شمشیرها از ستمگران (خود معاویه) دور نیست . »

۲- غزوه احد

غروه احد در سال سوم هجرت در کنار کوه احد به وقوع پیوست . وقتی لشکر سه هزار نفری انتقام جوی قریش به جنگ اسلام آمد ، مسلمانها جهت مقابله بسیج شدند . ۵۰ نفر به دستور پیامبر ﷺ بر بالای جبل الرماة سنگر گرفتند . ارتش شرک به فرماندهی ابوسفیان و ارتش اسلام به فرماندهی پیامبر ﷺ روبروی هم قرار گرفتند . پرچمدار قریش طلحه بن ابی طلحه عبدری از بنی عبدالدار به میدان آمد و مبارز طلبید . پرچم

۱ - همان نامه ۲۸ .

دار اسلام ، حضرت علی علیه السلام به مبارزه با او به میدان آمد ، و او را بر زمین افکند ، برادران او یکی یکی به مبارزه آمدند ، و حضرت همه آنها را به درک واصل کرد و بعد از آن ها فرزندان طلحه آمدند ، که مجموعاً ۹ نفر از بنی عبد الدار با شمشیر حضرت علی علیه السلام کشته شدند . غلام آنها که بسیار عظیم الجثه بود پرچم را بدست گرفت ، و حضرت او را به اربابانش ملحق نمود .

لشکر قریش وقتی این صحنه ها را دیدند فرار را بر قرار ترجیح داده ، میدان مبارزه را ترک کردند ، و مسلمانها جهت تقسیم غنائم مشغول شدند . حتی اکثر تیر اندازان جبل الرماة هم ، سنگر خود را ترک کردند . اما گردانی از مشرکین به فرماندهی خالد بن ولید بر تیر اندازان جبل الرماة حمله کرده ، و سیزده نفر باقیمانده را به شهادت رساندند و بر لشکر اسلام از پشت سر حمله ور شدند . در آن گیر و دار حمزه به شهادت رسید ، و شایعه قتل پیامبر صلی الله علیه و آله مشرکین را جری ساخت و آنها را به میدان برگرداند ، و باعث فرار اکثریت قریب به اتفاق اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله گردید .

بنا بر اجماع مورخین ، حضرت علی علیه السلام ، و بنا بر روایتی ابو دجانة و امّ عماره هم در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله ماندند . حضرت علی علیه السلام یگه و تنها به دفاع از پیامبر پرداخت و گردانهای دشمن را تار و مار

ساخت. اسامی چند نفر از مقتولین آن درگیری ها ضبط گردید ، که همگی آنها بدست حضرت علی علیه السلام کشته شده بودند . شمشیر حضرت وقتی شکست ، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ذوالفقار را به علی علیه السلام داد . وی آنچنان مقاومت دلیرانه ای از خود نشان داد ، که همه لشکر دشمن را بار دیگر وادار به عقب نشینی ساخت ، در حالیکه بیش از هفتاد زخم کاری بر بدن او اصابت کرده بود ، جبرئیل بین زمین و آسمان ندا داد : لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار .

این جریان را همه مورخین از قبیل ابن هشام ، ابن اثیر و دیگران نقل نموده اند .^(۱)

خداوند سبحان به مناسبت فرار اکثر اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ثبات و مقاومت حضرت علی علیه السلام آیه ای نازل فرمود .

« وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَلَا يَنْتَظِرُونَ أَوْ قُتِلَ أَنْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ ﴿١٤٤﴾ »^(۲)

۱ - السيرة النبوية ج ۲ / ۱۰۰ - تاريخ الطبری ۲ / ۱۹۷ - میزان الاعتدال ج ۳ / ۳۲۴ - لسان المیزان ۴ / ۴۰۶ - الكامل ابن اثیر ۲ / ۱۰۸ و ...
۲ - آل عمران / ۱۴۴

« محمد فقط فرستاده خداست ، وپیش از او فرستادگان دیگری نیز بودند ، آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود ، شما به گذشته (ودوران جاهلیت) باز می گردید ؟ وهر کس به گذشته باز گردد ، هرگز به خدا ضرری نمی رساند ، و خداوند به زودی شاکران (و ثابت قدمان) را پاداش خواهد داد. »

صدر آیه درباره توبیخ فراریان اصحاب پیامبر ﷺ ، و از جمله آنها ، کسانی که بعد از پیامبر ﷺ بعنوان خلیفه اول ، دوم و سوم گردیدند ، نازل شده بود ، وذیل آن در باره تجلیل از شاکران و ثابت قدمان در کنار پیامبر ﷺ است که بزرگترین مصداق ویا تنها مصداق آنها علی عَلَيْهِ السَّلَامُ بود .

در واقعه احد حدود هفتاد نفر ، و در رأس آنها حمزه سید الشهداء به شهادت رسیدند. واز مشرکین بنا بر روایت ابن هشام ۲۲ نفر کشته شدند که ۱۲ نفر آنها با شمشیر حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ به درک واصل شدند . یعنی بیش از نیمی از آنها به دست حضرت علی کشته شد ^(۱)

اما همانگونه که گفته شد . فقط در ابتدای درگیری ده نفر از بنی عبد الدار و غلامشان کشته شدند و نیز در دفاع از پیامبر

موقع فرار اکثر اصحاب ، فرزندان سفیان بن عوف که چهار نفر بودند و ده نفر دیگر که اسامی آنها ضبط نشده توسط حضرت علی علیه السلام به قتل رسیدند .^(۱)

بنابراین در حدود ۲۴ نفر از مشرکین قریش با شمشیر حضرت علی علیه السلام کشته شدند و ده نفر دیگر به دست باقی مسلمانها که مجموعاً ۳۴ نفر از مشرکین باید کشته شده باشند . در این صورت مقتولین با شمشیر حضرت علی علیه السلام بیشتر از دو سوم همه مقتولین بودند !

۳ - غزوه احزاب

در سال پنجم هجرت ، مشرکین قریش به فرماندهی ابوسفیان تصمیم گرفتند لشکرکشی مجددی برای محاصره مدینه و یکسره ساختن کار اسلام داشته باشند ، این بار طوائف و قبایل دیگر عرب و یهود مدینه را هم با خود متحد کردند . از قبایل شرکت کننده : غطفان ، بنی سلیم ، بنی فزاره ، بنی مرّه ، بنی اشجع ، بنی وائل واز یهودیان: قینقاع ، قریظه و بنی نضیر بودند . لذا آن جنگ ، جنگ احزاب نامیده شد ، . و تعداد آنها به ۱۰۰۰۰

۱ - سید المرسلین ، آیه الله سبحانی ج ۲ / ۱۷۱ ، به نقل از : شرح ابن ابی الحدید ج ۱۴ / ۲۵۰ - ۲۵۱ .

جنگجو رسید . سوره ای در قرآن هم به این نام نازل گردید^(۱) . از آنجا که مسلمانها به پیشنهاد سلمان فارسی خندق اطراف کوه سلع در مدینه کردند ، آن غزوه به جنگ خندق هم معروف گردید .

در آن جنگ قهرمان اصلی پیکار ، حضرت علی علیه السلام بود . وقتی آن لشکر جرّار با خندق مواجه گردید ، در آنجا اردو زدند ، و به مدت یکماه بدون جنگ متوقف شدند . تا اینکه پنج نفر از پهلوانان بنی کنانه وقریش که عبارت بودند از :

عمرو بن عبدود عامری ، عکرمه بن ابی جهل ، هبیره بن وهب ، نوفل بن عبدالله و ضرار بن الخطاب از خندق به آن طرف با اسبهای خود پریدند . عمرو بن عبدود شروع به رجز خوانی وطلبیدن مبارز کرد . اما کسی از مسلمانها جرأت مبارزه با او را نداشت جز علی بن ابیطالب علیه السلام .

وقتی حضرت علی علیه السلام پهلوان یلیل را قهرمانانه به زمین افکند و او را به درک واصل کرد ، چهار نفر دیگر فرار کردند . یکی از آنها به نام نوفل به درون خندق افتاد و حضرت علی علیه السلام بر او فرود آمد و او را به درک واصل نمود .

۱ - حزب علوی و حزب اموی به قلم مؤلف / ۵۵ .

وقتی حضرت علی علیه السلام به مبارزه می رفت ، پیامبر صلی الله علیه و آله درباره او فرمود : « برز الایمان کلاه الی الشّرك کلاه » ، از این عبارت استفاده می شود که حضرت علی علیه السلام نماد جبهه ایمان بود ، وعمرو بن عبدود رمز جبهه شرک . وبا پیروزی حضرت علی علیه السلام جبهه ایمان به پیروزی رسید .

وقتی حضرت علی علیه السلام فاتحانه برگشت ، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود : « ضربة علیّ يوم الخندق أفضل من عبادة الثقلين . »

یعنی : ضربتی که حضرت علی علیه السلام روز خندق زد از عبادت انس و جن برتر است .

در روایت دیگر آمده است، که پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود : « لو وزن اليوم عملک بعمل جمیع امة محمد لرجح عملک علی عملهم وذاک أنه لم یبق بیت من المشرکین إلا وقد دخله ذلّ بقتل عمرو ولم یبق بیت من المسلمین إلا وقد دخله عز بقتل عمرو »^(۱)

یعنی : ای علی ! اگر امروز عملت با عمل همه امت محمد صلی الله علیه و آله در ترازو گذاشته شود ، عمل تو بر اعمال همه آن ها رجحان می یابد . زیرا هیچ خانه ای از مشرکین نماند مگر اینکه

۱ - بحار الانوار ۲۰ / ۲۱۶ - مستدرک الحاکم ۳ / ۳۲ - سید المرسلین ج ۲ / ۲۶۷ .

بواسطه قتل عمرو خوار گردید ، و هیچ خانه ای از مسلمانها نماند مگر آنکه به آن سبب عزتمند شد . «

همین ضربت کاری و سرنوشت ساز در کنار عوامل دیگر باعث تخریب روحیه های مشرکین و پراکنده شدن آنها و پیروزی اسلام گردید .

آیاتی که در سوره احزاب درباره آن واقعه نازل شد ، گویای این واقعیت است که وضعیت مسلمانان از نظر روحی بر اثر گردهم آمدن احزاب به شدت ضعیف شده بود . ولی پس از آن نبرد نمایان و فتح و ظفر حضرت ﷺ روحیه ها قوی گردید. در آیه ۲۵ احزاب می فرماید:

«وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ

الْقِتَالَ وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيمًا ﴿۲۵﴾»^(۱)

«و خدا کافران را با دلی پر از خشم (از میدان جنگ احزاب) بازگرداند بی آنکه نتیجه مطلوبی (از کار خود) گرفته باشند، و خداوند (در این میدان) ، مومنان را از جنگ بی نیاز ساخت (و پیروزی را نصیبشان کرد) ، و خدا توانا و شکست ناپذیر است . «

طبرسی در تفسیر آیه می نویسد: «(وكفى الله المومنین القتال)... وقيل بعلي بن ابي طالب عليه السلام و قتله عمرو بن عبدود وكان ذلك سبب هزيمة القوم عن عبدالله بن مسعود وهو المروى عن ابي عبدالله عليه السلام». ^(۱)

یعنی: خداوند در نبرد احزاب مومنان را از جنگ بی نیاز ساخت... وگفته شده است که آن عنایت الهی بوسیله علی بن ابی طالب عليه السلام تجلی یافت، آنروز که عمرو بن عبدود را کشت. آن واقعه سبب شکست احزاب گردید. این مطلب از عبدالله بن مسعود و نیز از امام صادق عليه السلام روایت شده است.

شبهه این روایت را شیخ عبدالعلی حویزی از علی بن ابراهیم قمی نقل نموده است. ^(۲)

و نیز حاکم حکسانی حنفی از مفسران اهل سنت در این زمینه چندین روایت نقل کرده است. ^(۳)

۴- فتح مکه

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سال هشتم هجرت با لشکر ده هزار نفری جهت بر اندازی نظام شرك آمیز قریش به مکه رفت.

۱ - مجمع البیان ج ۸ / ۳۵۰.

۲ - تفسیر نور الثقلین ج ۴ / ۲۶۱.

۳ - شواهد التنزیل، حاکم حکسانی، ج ۲ / ۳ - ۹.

قریشیان به فرماندهی ابوسفیان ، که غافلگیر شده بودند ، چاره ای جز تسلیم ندیدند . پیامبر اکرم ﷺ با سر دادن شعار « الیوم یوم المرحمة » ، قریشیان جفا کار را مورد عفو قرار داد . لذا از آن روز عنوان « طلقاء » یعنی آزاد شده ها پیدا کردند . اما در عین حال هنگامه فتح مکه ده نفر از مردان و چهار نفر از زنان به خاطر جنایتهای فجیع و خیانتهای غیر قابل عفوی که انجام داده بودند ، از آن عفو عمومی مستثنی شدند .

جمعی از آنها توسط برخی از مسلمانان به قتل رسیدند ، و نفراتی موفق به فرار و به واسطه برخی ها موفق به گرفتن عفو شدند . از بین مقتولین دو نفر با شمشیر حضرت علی علیه السلام به درک واصل شدند . حضرت دو نفر دیگر را مورد تعقیب قرار داد . آنها هم به خانه امّ هانی ، خواهر حضرت علی علیه السلام پناه بردند . پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود : « اجرت من اجارت امّ هانی ، لمکانها من علی بن ابی طالب . »^(۱)

یعنی : پناهندگانی را که امّ هانی پناهمان داده ، به خاطر نسبتش با علی بن ابی طالب علیه السلام ، پناه دادم .

آری به خاطر آن خونهایی که به حق ریخته شده ، دل‌های اکثر قریشیان بویژه سران و بزرگان آن‌ها مملو از کینه و عداوت نسبت به حضرت علی علیه السلام گردید .

البته اصل کینه‌های قریش نسبت به خود پیامبر صلی الله علیه و آله بود ، اما چون حضرت علی علیه السلام را نفر دوم اسلام ، پرچمدار و شمشیر زن بی باک پیامبر صلی الله علیه و آله می دانستند ، در مرتبه دوم نسبت به علی علیه السلام کینه پیدا کردند . مثلاً در جنگ احد ، هند جگر خوار به وحشی ، غلام قریش گفت : اگر بتوانی محمد یا علی با حمزه را بکشی ، آنچه را بپسندی به تو می دهم .^(۱)

بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله کینه‌های قریش نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله با کینه‌های آنها نسبت به علی علیه السلام یکجا جمع گردید ، و همه آن کینه‌ها متوجه علی علیه السلام شد .

بنابراین ، با وجود آن کینه‌ها چگونه قریشیان راضی به خلیفه شدن علی بن ابی طالب علیه السلام بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله می شدند !؟ بدیهی است که آنها با تمام وجود با خلافت علی علیه السلام مخالفت می کردند .

**شواهدی بر کینه‌های قریش و تأثیرگذاری بر آنها بر
غصب خلافت**

۱- سید المرسلین ج ۲ / ۴۷۴ .

۱- امام معصوم^(۱) در دعای ندبه ، با بیان رسا و نورانی خویش پرده از آن کینه ها و تأثیر آنها بر کنار زدن حضرت علی^(ع) از مقام خلافت بر می دارد ، آنجا که می فرماید : « فلما انقضت ایامه أقام ولیّه علی بن ابی طالب صلواتک علیها وألهما هادياً ، إذ کان هو المنذر ولکلّ قوم هاد ... »

« وقتی روزهای عمر پیامبر^(ص) سپری گردید ، وصی و ولی خود ، علی بن ابی طالب را « که صلوات تو بر آندو باد - به عنوان هادی و راهنمای امت گماشت ، زیرا او (حضرت پیامبر^(ص)) منذر بود اما هر قومی نیازمند راهنمایی است »

پس از اشاره به نصوص دالّ بر خلافت حضرت علی^(ع) و برخی از فضائل آن حضرت ، با این بیان علّت اعراض و جفای امت را از ولی الله روشن می فرماید:

« قد وتر فيه صنديد العرب و قتل أبطالهم و ناوش ذؤبانهم فادع قلوبهم احقاداً بدريةً و خبيريةً و حنينيةً و غيرهن، »

۱ - درباره اینکه دعای ندبه توسط کدامیک از معصومین انشاء شده است دو قول وجود دارد . الف - امام صادق^(ع) ، آنگونه که علامه مجلسی در زاد المعاد نقل کرده است . ب - حضرت ولی عصر^(ع) ، آنگونه که سیدابن طاووس در مصباح الزائر و محمد ابن المشهدی در مزار کبیر و قطب راوندی در مزار قدیم نقل نموده اند . بعید هم نیست که بگوئیم اصل دعا از امام صادق^(ع) روایت شده و امام زمان^(ع) هم آنرا تأیید و تقریر فرموده است . بنابراین صدور دعا از آن دو امام معصوم مانعة الجمع نیست .

فأضبت علی عداوته و اکبت علی منابذته حتی قتل الناکثین و القاسطین و المارقین . و لما قضی نحبہ وقتله اشقی الآخرین یتبع اشقی الاولین لم یمثل امر رسول الله ﷺ فی الهادین بعد الهادین . والامّه مصرّة علی مقتہ مجتمعة علی قطیعة رحمہ ، و اقضاء ولده آلا القلیل ممّن و فی لرعاية الحقّ فیهم ...»^(۱)

« همانا که علی علیه السلام ، در راه خدا (وبه فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله) خونهای گردنکشان عرب را به خاک ریخت، و دلیران و شجاعان و پهلوانان آنان را به قتل رساند و گرگ صفتان و طغیانگران آنان را مطیع و متقاعد گردانید، و دلهای ایشان را از وقایع جنگ بدر و حنین و خیبر و جنگهای دیگر پر از حقد و کینه ساخت.

پس دل های آنان ملامال از دشمنی با علی مملو شد و برای مقابله با او هجوم آوردند، تا این که ناچار شد پیمان شکنان، ظالمان (قاسطین) و خوارج را به قتل برساند.

و چون دوران زندگی حضرت علی علیه السلام با نوشیدن شرب شهادت بوسیله بدبخت ترین آخرین امت به دنبال پیروی از نگون بخت ترین پیشینیان، سپری گردید، فرمان رسول اکرم

۱ - مفاتیح الجنان، شیخ عباس قمی، دعای ندبه.

ﷺ درباره اوصیاء گرامی او که یکی پس از دیگری راهنمایان دین بودند ، اجراء نشد.

بعد از درگذشت آن بزرگوار ، اکثر امت امر او را امتثال نکردند ، و بر دشمنی با او کمر همت بسته و بر غضبش اصرار ورزیدند ، و بر قطع رحم و آواره کردن آل اطهارش اجتماع کرده ، و آنانرا از مقام و مسند خلافت دور کردند ، مگر اندکی از آنان (از مومنان حقیقی) که حق اهل بیت را رعایت کرده و با رسول اکرم وفای به عهد نموده و اوامر او را اطاعت کردند.».

در فراز فوق ضمن اشاره گذرا و غیر صریح به جریان سقیفه ، علت کنار گذاشتن حضرت علی علیه السلام و حتی سایر ائمه علیهم السلام اشاره شده ، که همانا کینه های جاهلی است ، و اینکه آن کینه ها در دوران خلافت حضرت علی علیه السلام با قیام قریش در جنگ جمل و صفین و نهروان در مقابل حضرت علی علیه السلام استمرار یافته و بعد از حضرت علی علیه السلام هم با مقابله با فرزندان معصوم آن حضرت ادامه پیدا کرده است.

از امت بی وفای اسلام تنها عده قلیلی را استثنا فرموده که همان شیعیان و دل سوختگان اهل بیت اند.

۲- در مورد حدیث ائمه اثنی عشر که اصحاب صحاح و سنن و مسانید از پیامبر ﷺ نقل کرده اند ، در عبارت صحیح بخاری از جابر بن سمره روایت کرده که پیامبر ﷺ فرمود:

« یكون اثنا عشر امیراً، فقال كلمة لم أسمعها ، فقال ابی: انه قال: کلهم من قریش . »^(۱)

و « در عبارت صحیح مسلم آمده است : « لا يزال هذا الدين عزيزاً منيعاً الى اثني عشر خليفة » فقال كلمة صمّنيها الناس، فقلت لأبي : ما قال ؟ قال: کلهم من قریش . »^(۲)

در حدیث فوق راوی می گوید : بعد از اینکه پیامبر ﷺ فرمود: بعد از من دوازده امیر (امام) خواهد آمد، سخنی گفت که من آنرا نشنیدم ، و بنابر تعبیر روایت مسلم سخنی گفت ، که مردم آنقدر سروصدا کردند که مرا کر کردند از اینکه آنرا بشنوم . به پدرم گفتم: پیامبر چه فرمود؟ گفت: فرمود: آنها همگی از قریش اند .
اما سرّ غوغا و سر و صدای مردم ، آن هم در مراسم حج و داع ، در سرزمین منی که اکثر قریش حضور داشتند ، چه می توانست

۱ - صحیح بخاری ۹ / ۱۰۱ - کتاب الاحکام ، باب الاستخلاف .

۲ - صحیح مسلم، کتاب الاماره / ۱۸۲ .

باشد جز اینکه پیامبر اکرم ﷺ سخنی برخلاف مذاق آنها فرموده باشد؟

آری از افشاگری حضرت امیرالمومنین علیؑ در نهج البلاغه می توانیم بفهمیم که پیامبر ﷺ فرمود: ائمه از بنی هاشم اند.

حضرت فرمود: « انّ الائمه من قریش غرسوا فی هذا البطن من هاشم، ولا تصلح علی سواهم ، ولا تصلح الولاة من غیرهم . »^(۱)

« یعنی: « به یقین امامان از قریش هستند و درخت وجودشان در سرزمین این نسل از «هاشم» غرس شده است ، این مقام در خور دیگران نیست و زمامداران غیر از آن ها، شایستگی ولایت و امامت را ندارند! ».

این معنی حتی در برخی از کتب اهل سنت نیز آمده است. مثلاً قندوزی حنفی به سندش از جابر بن سمره نقل می کند: « کنت مع ابی عند النبی ﷺ فسمعته یقول: بعدی اثنا عشر خلیفة ، ثم أخفی صوته فقلت لابی: ما الذی اخفی صوته؟ قال: کلهم من بنی هاشم . »^(۲)

۱ - نهج البلاغه / خطبه ۱۴۴.

۲ - ینابیع المودّة باب ۷۷ فی تحقیق حدیث ، بعدی اثنا عشر خلیفه / ص ۵۰۳.

اما چرا قریش موقع شنیدن نام بنی هاشم سروصدا و غوغا
سالاری کردند؟

چون بر آنها حسد می ورزیدند ، و از بنی هاشم بویژه حضرت
علی علیه السلام کینه ها داشتند، لذا نتوانستند، حتی در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله ،
کینه های خود را مخفی سازند.

۳- يٰٓاَيُّهَا الرَّسُوْلُ بَلِّغْ مَا اُنزِلَ اِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ ۗ وَاِنْ لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ
رِسَالَاتَهُ ۗ وَاللّٰهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ ۗ اِنَّ اللّٰهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِيْنَ ^(۱)

آیه فوق در جریان غدیر خم نازل شده است . در این آیه به
پیامبر اکرم دستور میدهد که آنچه را درباره خلافت و ولایت
علی علیه السلام از طرف خدا نازل شده ، به مردم تبلیغ نماید ، و نیز
پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را مورد تهدید قرار می دهد که چنانچه آن
وظیفه را انجام ندهد ، کانه کل رسالت خدا را تبلیغ ننموده
است . آنگاه به پیامبر صلی الله علیه و آله اطمینان میدهد که او را از مردم
مصونیت خواهد بخشید .

این جمله « وَاللّٰهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ » حاکی از این است ، که
پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به تبلیغ ولایت علی علیه السلام نگرانی و دغدغه جدی

داشت . مایه نگرانی او هیچ چیزی جز عکس العمل منفی قریش و مخالفین حضرت علی علیه السلام نبود . در این زمینه روایت های فراوانی از طرق فریقین وارد شده است .

از جمله حاکم حسکانی نیشابوری حنفی (متوفای ۴۷۰ هـ) چندین روایت را در شواهد التنزیل در ذیل تفسیر آیه ۶۷ سوره مائده نقل نموده است .

وی به سند خود از زیاد بن المنذر نقل نموده ، که نزد ابی جعفر محمد بن علی علیه السلام بودم ، که برای مردم سخن می گفت : مردی از اهل بصره بنام عثمان الاعشی از شاگردان حسن بصری برخاست و گفت :

ای فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله جانم فدایت باد ، حسن بصری درباره این آیه به ما گفته است : این آیه درباره مردی نازل شده است . اما حسن از آن مرد نام نبرده است . « یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک ... » امام باقر علیه السلام فرمود : اگر (حسن) می خواست ، می توانست آن مرد را معرفی کند ، اما او می ترسید .^(۱)

آنگاه امام باقر علیه السلام ادامه داد و گفت :

۱ - حسن بصری در شرایط تقیه به سر می برد ، چون حاکم عراق در آن زمان حجاج بن یوسف ثقفی بود .

جبرئیل بر پیامبر ﷺ فرود آمد و گفت : خداوند به تو امر کرده که مردم را به نماز راهنمایی کنی ، او هم راهنمایی کرد . آنگاه فرود آمد و گفت: خداوند ترا امر کرده که امت را به زکات راهنمایی کنی ، او هم راهنمایی کرد . آنگاه بر او فرود آمد و گفت : خداوند ترا امر کرده که امت را بر ولّی (امام) آنها راهنمایی کنی همانگونه که مردم را به نماز ، زکات و روزه و حجشان راهنمایی کرده بودی تا حجت بر آنها تمام گردد . پیامبر ﷺ عرض کرد : عهد قوم من به زمان جاهلیت نزدیک است (به تازگی مسلمان شده اند و هنوز تحت تأثیر فرهنگ جاهلی اند) . بر آنها حسادت و کینه حاکم است ، و کسی از آنها (قریش) نیست مگر اینکه علی علیه السلام خونی از خانواده او ریخته باشد . و من از جهت (عکس العمل منفی آنها) می ترسم .

آنگاه این آیه (یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالتہ) یعنی به صورت تام (واللہ یعصمک من الناس) ، نازل شد .

وقتی خداوند پیامبر را از جهت عصمت و مصونیت اطمینان بخشید ، پیامبر ﷺ دست علی بن ابی طالب را گرفت و فرمود :

« یا ایها الناس من كنت مولاه فعلى مولاه ، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه ، و انصر من نصره وأحب من أحبه و أبغض من أبغضه »^(۱)

از حدیث فوق پیداست که دغدغه اصلی پیامبر ﷺ در مورد تبلیغ ولایت حضرت علی علیه السلام ترس از کینه های قریش نسبت به آن حضرت بود .

۴- اعتراض حارث فهری بر ولایت علی علیه السلام ونزول عذاب بر او :

پس از جریان غدیر و بیعت مسلمانان با حضرت علی علیه السلام ، یک نفر از قریش به نام « حارث بن النعمان فهری » که فرزند او با شمشیر حضرت علی علیه السلام در یکی از جنگهای اسلام کشته شده بود ، نزد پیامبر ﷺ آمد ونسبت به ولایت حضرت علی علیه السلام اعتراض نمود ، و در خواست عذاب الهی کرد .

عذاب الهی هم بر او نازل شد .

آیات « سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَقَعٍ ﴿۱﴾ لِّلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ ﴿۲﴾ مِّنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ ﴿۳﴾ . »^(۲) ، به آن واقعه اشاره دارد . اجماع مفسرین شیعه وبسیاری از اهل سنت بر آن معنی دلالت می کند .

۱- شواهد التنزیل ج ۱ ص ۱۹۱ .

۲- معارج ۱/۳

عَلَّامه امینی سی منبع از کتب حدیث و تفسیر اهل سنت را که این واقعه را نوشته اند ، در کتاب الغدیر ج ۱ / ۲۳۹ - ۲۶۶ ، آورده است .

از جمله قرطبی در تفسیر آیات نوشته است :

روایت شده ، که سائل همان حارث بن نعمان فهری بود . وی هنگامی که سخن پیامبر ﷺ را درباره حضرت علی عَلِيٍّ شنید ، که فرمود « من كنت مولاه فهذا علي مولاه » ، سوار بر شتر خود شد ، و نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت : ای محمد ﷺ ! شما امر کردی از سوی خدا که شهادت دهیم « أن لا اله الا الله وانك رسول الله » پس پذیرفتیم ، و گفתי که نمازهای پنج گانه را بجای آوریم ، آن را هم قبول کردیم ، و امر کردی زکات اموالمان را بدهیم و ماه رمضان را هر ساله روزه بگیریم و حجّ بجای آوریم همه را پذیرفتیم ، اما شما به این مقدار راضی نشده ای تا این که امروز پسر عمویت را بر ما برتری داده ای ! آیا این امر از سوی تو یا از خدا است ؟ !

پیامبر ﷺ فرمود : قسم به خدائی که جز او معبودی نیست ، که این امر از سوی خداست . حارث از نزد پیامبر ﷺ دور شد ، در حالی که می گفت : خدایا اگر آنچه را محمد ﷺ می گوید حقّ است ، پس سنگی را از آسمان بر ما بفرست . یا عذابی

دردناک نازل فرما . به خدا قسم ! هنوز به شتر خود نرسیده بود ، که خداوند بر او سنگی نازل کرد که به مغزش خورد و از مقعدش بیرون آمد ، و در دم به هلاکت رسید ، آن گاه آن آیات نازل شد «^(۱) .

از روایت فوق می توان میزان کینه های قریش را نسبت به حضرت علی علیه السلام و عدم رضایت آنها نسبت به ولایت آنحضرت فهمید . کینه های حارث بن نعمان مشتی بود که نمونه خروار است . یقیناً همه قریشیان زبان حالشان این بود : بمیریم بهتر از اینکه بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله ، علی علیه السلام را بر مسند خلافت ببینیم !

۵- اعتراف عمر به اولویت حضرت علی علیه السلام و کینه های قریش نسبت به او :

راغب اصفهانی در محاضرات این روایت را از ابن عباس نقل میکند ، که عمر بن خطاب به او گفته بود : « أمّا واللّه یا بنی عبدالمطلب لقد کان علی فیکم اولى بهذا الامر منی و من ابی بکر ولكن خشینا أن لا تجتمع علیه العرب وقریش لما قد وترها . »^(۲)

۱ - الجامع لاحکام القرآن - قرطبي ج / ۲۷۸ - ۲۷۹ .

۲ - محاضرات الراغب الاصفهانی ص ۲۱۳ ، به نقل از الشیعه فی التاریخ ، محمد حسین الزین ، ص ۲۷ ، مطبعة العرفان ، صیدا - ۱۹۳۸ م
الطبعة الثانية مطبوعات مكتبة النجاح طهران ۱۳۵۷ هـ .

یعنی : ای بنی عبدالمطلب ! به خدا قسم که علی در میان شما از من و ابی بکر اولی تر به امر خلافت بود . ولی ترسیدیم که مردم عرب و قریش درباره او توافق نداشته باشند ، به خاطر آن خونهایی که از آنها ریخته بود !

۶- تحریک کینه های فرزندان قریش نسبت به حضرت

علی علیه السلام توسط خلفا :

کسانی که پیرو حادثه سقیفه بر مسند خلافت نشستند ، با علم و آگاهی از کینه های قریش نسبت به حضرت علی علیه السلام ، تلاش داشتند که این کینه ها را همواره تحریک نمایند تا همچنان علی علیه السلام منزوی بماند .

به عنوان نمونه :

از صالح بن کیسان ، روایت شده است ، که عثمان بن عفان به اتفاق سعید بن عاص (فرزند همان عاص بن سعید بن عاص مقتول در بدر با شمشیر حضرت علی علیه السلام می باشد ، که بعدها از طرف عثمان والی کوفه گردید !) ، در زمان خلافت عمر ، به مجلس او حاضر شدند. عمر به سعید گفت: تو را چه شده است ؟ گویا چیزی را در دلت علیه من نگه می داری ، آیا گمان کرده ای که من پدرت را کشته ام ؟ به خدا سوگند ! دوست داشتم قاتل

پدرت می بودم . واگر او را کشته بودم ، از قتل چنان کافری ،
عذر خواهی نمی کردم .

ولی من از کنار او در غزوه بدر گذشتم ، در حالی که پای
خود را برای نبرد بر زمین می کوبید ، آنگونه که گاو نر با شاخ
خود بر زمین می زند . در آن حال کف بر دهان او همانند کف
وزغ ظاهر شده بود . هنگامی که او را در آن وضعیت دیدم از او
ترسیدم و رم کردم .

وقتی او متوجه من شد ، گفت : ای پسر خطاب ! به کجا می
روی ؟ آنگاه علی علیه السلام با چالاکی بسوی او رفت ، هنوز از محل خود
گام برنداشتم که او را بر زمین زد و کشت .

امام علی علیه السلام در آن مجلس حاضر بود ، بانگ زد :

« اللهم غفراً ، ذهب الشرك بما فيه ، و محالاسلام ما تقدم ، فما لك
تهيج الناس علیّ ؟ »^(۱)

خدایا ! خودت بیوشان و بیامرز . دوره شرک وهر آنچه در آن
بود ، رفت واسلام همه آنچه را که گذشته است ، محو کرد . ای
عمر ! چرا مردم را علیه من تحریک میکنی ؟ !

۱ - الارشاد ، شیخ مفید ص ۴۱-۴۲ - حزب علوی و حزب اموی ، به قلم مؤلف ، ۶۷ ،
چاپ چهارم ، دفتر انتشارات اسلامی ، قم ، ۱۳۸۸ ش .

۷- علت انتقامجویی قریش از علی علیه السلام در بیان فاطمی

حضرت فاطمه علیها السلام پس از ایراد خطبه فدکیه و به چالش کشیدن دستگاه خلیفه به خانه خویش رفت . وقتی زنان انصار جهت عیادت از حضرت به خانه اش آمدند، آن حضرت خطبه افشاگرانه و عتاب آمیزی را نسبت به مهاجرین و انصار ایراد فرمود ، و دربارہ علل مخالفت قریش و همراهانشان با حضرت علی علیه السلام که منتهی به دور ساختن آن حضرت از خلافت گردید ، اینچنین می فرماید :

« ... ما الذی نقموا من ابی الحسن ؟ نقموا واللہ منه نکیر سیفہ ، وقلۃ مبالانہ لحتفہ ، وشدۃ وطأته ، ونکال وقعته وتمرہ فی ذات اللہ .. » ^(۱)

« ... راستی چه چیز باعث شد با ابو الحسن این چنین دشمنی و خصومت کنند ؟ به خدا سوگند ! ناخشنودی آنان بدلیل قاطعیت شمشیر او ، و بی اعتنایی وی به مرگ و قدمهای استوار و ضربه های سخت و عبرت آموز و خشم و غضب او در راه خدا است . »

۸ - توجیه غضب خلافت با عدم تمایل قریش نسبت به

علی علیه السلام :

۱ - الاحتجاج ، طبرسی ج ۱ / ۱۰۸ ، طبع مشهد ، - ۱۴۰۳ هـ معانی الاخبار ، صدوق ص ۳۵۵ ، ۱۳۶۱ ش .

وجود کینه های قریش نسبت به حضرت علی عَلِيٍّ و عدم تمایل آن ها نسبت به خلافت آن حضرت واقعیتی انکار ناپذیر است . اما آن واقعیت هرگز توجیه گر غصب خلافت توسط دیگران نمی گردد .

زیرا اگر اینطور باشد ، کسانی که با خود پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مخالفت و دشمنی ورزیدند هم می توانستند گناه خود را با عدم تمایل قریش نسبت به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ توجیه نمایند .

علی ای حال ، اینکه خلفا غصب خلافت را با آن مسأله توجیه می نمودند ، بیانگر واقعی بودن آن است .

به عنوان نمونه عمر بن الخطاب دست به این کار زده است .

ابن ابی الحدید معتزلی از کتاب تاریخ بغداد نوشته احمد بن ابی طاهر ، نقل می کند که « عبد الله ابن عباس (رضی الله عنه) می گوید ، در اوائل خلافت عمر بر او وارد شدم . جلوی او یک صاع (سه کیلو) خرما در یک زنبیل نهاده شده بود . مرا به خوردن دعوت کرد من هم یک دانه خرما خوردم . او همه آن خرما را تا آخر خورد ، و از کوزه ای که داشت آبی نوشید ، و بر تکیه گاه خود دراز کشید ، و شروع به گفتن حمد الهی گردید .

پس از آن گفت : ای عبدالله از کجا آمده ای ؟ گفتم : از مسجد . گفت : پسر عمویت را در چه حالی دیدی ؟ من گمان کردم سراغ عبدالله بن جعفر را گرفته است ، لذا گفتم : او را مشغول بازی با

همگنان دیدم . گفت : مقصودم این نیست ، بلکه مقصودم بزرگ شما اهل البیت است (یعنی علی علیه السلام) .

گفتم او را دیدم در حالی که مشغول آبکشی از چاه برای نخیلات ، و در حال قرائت قرآن بود .

عمر گفت : ای عبدالله بر تو باد کشتن شترها است (کنایه از کفار دروغ) اگر مطلبی را که می پرسم کتمان کنی . آیا در دل علی چیزی از امر خلافت مانده است ؟ گفتم : آری گفت : آیا او معتقد است که پیامبر صلی الله علیه و آله به نص او را برای خلافت تعیین نموده است ؟ گفتم : آری ، و بر معلومات تو اضافه کنم که من از پدرم درباره آن عقیده حضرت علی علیه السلام پرسش نمودم . پدرم گفت : آری او راست می گوید .

عمر گفت : آری در کلام رسول خدا اشاره ای به این امر بود ، ولی آن اشاره حجتی را ثابت و عذری را قطع نمی کند ، آری پیامبر صلی الله علیه و آله در یک وقتی در پی تثبیت خلافت او بود ، و حتی در زمان بیماریش می خواست به اسم علی تصریح کند ، اما من مانع انجام این کار شدم ، چون نسبت به اسلام شفقت و احتیاط می ورزیدم .

به خداوند کعبه قسم ، قریش هرگز درباره او اجماع نخواهند کرد ، او اگر به خلافت می رسید ، عرب از همه اقطار و جوانب بر علیه او بر می خاست .

پیامبر ﷺ هم دانست ، من آنچه را در دل پنهان می کرد ، دانستم . ولذا از انجام آن کار منصرف شد ، و خداوند ابا دارد جز اینکه آن امر حتمی را امضا کند .^(۱)

عمر در کلام فوق ضمن اینکه می خواست عدم صراحت بیان پیامبر ﷺ درباره خلافت حضرت علی عَلِيٍّ را ادعا کند ، به نیت واقعی پیامبر ﷺ در مورد تعیین حضرت علی عَلِيٍّ به خلافت اذعان نمود .

و نیز اذعان نمود که عمر برخلاف نظر پیامبر ﷺ از انجام آن کار یعنی (تثبیت خلافت علی عَلِيٍّ به صراحت) مخالفت کرد . و این همان اجتهاد در مقابل نص بلکه دهن کجی نسبت به پیامبر ﷺ است .

وی آنگاه برای توجیه آن دهن کجی و اجتهاد ضد نص به دو امر تمسک نمود . اولی دلسوزی و احتیاط کاری نسبت به اسلام که عمر داشت ، و مفهوم آن این است که پیامبر ﷺ به اندازه عمر دلسوزی و شفقت و محکم کاری برای اسلام نداشت !

دومی به عدم اجماع قریش در مورد خلافت علی عَلِيٍّ ، و اینکه عرب به تبع قریش هرگز زیر بار علی عَلِيٍّ نمی توانست برود . و محل شاهد ما همین مطلب اخیر است .

۱ - شرح نهج البلاغه ، ابن ابی الحدید ج ۳ / ۹۷ ذیل شرح خطبه ۲۲۸ .

۹- جانبداري عمر از موضع قریش در مقابل خلافت حضرت

علي عليه السلام :

ابن ابی الحدید در جای دیگر ، مناظره ای را که بین عمر و عیدالله بن عباس پیرامون سبب اعراض قریش از حضرت علي عليه السلام صورت گرفته بود ، به این صورت نقل می کند :

« ... عمر گفت : ای فرزند عباس آیا میدانی چه چیزی مردم را از (خلافت حضرت علي عليه السلام) بازداشت ؟ عبدالله بن عباس گفت : خیر . عمر گفت : قریش خوش نداشت که نبوت و خلافت برای شما (بنی هاشم) جمع گردد ، زیرا در این صورت اجحاف به خرج میدادید . قریش در این امر تأمل کرد و یک گزینه ای را انتخاب کرد ، و در انتخاب خویش موفق و صائب بود . ابن عباس گفت : آیا امیر المؤمنین بر من خشم من نمی گیرد و حاضر است سخن مرا بشنود ؟ عمر گفت : هر چه می خواهی بگو . ابن عباس گفت : اما اینکه گفتی قریش خوش نداشت (و کراهت داشت) ، پس بدان که خداوند درباره آنها می فرماید : ذَلِكْ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَلَهُمْ ﴿٩﴾^(۱)

و اما اینکه گفتی اگر ما به خلافت می رسیدیم اجحاف می کردیم ، پس بدان ، اگر ما می خواستیم بوسیله خلافت اجحاف بکنیم ،

۱ سوره محمد صلى الله عليه وآله وسلم / ۹ : یعنی این به خاطر آن است که از آنچه خداوند نازل کرده ناخشنود بودند ؛ از این رو خدا اعمالشان را حبط و نابود کرد .

بواسطه قرابت (با رسول الله ﷺ) اجحاف می کردیم . اما ما قومی هستیم که اخلاقمان از اخلاق رسول الله ﷺ نشأت گرفته است ، خداوند درباره اخلاق او می فرماید : « وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ ۝۱ »^(۱)

و نیز به او فرمود : « وَأَخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ

الْمُؤْمِنِينَ ۝۲ »^(۲)

و اما قول تو مبنی بر این که قریش کاری را که انتخاب کرد صائب بود ، پس بدان خداوند می فرماید : « وَرَبُّكَ تَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ ۗ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ ۝۳ »^(۳)

ای امیر المؤمنین ! خداوند از بین مخلوقاتش برای امر خلافت ، آن کسی را که بر او راضی است انتخاب کرد . اگر قریش در آنچه خداوند نظر کرده ، نظر میکردند ، به توفیق و صواب می رسیدند .

عمر گفت : ای پسر عباس ! نگهدار . شما بنی هاشم جز خیانت نسبت به قریش چیزی ندارید ، که پایان ندارد ، و کینه ای دارید که

۱ - قلم / « و تو اخلاق عظیم و برجسته ای داری »

۲ - شعراء / ۲۱۵ - « و پر وبال (عطوفت) خود را برای مومنانی که از تو پیروی میکنند فرود آر .

۳ - القصص ۶۸ « پروردگار تو هر چه خواهد می افریند ، و هر چه بخواهد بر می گزیند ؛ آنان (در برابر او) اختیاری ندارند ...

هرگز تغییر نمی کند . ابن عباس گفت : ای امیر ! کمی درنگ! دل‌های بنی هاشم را به خیانت نسبت نده ، زیرا دل‌های آنها از دل رسول الله است ، و خداوند او را تطهیر و تزکیه فرمود . واز آنها اهل بیت هستند که خداوند در باره آنان فرمود : لَا إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً ﴿۱﴾

و اما قول تو که ما نسبت به قریش کینه داریم . آری کسی که می بیند چیزی را که مربوط به اوست ، غصب شده و آنرا در دست دیگری ببیند ، نسبت به غاصب کینه پیدا می کند .

عمر گفت : اما درباره تو ای پسر عباس ! خبرهایی به من رسیده ، که دوست ندارم آنرا به تو بگویم ، تا منزلت تو نزد من کاسته نشود . ابن عباس گفت : آن چیزی که درباره من به شما رسیده چیست ؟ اگر باطل باشد ، امثال من باطل را از خود دور می سازند ، و اگر حق باشد ، گمان ندارم به خاطر آن منزلت من نزد تو کاسته شود .

عمر گفت : به من رسیده که تو همچنان این حرف را میزنی که : این امر (خلافت) از ما از سر حسادت و ظلم أخذ شده است .

ابن عباس گفت : اما اینکه گفتمی ، حسد بوده ، این چیزی تعجب برانگیز نیست . زیرا ابلیس هم به آدم حسادت ورزید ، و او را از

۱ - احزاب / ۳۳ - « خداوند فقط می خواهد پلیدی (گناه) از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد . »

بهشت بیرون راند . وما بچه های همان آدم محسودیم . و اما این قول شما که به خاطر ظلم بوده ، امیر المؤمنین خود میداند که صاحب حق کیست . ای امیر المؤمنین مگر عرب به واسطه رسول الله بر عجم احتجاج نمی کند ، و مگر قریش بر سایر عرب افتخار نمی کند . وما از بین قریش به رسول الله نزدیکتر و سزاوارتریم .

عمر (که در مقابل استدلال محکم ابن عباس در مانده بود) گفت : ای ابن عباس ، پاشو به منزلت برو ... موقع رفتن ابن عباس ، عمر گفت : خیلی عجیب است ، ابن عباس را در هیچ مناظره ای ندیدم مگر اینکه طرف خود را محکوم سازد . ^(۱)

۱- شرح نهج البلاغه ، ابن ابی الحدید ج ۳ / ۱۰۷ ذیل خطبه ۲۲۸ .

فصل سوم ایمان سطحی عوام

فصل سوم

محور سوم :

سطحي بودن ايمان اکثريت جامعه اسلامي

باتوجه به نکته اي که در پايان بحث محور اول گفته شد ، که اگر کسي ايمان قوي و عميق داشته باشد ، در تعارض بين آرمانهاي الهي و فرهنگ جاهلي ، آرمانهاي الهي را ترجيح مي دهد ، و آلا جانب فرهنگ جاهلي را مي گيرد ، در اين محور ميخواهيم ببينيم که اکثريت جامعه اسلامي سال يازدهم هجري ، به هنگام ارتحال پيامبر ﷺ ، آیا از طيف اول بودند ، يعني داراي ايمان عميق ، بصيرتي روشن ومقاومتي راسخ داشتند ، ويا از طيف دوم ؟

توضيح ، اينکه : انسان ها در برخورد با اسلام از سه مرحله مي گذرند .

مرحله اول : اعلان زبانی اسلام با ادای شهادتین و ترک مظاهر کفر و شرک مثل بت پرستی و امثال آن است . در این مرحله چه بسا خبری از اعتقاد و محبت قلبی و التزام عملی خالصانه و آگاهانه به دین در مورد شخصی نباشد ، هر چند مسلمان هم به حساب آید و مقید به اعمال ظاهری عبادی باشد . البته تقید ظاهری به احکام دین فی نفسه می تواند زمینه ساز رسیدن به مراحل بعدی قرار گیرد .

مرحله دوم : مسلمان ، علاوه بر اظهار زبانی و تقید به ظواهر اعمال ، ایمان عمیق به مبانی و اعتقادات اسلامی پیدا میکند ، و محبت قلبی به آن آرمانها می یابد . در این مرحله زمینه برای پایبندی عملی خالصانه و آگاهانه به احکام مهیا می گردد .

مرحله سوم : آن شخص ، با ایمان عمیق و عشق سوزان به دنبال پیاده کردن احکام الهی و دفاع جانانه با تمام وجود و اخلاص از آن آرمانها بر می آید، و جهت فداکاری در همه زمینه ها در آن راه مقدس حاضر میگردد . در این مرحله جز فرهنگ متعالی الهی چیزی در خمیر مایه جان آدمی نمی ماند . قلب و فرهنگ او از همه آلودگیهای جاهلی مبراست ، لذا فرهنگ جاهلی هیچگونه تأثیری بر او ندارد .

واقعیت این است که با اندک دقتی در شرایط روحی ، روانی و تربیتی مسلمانها در آن هنگام ، وبا توجه به نصوص دینی (قرآن و سنت) که بیانگر آن شرایط نیز می باشد ، به این نتیجه روشن می‌رسیم که اکثریت مسلمانان آنروز از سطح نازل از ایمان برخوردار ، و هنوز تحت تأثیر فرهنگ جاهلی بودند .

به عبارت دیگر ، اکثر مردم هنوز در همان مرحله اول بودند . البته برخی از افراد جامعه به مرحله دوم و حتی سوم هم رسیده بودند . اما تعداد اینها نسبت به کل جامعه اسلامی درصد ناچیزی به شمار می رفت . ضمناً این دسته از خواص جامعه به حساب می آمدند ، که تحت تربیت رسول اکرم ﷺ قرار گرفته ، و قابلیت استفاده از آن تربیت الهی یافته بودند . و همینها بودند که در تمامی مراحل دعوت اسلامی از هیچ گونه فداکاری در راه دفاع از اسلام فرو گذار نمی کردند .

اما اکثریت جامعه طور دیگر بودند . آنان هنوز تحت تأثیر فرهنگ جاهلی قرار داشتند .

توضیح اینکه مردم جامعه اسلامی سال یازدهم عمده‌تاً از نظر جغرافیائی در چهار نقطه بودند .

الف صحرا (اعراب بادیه نشین)

ب - مکه

ج - یمن

د - مدینه .

هر کدام از مجموعه های مذکور شرایط ویژه ای برای خویش داشتند ، اما همگی آنها دارای وصف سطحی بودن ایمان ، وبه عبارت دیگر ، در مرحله اول قرار داشتن ، بودند .

گروه اول : اعراب بادیه نشین

از جهت اعراب ، که عموماً تازه مسلمان شده بودند ، مطلب روشن است . قرآن صریحاً آنها را به آن وصف موصوف می نماید .

« قَالَتِ الْأَعْرَابُ ءَأَمْنَا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا

يَدْخُلِ الْإِيْمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِّنْ

أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿١٠٤﴾ (۱)

« اعراب بادیه نشین گفتند : « ایمان آوردیم » . بگو « شما ایمان نیاورده اید ، ولی بگوئید اسلام آورده ایم ، هنوز ایمان وارد قلوب شما نشده است ، واگر از خدا و پیامبرش اطاعت کنید ،

چیزی از پاداش کارهای شما را فروگذار نمی کند ، خداوند
آمرزنده ومهربان است .».

مفسرین ولغویون می گویند : مقصود از اعراب ، خصوص مردم
بادیه نشین است که جمع اعرابی می باشد . این واژه غیر از واژه
عرب است . عرب قومی از مردم اند که به زبان عربی تکلم می
کنند ، واز خاندان اسماعیل ع می باشند ، که معمولاً بر
شهرنشینان اطلاق می شود ، و اسم جمع است ومفرد آن عربی
می باشد ^(۱) .

از آیات دیگر قرآنی استفاده میشود که اعراب برسه دسته هستند .
دسته اول : کفار ومنافقین ، که در کفر ونفاق خیلی غلیظ
وخنس بودند . چون آنان بدور از فرهنگ انسانی بودند .

دسته دوم : افراد سست ایمان ، که اسلام ظاهری داشتند ، و
حاضر به فداکاری و انفاق نبودند . وبعضاً آرزوی سقوط اسلام را
هم داشتند .

دسته سوم : مؤمنان مخلص و فداکار ، که در اقلیت بودند .

آیات زیر اشاره به دسته های مذکور است .

۱ - الجامع لاحکام القرآن ، قرطبی ج ۸ / ۲۳۳ - المیزان فی تفسیر القرآن ، علامه

طباطبائی ج ۹ / ۳۹۰

۱ - «الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا وَأَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ

اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ ۗ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٩٧﴾ (۱)

«بادیه نشینان ، کفر و نفاقشان شدیدتر است و به نا آگاهی از حدود احکامی که خدا بر پیامبرش نازل کرده ، سزاوارترند ! و خداوند دانا و حکیم است .

آیه فوق ناظر به دسته اول است :

۲ - «وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ مَغْرَمًا وَيَتَرَبَّصُّ بِكُمُ الدَّوَابِرَ عَلَيْهِمَ

دَائِرَةُ السَّوْءِ ۗ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٩٨﴾ (۲) .

«گروهی از (این) اعراب بادیه نشین ، چیزی را که (در راه خدا) انفاق میکنند ، غرامت محسوب می دارند و انتظار حوادث ناگوار برای شما می کشند ، حوادث بد ، سزاوار خودشان است ، و خداوند شنوا و دانا است . «

آیه فوق ناظر به دسته دوم است . آنها به ظاهر ایمان داشتند اما ایمانی سطحی ، به طوری که اگر چیزی را انفاق می کردند ، آن را مایهٔ زیان کاری می دیدند

۱ - توبه / ۹۷

۲ - توبه / ۹۸

۳ - « مِنْ الْأَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ قُرْبَتٍ عِنْدَ اللَّهِ وَصَلَوَاتِ الرَّسُولِ أَلَا إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَهُمْ سَيُدْخِلُهُمُ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ إِنْ أَلَّ اللَّهُ غُفُورًا رَحِيمٌ » (۱).

«گروهی (دیگر) از عربهای بادیه نشینی به خدا و روز بازپسین ایمان دارند ، و آنچه را انفاق می کنند ، مایه تقرب به خدا ، ودعای پیامبر می دانند ، آگاه باشید اینها مایه تقرب آنهاست ! خداوند بزودی آنان را در رحمت خود وارد خواهد ساخت ، به یقین خداوند آمرزنده و مهربان است .»

آیه فوق ناظر به دسته سوم است ، که اهل ایمان و اخلاص بودند ، اما تعداد آنها بسیار انگشت شمار بود .

خلاصه مطلب ، اعرابی که چنین وضعیتی داشتند ، نباید از آنها انتظار داشت که در تعارض آرمانهای الهی بافرهنگ جاهلی ، اولی را ترجیح بدهند . یقیناً همه آنها بجز اقلیتی محدود ، تحت تأثیر فرهنگ جاهلی بودند . یکی از نمادهای فرهنگ جاهلی هم تبعیت و تقلید مردم عرب و اعراب از قریش بود .

گروه دوم : اهل مکه .

اکثر مردم مکه بعد از فتح مکه ، یعنی در سال هشتم هجری به اسلام گرویدند ، آنهم در شرایط غیر اختیاری . سوابق دشمنی مردم مکه با اسلام و کار شکنی های آنها نسبت به پیامبر ﷺ هم معلوم است . عمده جنگهای خطرناکی که علیه اسلام برپا شد ، مستقیماً و یا غیر مستقیم توسط مردم مکه به رهبری سران قریش اتفاق افتاد .

اهل مکه هم ضربات سهمگینی بر مسلمانها وارد کرده ، وهم ضربات سنگینی از اسلام و مسلمانها دیده بودند .

یقیناً بسیاری از آنان منافق بوده ، و جمع اندکی که حسن نیت داشتند ، تازه مسلمان شده واسلام تا اعماق قلوب آنها نفوذ نکرده بود .

بنابراین ، انتظار اینکه در تعارض اسلام با فرهنگ جاهلی ، جانب اسلام را گرفته باشند انتظار بجائی نیست .

اصلاً مخالفان اصلی امیر المؤمنین علیه السلام از مکه که اکثریت جمعیت آن قریش بوده ، برخاسته بودند .

گروه سوم : اهل یمن

مردم یمن در سال نهم هجری ، به برکت هجرت امیر المؤمنین علیه السلام به آن سامان ، به اسلام گرویدند . گروهی از آنها با

اخلاص فراوان ایمان آوردند، و وقتی خدمت پیامبر ﷺ رسیدند، از آنها بسیار تجلیل فرمود. و اما اکثر آنها تازه مسلمان بوده و فرهنگ جاهلی بر آنها حاکمیت داشت. آنها از مرکز اسلام دور بوده، و تأثیرگذاری آنان بر روند امور جامعه اسلامی کمتر بود. البته بعد از هجرت برخی از آنها به مرکز اسلام رفته، و با یافتن تربت صحیح اسلامی در دهه های بعدی، مخصوصاً در زمان خلافت امیر المومنین علیه السلام، خوش درخشیدند. آنها از قبیل آل همدان بوده، شخصیت هایی مثل مالک اشتر نخعی و دیگران از آنها بودند.

گروه چهارم: مردم مدینه:

مردم یثرب وفادارترین مردم به اسلام بودند. چون در شرایطی که پیامبر ﷺ و مسلمانان تحت شکنجه، اهانت و فشار شدید مشرکین قریش بودند، تعدادی از آنها در موسم حج، دو سال قبل از هجرت مسلمان شدند، و تدریجاً اسلام در بین آنها رواج پیدا کرد. انگیزه مسلمان شدن آنها دو امر بود.

الف - یهودیان ساکن یثرب قبل از ظهور پیامبر ﷺ، بر اساس نوشته های تورات، ظهور قریب الوقوع پیامبر خاتم را خبر میدادند. وقتی جمعی از افراد طایفه خزرج در سال یازدهم

هجرت در موسم حج با پیامبر ﷺ ملاقات نموده ، و از اسلام آگاهی پیدا نمودند، به یاد اخبار یهود افتادند و ایمان پیدا کردند .

ب - طاقت اوس و خزرج بر اثر جنگهای فرسایشی فراوان و طولانی مدت طاق شده بود . آنان بدنبال منجی و رهایی بخش بودند . وقتی دعوت پیامبر ﷺ را شنیدند ، آنرا مایه نجات خود یافتند .

از آنجا که نخبگان و جمعی از سران آنها به این باور رسیدند ، و در بین سائر مردم نفوذ داشتند ، جمع زیادی از مردم مدینه همراهی کردند ، تا اینکه بیعت عقبه با حضور ۷۳ نفر از اوس و خزرج با پیامبر ﷺ صورت گرفت . همین حادثه ، مقدمه هجرت پیامبر ﷺ به یثرب گردید . به دنبال هجرت پیامبر ﷺ ، یثرب به مدینه الرسول تبدیل نام یافت ، آنگاه به « مدینه » تخفیف شد .

یقیناً اگر آن امور وزمینه ها نبود ، مردم یثرب هم با وجود مخالفت قریش به اسلام لبیک نمی گفتند .

علی ای حال ، اسلام در مدینه گسترش یافت ، و از بین انصار (اوس و خزرج) فداکارانی مخلص پیدا شدند ، و به برکت مقاومت آنها فداکاران مهاجر پرچم اسلام به اهتزاز در آمد . حنظله

غسیل الملائکه و عمرو بن الجموح و دیگر شهدای بدر و احد و غزوه های دیگر از نمونه های بارز آن انصار فداکار بودند .
اما واقعیت امر اینگونه نبود که همه مردم از این دست بوده باشند .

واقعیت این است که مردم مدینه را به سه دسته می توان تقسیم نمود .

الف - مسلمانان با بصیرت و مخلص که تعداد آنها نسبت به کل جمعیت در اقلیت بود .

ب - منافقان : سخن درباره منافقان مدینه و نقش آنها در زمینه شکستن بیعت غدیر ، به تفصیل خواهد آمد .

ج - اکثریت مسلمانان مدینه (عامه) که در عین صداقت در اسلام آوردن و انجام فداکاری در برخی شرایط ، از ایمان عمیق و بصیرت نافذ برخوردار نبودند . اینها بیشتر تحت تأثیر جو حاکم بودند . اگر جو غالب در راستای آرمانهای اسلامی بوده ، با اسلام همراهی می کردند . در غیر این صورت گرایش دیگری داشتند . اینان اگر چه بالاتر از طیف اعراب بودند ، اما اینطور نبودند که تحت تأثیر فرهنگ جاهلی نبوده باشند .

لذا در مواقع حساس می بریدند ، ودچار لغزش می شدند . در آیاتی از قرآن لغزش آن اکثریت مورد اشاره قرار گرفته است . از جمله :

ترك نمودن پیامبر ﷺ در حال ایراد خطبه نماز جمعه
 ۱- در روز جمعه ای ، درحالیکه پیامبر ﷺ برای ایراد خطبه نماز جمعه ایستاده بود . قافله تجارتي وارد مدینه شد ، باکوبیدن طبل که برای اطلاع رسانی ورود کاروان متعارف بود ، اکثریت مسلمانهای نماز گزار مدینه بدون استیذان از پیامبر ﷺ بلند شده ، دوان دوان بسوی کاروان تجارتي رفتند ، وپیامبر ﷺ را ونماز جمعه را ترك کردند . تنها تعدادی معدود ، که اکثر روایات آنها را دوازده نفر دانسته است ، باقیماندند . برخی روایات بین ۷ تا ۴۰ نفر آنها را شمرده است .^(۱)

در مذمت وتوبیخ آن اکثریت بی معرفت وسبک مغز این آیه نازل گردید .

«وَإِذَا رَأَوْا تِجْرَةً أَوْ هَمَّوْا أَنْفَضُوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ

مِّنَ اللَّهِ وَمِنَ التِّجْرَةِ وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّزَاقِينَ ﴿۱۱۱﴾»^(۲)

۱- المیزان ج ۱۹ - ۳۱۷ - ۳۲۰ - تفسیر قرطبی ۱۸ / ۱۰۹ / ۱۱۱ .

۲ - سوره جمعه / ۱۱

« هنگامیکه آنها تجارت یا سرگرمی و لهوی را ببینند ، پراکنده می شوند ، بسوی آن میروند ، و ترا ایستاده به حال خود رها می کنند ، بگو آنچه نزد خدا است ، بهتر از لهو و تجارت است . و خداوند بهترین روزی دهندگان است . »

در روایات شیعه واهل سنت وارد شده ، که اگر آن دوازده نفر باقی نمانده بودند ، خداوند عذاب الهی را بر آن مردم نازل می فرمود .^(۱)

با این وجود ، این کار زشت از سوی آن مردم بی معرفت سه بار تکرار شد . از قتاده نقل شده است : « وبلغنا انهم فعلوه ثلاث مرات ، بكل مره غیر تقدم من الشام وکل ذلك یوافق یوم الجمعة »^(۲)

یعنی به ما این خبر رسیده ، که آنها (اکثریت مردم مدینه) در سه مرتبه که تصادفاً در سه روز جمعه بود ، وقتی کاروان تجارتی از شام می آمد ، خطبه پیامبر ﷺ را ترک کرده بسوی تجارت و لهو می رفتند !

۲- فرار اکثریت قریب به اتفاق مسلمان ها از مهاجر و انصار

در غزوه احد

۱ - تفسیر المیزان ج ۱۹ / ۳۲۰ - تفسیر قرطبی ج ۱۸ / ۱۱۰ .

۲ - تفسیر قرطبی ج ۱۸ / ۱۱۱ .

همین که این شایعه در غزوه احد پخش شد که « قتل محمد ﷺ » یعنی پیامبر کشته شد ، همگی اعم از مهاجران و انصار فرار کردند . تنها حضرت علی رضی الله عنه در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ثابت قدم ماند . بنابر برخی از روایات ابو دجانہ - و خانمی به نام نسیبه نیز جزء مقاومت کنندگان بودند .

در بین فراریان اشخاص معروفی چون ابوبکر و عمر و عثمان هم بودند .

خداوند در همان غزوه احد ، این آیه را بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل کرد ، و فراریان را بشدت مورد توبیخ ، و مقاومت کنندگان را تحت عنوان شاکرین مورد تجلیل قرار داد .

« وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَلَا يَنْتَهِونَ أَنْ يَكْفُرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ الَّذِي هُمْ يُوعَدُونَ فِيهِ أَنْ يُقَالُوا لِلَّذِينَ كَفَرُوا قَدْ نَسُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ سَيُصِطُّونَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ أَجْرُ الْكَافِرِينَ » (۱)

« محمد فقط فرستاده خداست ، وپیش از او ، فرستادگان دیگری نیز بودند ، ایا اگر او بمیرد یا کشته شود ، شما به گذشته (ودوران جاهلیت) باز می گردید؟ وهر کس به گذشته باز گردد ،

هرگز به خدا ضرری نمی رساند ، و خداوند بزودی شاکران
(وثابت قدمان) را پاداش خواهد داد . »

۳ - فرار اکثریت مسلمانها در غزوه حنین .

بعد از فتح مکه ، قبیله های ثقیف وهوازن تصمیم گرفتند با
اسلام مقابله کنند . لذا در منطقه حنین ، در بین مکه وطائف
موضع گرفتند . پیامبر ﷺ با ارتش دوازده هزار نفری به جنگ با
آنها رفت . در ابتدای جنگ بر اثر حيله بکار گرفته شده از سوی
مشرکین ، مسلمانان تار ومار شدند ، و پیامبر ﷺ را تنها
گذاشتند . تنها حضرت علی علیه السلام ، و عباس عموی
پیامبر ﷺ و جمعی از بنی هاشم و قلیلی مسلمانان در کنار
پیامبر ﷺ ماندند . ولی با ندای رسول خدا ﷺ و صدای رسای
عموی پیامبر ﷺ انصار برگشتند . و با سازماندهی مجدد عار
شکست و فرار خود را با حمله برق آسا به مشرکین شستند .

برای توییح مسلمانان در آن واقعه، این آیه شریفه نازل گردید .^(۱)

۱- سید المرسلین ، آیه الله سبحانی ، ج ۲ ص ۵۱۴ و ۵۱۷ .

لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ
 كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ
 ثُمَّ وَلَّيْتُم مُّدْبِرِينَ ﴿١﴾

« خداوند شما را در مواضع بسیاری یاری کرد (و بر دشمن پیروز شدید) : و در روز حنین (نیز یاری نمود) ؛ در آن هنگام که فزونی جمعیتتان شما را مغرور ساخت ولی (این فزونی جمعیت) مشکلی را از شما حل نکرد ، و زمین با همه وسعتش بر شما تنگ شد ، پس پشت را به دشمن کرده فرار نمودید . »

عیب اصلی مسلمانان، مغرور شدن بر اثر کثرت افراد و فرار از صحنه جنگ بود . یکی از کسانی که آن غرور را ابراز داشت ابوبکر بود .

ابن سعد در طبقات ، و واقدي در مغازي مي نويسند :

« قال ابوبکر لما رأى كثرة المسلمين : لو لقينا بني شيبان ما بالينا ، لن نغلب اليوم من قلة »^۲

۱ - سوره توبه / ۲۵

۲ - طبقات ، ابن سعد ، ج ۲ — المغازي ، واقدي ، ج ۲

ابوبکر هنگامی که کثرت مسلمان را دید گفت: امروز اگر با (قبیله) بنی شیبان هم برخورد می کردیم، باکی نداشتیم. امروز به خاطر - کمی عدد کسی بر ما پیروز نمی شود. یعنی به خاطر کثرت امکان ندارد که کسی بر ما چیره گردد. به این مناسبت خداوند آن آیه را نازل فرمود.

سعد در طبقات نام ابوبکر را به عنوان گوینده آن سخن برده، اما واقدی می نویسد. قال رجل من اصحابه. «یعنی مردی از اصحاب پیامبر ﷺ چنین گفت.»

فصل چهارم

جریان انحرافی خواص

فصل چهارم

محور چهارم : جریان فکری انحرافی مبتنی بر عدم تعبد ،
و اجتهاد در مقابل نصّ

یکی از عوامل زمینه ساز شکسته شدن بیعت غدیر وجود جریان فکری انحرافی مبتنی بر عدم تعبد و قائل به اجتهاد در مقابل نص در بین مهاجرین و انصار بود . نخبگان و خواص جامعه اسلامی از بین مهاجرین و انصار از نظر تعبد و عدم تعبد نسبت به اوامر پیامبر ﷺ دو دسته بودند .

دسته ای از آنها اهل تعبد بودند . آنان همانگونه که قرآن را به عنوان کلام وحی الهی ، عین حکمت و مطابق واقع می دانستند ، چه اینکه راز آنها بفهمند و چه نفهمند ، خود را عبد و خداوند را ربّ مطلق می دانستند ، به سنت پیامبر ﷺ اعم از کلام و فعل و تقریر آن حضرت ، به عنوان دین و وحی می نگریستند ، چرا که معتقد بودند ، پیامبر ﷺ معصوم و حامل علم لدنی الهی است . و به چیزی جز از راه وحی سخن نمی گوید . زیرا قرآن به این مطلب تصریح فرموده است .

« وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۗ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ ۗ »^(۱)

« وهرگز از روی هوای نفس سخن نمی گوید . آنچه می گوید چیزی جز وحی که بر او القا شده ، نیست .»

یقیناً موضع این گروه از صحابه منطبق با تعالیم قرآن است . زیرا در آیات زیادی تعبّد و تسلیم مطلق در مقابل اوامر پیامبر ﷺ را مورد تأکید قرار داده است . از جمله :

۱- « فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ

ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِيْٓ أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا »^(۲)

« به پروردگارت سوگند که آنها ایمان نخواهند آورد ، مگر اینکه در اختلافات خود ، تورا به داوری طلبند ، و سپس از داوری تو ، در دل خود احساس ناراحتی نکنند ، و کاملاً تسلیم باشند .

۲- « وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ

يَكُونَ لَهُمُ الْحَيْرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ ۗ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ

ضَلَالًا مُّبِينًا . »^(۳)

۱- النجم ۲/ - ۳ .

۲- نساء / ۶۵ .

۳- الاحزاب / ۳۶ .

« هیچ مرد وزن با ایمانی حق ندارد هنگامی که خدا و پیامبرش فرمانی صادر کند ، اختیاری (در برابر فرمان خدا) در کار خود داشته باشد ، و هر کس خدا و پیامبرش را نافرمانی کند ، به گمراهی آشکاری گرفتار شده است . »

۳ « وَمَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا

اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿۷﴾^(۱)

« ... آنچه را پیامبر برای شما آورده بگیرید ، (و اطاعت کنید) ، و از آنچه شما را نهی کرده خودداری نمائید ، و از (مخالفت) خدا بپرهیزید که خداوند کیفرش شدید است . »

دسته ای دیگر از خواص طور دیگری با نصوص دینی بویژه سنت پیامبر ﷺ برخورد می کردند . آنها برای خود حق اعتراض و مخالفت در مقابل حکم پیامبر ﷺ قائل بودند . پیامبر ﷺ را همچون بشر عادی دارای عاطفه و احساسات می دانستند ، که چه بسا بر اثر علاقه شخصی به یک نفر از او اعلام رضایت کند ، و بخاطر کینه شخصی بر او خشم بگیرد ، و در تشخیص احکام الهی و موضوعات سیاسی و اجتماعی دچار اشتباه و لغزش شود . به عبارت دیگر پیامبر ﷺ را فاقد عصمت می دانستند . لذا برای

خود حقّ اجتهاد در مقابل نصوص^(۱) قائل بودند . واجتهاد خود را در مقابل نصّ پیامبر ﷺ از قبیل اجتهاد رجلی در مقابل رجل دیگر تلقی می کردند .

اینگونه اشخاص در زمان پیامبر ﷺ به این روش عمل می کردند . با وجود اینکه مورد مذمت قرآن قرار گرفته ، وبا نهی و خشم پیامبر مواجه گردیده ، از روش مذموم خود دست برداشتند .

نمونه هایی از مذمت این گروه در قرآن :

۱ - «يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ ۗ وَاتَّقُوا اللَّهَ ۗ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿۱۰۱﴾ يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ ﴿۱۰۲﴾»^(۲)

« ای کسانی که ایمان آورده اید ! چیزی را بر خدا و پیامبرش مقدم ندارید (و از آنها پیشی مگیرید) . وتقوای الهی پیشه کنید

۱ اجتهاد در مقابل نصّ غیر از اجتهاد در فهم نصّ است . اجتهاد در فهم نصّ طبق ضوابط شرعی و عقلانی جایز است بلکه لازم ، اما اجتهاد در مقابل نصّ یعنی مخالفت با نصّ وزیر یا قرار دادن نصوص است که عقلاً و شرعاً ناروا و مخالفت با نصّ صریح و قرآنی است .

که خداوند شنوا ودانا است . ای کسانی که ایمان آورده اید ! صدای خود را از صدای پیامبر بالا نبرید ، و در برابر او بلند سخن مگویید (و او را بلند صدا زنید) آنگونه که بعضی از شما در برابر بعضی بلند صدا می کنند . مبدا اعمال شما نابود گردد در حالی که نمی دانید.»

در تفسیر این آیه روایتی را بخاری و ترمذی از ابی ملیکه به این مضمون نقل نموده اند ، که شخصی بنام أقرع بن حابس (رئیس یک طایفه) بر پیامبر ﷺ وارد شد . ابوبکر عرض کرد: یا رسول الله این شخص را به ریاست طایفه اش بگمار . عمر گفت : نه خیر! یا رسول الله او را نگمار . ابو بکر و عمر نزد پیامبر ﷺ نزاع لفظی پیدا کرده ، به طوریکه فریاد آنها بلند گردید . ابوبکر می گفت : تو صرفاً در پی مخالفت من بودی . اما عمر می گفت: خیر ، من در پی مخالفت با تو نیستم . در این موقع ، آیه فوق نازل شد . بخاری از ابی ملیکه نقل می کند ، که آن دو خیر (ابوبکر و عمر) نزدیک بود هلاک شوند . آن دو صداهایشان را نزد پیامبر ﷺ بلند کرده بودند ، آن موقع که کاروان بنی تمیم بر حضرت وارد شدند .^(۱)

۱ - الجامع لاحکام القرآن، قرطبی ج ۳/۱۶

۲- «إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا

وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِينًا ﴿٥٧﴾»^(۱)

« آنها که خدا و پیامبرش را آزار می دهند ، خداوند آنها را از رحمت خود در دنیا و آخرت دور ساخته و برای آنها عذاب خوار کننده ای آماده کرده است . »

از آیه فوق استفاده می شود ، که در جامعه اسلامی کسانی بودند که موجبات آزار پیامبر ﷺ را مهیا و خود را در معرض لعن الهی قرار می دادند . یکی از چندین نمونه تاریخی این آزار ، جریان تخلف از تجهیز لشکر اسامه بن زید بود .

قرطبی در تفسیر آیه فوق می نویسد : « علمای ما گفته اند : طعنه زدن در مورد فرماندهی اسامه بن زید موجب اذیت پیامبر ﷺ شده بود . در روایت صحیح از ابن عمر آمده است : پیامبر ﷺ گروهی از مسلمانان را امر به رفتن به جهاد فرمود . ، و اسامه بن زید را بر آنها به فرماندهی منصوب کرد . مردم درباره فرماندهی او طعنه و اشکال وارد کردند . پیامبر ﷺ فرمود : اگر امروز بر فرماندهی اسامه اشکال میکنید ، قبلاً درباره فرماندهی

پدرش هم اشکال می کردید . وسوگند به خدا که او شایسته فرماندهی بود . واو از محبوبترین مردم نزد من بود . این (اسامه) هم بعد از او (زید) از محبوبترین مردم نزد من است .^(۱)

مورخان ومحدثان فریقین ، درباره جریان تجهیز جیش اسامه واعتراض برخی از مسلمانان در مورد فرماندهی وی ، تخلف آنها از حرکت در زیر پرچم او ، و صدور لعن رسول خدا ﷺ در مورد آنها مطالب زیادی نقل کرده اند .

از جمله :

- ۱ - متقی هندی در کنز العمال آورده است ، که پیامبر ﷺ امر به تجهیز جیش به فرماندهی اسامه بن زید فرمود . در آن جیش ابوبکر وعمر هم بودند . ولی برخی از مردم درباره فرماندهی اسامه طعنه وارد کردند.^(۲)
- ۲ - ابن سعد در طبقات آورده است ، که پیامبر ﷺ گروهی را مأمور به رفتن به جنگ کرد . از جمله آنها ابوبکر وعمر وفرمانده آنها اسامه بن زید بود . مردم درباره خردسالی اسامه اشکال وارد کردند ..^(۳)

۱ - الجامع لاحکام القرآن ۱۴ / ۲۳۸ .

۲ - منتخب کنز العمال بهامش مسند احمد ع / ۱۸۰ - من حياه الخليفة عمر بن الخطاب / ۳۴ .

۳ - الطبقات ۴ / ۶۶ طبع بيروت .

۳ - شهرستانی در ملل و نحل پیرامون اختلافاتی که موقع بیماری پیامبر ﷺ بین مسلمانها رخ داد ، می نویسد : اختلاف دوم : این است که پیامبر ﷺ فرمود : « جهزوا جيش اسامه لعن الله من تخلف عنه » . یعنی : لشکر اسامه را مجهز کنید (تحت فرماندهی او بروید) خداوند لعنت کند آن کسی را که از او تخلف کند . برخی گفتند : واجب است که امر پیامبر ﷺ را امتثال کنیم ، اسامه نیز از مدینه خارج گردید . اما قومی دیگر گفتند : بیماری پیامبر ﷺ سخت شده و دل ما طاقت فراق او را در این حال ندارد . پس باید صبر کنیم تا بینیم چه پیش می آید » . ^(۱) ابوبکر و عمر طبق نقل متواتر ، از متخلفین بودند . چون ابوبکر به منطقه سُنح رفت . و عمر موقع رحلت پیامبر در مدینه بود ، در حالیکه اسامه و جیش او در منطقه «جُرْف» اردو زده بودند .

آیات مذکور به صورت آشکارا گروهی از مسلمانان را که نه تهمتِ شرک ، و نه نفاق ، به آنها زده نمی شد ، مورد عتاب شدید قرار می دهد . لغزش اینها این بود که در مقابل شخصیت پیامبر ﷺ حرمت نگه نمی داشتند . قائل به قداست ویژه

۱ - الملل والنحل - عبد الکریم الشهرستانی ص ۱۶ - طبع دار الفکر - بیروت / ۱۴۲۶ هـ . م ۲۰۰۵/ .

پیامبر ﷺ نبودند . برای خود اظهار نظر بر خلاف فرمان پیامبر ﷺ را روا می دانستند .

اینها وامثال آنها بودند ، که عبدالله بن عمرو عاص را از نوشتن هر چه پیامبر می فرمود نهی می کردند ، به این بهانه که او بشر است ، و چه بسا خشم بگیرد ، و یا چیزی را بیسندد و براساس خشم و رضای خود چیزی را بفرماید .

عبدالله کلام آن گروه از قریش را به محضر پیامبر ﷺ گزارش داد . اما پیامبر ﷺ قاطعانه دستور نوشتن همه فرمایشات خود را داد ، و تأکید فرمود ، که هرچه از زبان او صادر شود ، حق است .

متن حدیث از این قرار است .

« فقد روی عن عبدالله بن عمرو بن العاص ، انه قال : كنت اكتب كل شيء اسمعه من رسول الله ﷺ اريد حفظه فنهتني قریش ، وقالوا لا تكتب كل شيء سمعته من رسول الله ﷺ ، ورسول الله ﷺ بشر يتكلم في الغضب والرضا ، فأمسكت عن الكتاب ، فذكرت ذلك لرسول الله ﷺ ، فأوماً بأصبعه الى فيه وقال : « اكتب فوالذي نفسي بيده ما خرج منه الا حق »^(۱)

۱ - تقييد العلم ، الخطيب البغدادي / ۸۳ - سنن الدارمی / ۱۲۵ .

ترجمه : از عبدالله بن عمرو عاص روایت شده که گفته است :
 من هرچه را پیامبر ﷺ می فرمود ، جهت حفظ و نگهداری آن ،
 می نوشتم . اما قریش مرا از آن کار بازداشتند و گفتند : هرچه را
 از پیامبر ﷺ می شنوی ننویس ، زیرا پیامبر ﷺ بشر است و در
 موقع خشم و رضا سخن میگوید . من هم دست از نوشتن
 برداشتم ، . و این مطلب را برای پیامبر ﷺ گزارش نمودم . آن
 حضرت با انگشت به زبان خود اشاره کرد و فرمود : بنویس ، پس
 به خدایی که جانم به دست اوست سوگندا که چیزی جز حق از
 آن بیرون نمی آید . «

معلوم است که قریشیهای مذکور ، از تیپ مشرکین نبودند .
 بلکه از قریشیهای بودند که قبل از فتح مکه مسلمان بودند . و از
 تعبیر « فنهتنی قریش » استفاده می شود که آنها از معروفین
 مهاجرین بودند ، نه آدمهای گمنام . اما مشرب این ها مشرب
 عدم تعبد بود و قیاس و اجتهاد در مقابل نصّ را قبول داشتند .

ضمناً میدانیم که خلفای اول و دوم و سوم از تدوین سنت
 پیامبر ﷺ ممانعت کردند ، بنی امیه هم به تبع آنها آن سیاست
 را در پیش گرفتند و این ممانعت به مدت یک قرن طول کشید .

و از این رهگذر بسیاری از سنت پیامبر ﷺ به باد فراموشی
 سپرده شد . واحادیث جعلی و دروغین زیادی وارد سنت گردید . تا

اینکه عمر بن عبدالعزیز در سال ۹۹ آن سیاست را لغو نمود . اولین کتاب حدیث در عالم تسنن توسط عبدالملک بن جریج متوفای سال ۱۴۵ هـ نگاشته شد .

از این واقعیت تاریخی می توانیم حدس بزنیم ، که ناهیان قریش از کتابت حدیث پیامبر ﷺ در زمان آنحضرت که پسر عمروعاص از آن توطئه نامبرده است ، چه کسانی بودند .

مواضع شیخین نسبت به مسلک اجتهاد در مقابل نصّ :

ابوبکر و عمر بارزترین صحابه پیامبر ﷺ در طرفداری از این مسلک بودند . بلکه می توان گفت ، با موضعی که در مقابل پیامبر ﷺ می گرفتند ، آندو بنیانگذاران این مسلک بودند .

نمونه هائی از مواضع آندو که ارباب کتب حدیث و تاریخ گزارش نموده اند ، از این قرار است .

۱- مخالفت شیخین با امر رسول خدا ﷺ در مورد کشتن

« ذی الثدیه » :

ابن حجر عسقلانی متوفای ۸۲۵ هـ در کتاب الاصابه ذیل ترجمه ذی الثدیه (ذوالخویصره) ، به سندش از انس نقل کرده که : «در زمان رسول الله ﷺ مردی بود که ظاهر زاهد گونه و جد واجتهاد او ما را به او جذب کرده بود . قصه او را خدمت پیامبر ﷺ عرض

کردیم ، و نام او را بردیم . امّا پیامبر ﷺ او را نشناخت ، صفت او را ذکر کردیم ، او را هم نشناخت . در این حین بودیم که آن مرد بیرون آمد .

به او عرض کردیم ، مقصود ما همین شخص است . پیامبر ﷺ فرمود : شما درباره مردی سخن می گوئید که اثری از شیطان بر پیشانی او نمایان است . آن مرد آمد و در کنار پیامبر ﷺ ایستاد ، امّا سلام نکرد . پیامبر ﷺ به او فرمود : ترا به خدا قسم می دهم ، آیا آن موقع که به این مجلس رسیدی با خود نگفتی که در این قوم (مجلس) کسی برتر از من نیست ؟ . آن مرد گفت : به خدا قسم که آری . پس از آن که از ما جدا شد ، و به درون (مسجد) رفت ، و مشغول نماز خواندن شد . پیامبر ﷺ فرمود : چه کسی این مرد را می کشد ؟ ابوبکر گفت : منم . ابوبکر به دنبال او رفت ، امّا او را در حال نماز یافت و گفت : سبحان الله آیا کسی را بکشم که در حال نماز است ! در حالیکه پیامبر ﷺ از کشتن نمازگذاران نهی فرموده است . پس ، از آنجا بیرون آمد . پیامبر ﷺ فرمود : چه کسی این مرد را می کشد ؟ عمر گفت : منم . عمر به دنبال آن مرد رفت ، امّا او را به حال سجده دید . با خود گفت : ابوبکر که از من افضل است او را نکشت ، (پس من هم نباید او را بکشم) لذا بدون اینکه

مأموریت پیامبر ﷺ را انجام دهد ، بیرون آمد . پیامبر ﷺ فرمود :
 عمر چه کار کردی ؟ عمر جواب داد : من او را در حال سجده
 یافتم و خوش نداشتم که او را بکشم . بار سوم پیامبر ﷺ فرمود :
 چه کسی این مرد را می کشد ؟ علی علیه السلام گفت : منم .
 پیامبر ﷺ فرمود : آری تو او را میکشی اگر او را بیابی .
 علی علیه السلام به درون مسجد رفت اما او را نیافت . آن موقع بیرون
 رفته بود . وقتی علی علیه السلام نزد پیامبر ﷺ برگشت ،
 پیامبر ﷺ فرمود : ها ! چه کار کردی ؟ علی علیه السلام جواب داد : او را
 ندیدم . او بیرون رفته بود . پیامبر ﷺ فرمود : اگر این شخص
 کشته می شد ، دو نفر از امت من دچار اختلاف نمی شدند .

در ادامه روایت، موسی نقل می کند که محمد بن کعب گفت :
 آن کسی را که علی علیه السلام (در نهروان) کشته بود ، ذوالثدیه (از
 رهبران خوارج) بود .^(۱)

احمد بن حنبل ، قصه فوق را به نقل ابی سعید خدری روایت
 نموده ، با این تفاوت که پیامبر ﷺ مستقیماً به ابوبکر فرمود : «
 اذهب فاقتله » و همینطور به عمر و علی علیه السلام دستور داده بود . و در
 پایان حدیث از پیامبر ﷺ نقل کرده که فرمود : « ان هذا واصحابه

۱ - الاصابة فی تمییز الصحابة ج ۱ / ۴۸۴ - طبع دار احیاء التراث العربی - بیروت
 ۱۳۲۸ هـ .

یقرءون القرآن لا یجاوز تراقیهم ، یمرقون من الدین كما یمرق السهم من الرمیة ، ثم لا یعودون فیہ حتی یعود السهم فی فوقه ، فاقتلوهم ، هم شر البریة .»^(۱)

یعنی : این شخص و یاران او قرآن را می خوانند ، اما پائین تر از ترقوه های^(۲) آنها نمی رود ، و به آن بر نمی گردند . تا اینکه تیر به دندان تیر (که در زه قرار می گیرد) بر گردد . پس آنها را بکشید که آنها بدترین مرد مانند .

سخن مذکور پیامبر ﷺ درباره خوارج است، که مشهور می باشد .

۲- مخالفت ابوبکر و عمر با نظر پیامبر ﷺ در امر شفاعت

نمودن برای قریش

پس از صلح حدیبیه و قبل از فتح مکه ، گروهی از جوانان با بصیرت که نوعاً مستضعف هم بودند ، از مکه فرار کردند و به مدینه رفته و اسلام آوردند ، سران قریش از این پیشامد نگران شده ، برای برگرداندن آنها و جلوگیری از اسلام آوردن جوانان

۱ - مسند احمد بن حنبل ، ج ۳ / ۲۰ ، طبع دار الکتب العلمیه ، بیروت / ۱۴۱۳ هـ .
۱۹۹۳ م .

۲ - ترقوه استخوان زیر گلو و بالای سینه است . کنایه از اینکه قرآن به دل آنها نمی رود ، و در فضای دهان آنها می ماند .

دیگر راهی مدینه گشته و به عنوان مطالبه عمل به پیمان ، خواستار برگرداندن جوانان مذکور شدند . در آن واقعه ابوبکر و عمر به نفع قریش نزد پیامبر ﷺ شفاعت نمودند با اینکه از برخورد خشمگینانه پیامبر ﷺ با قریش ستمگر آگاه شده بودند . نسائی از اصحاب سنن معتبر اهل سنت ، به سندش از حضرت علی رضی الله عنه روایت کرده که گروهی از قریش نزد پیامبر ﷺ (قبل از فتح مکه) آمدند وگفتند : ای محمد صلی الله علیه و آله ! ما در جوار وپیمان شمائیم . جمعی از بردگان ما نزد شما آمده اند . اینان علاقه ای به دین وعقت ، ندارند بلکه از باغات واموال ما فرار کرده اند . آنها را به ما برگردان .

پیامبر ﷺ به ابوبکر رو کرد و فرمود : شما چی میگوئی ؟

ابوبکر گفت :قریشیها راست گفته اند . آنها در جوار و پیمان شما هستند . چهره پیامبر ﷺ (از سخنان ابوبکر به علامت خشم) دگرگون شد ، وبه عمر فرمود : تو چه می گوئی ؟

عمر گفت : اینها راست گفته اند . آنها در جوار وپیمان شما هستند . در اینجا بازهم چهره پیامبر ﷺ (از سخنان عمر) دگرگون شد ، وفرمود : « یا معشر قریش ، والله لیبعثن الله علیکم

رجلاً منکم قد امتحن الله قلبه للايمان ، فليضربنکم علی الدین او یضرب بعضکم .»

یعنی : « ای گروه قریش ! به خدا قسم که خداوند مردی از شما (قریش) به سوی شما بر می انگیزد که قلبش را برای ایمان آزموده است . او براساس دین همه شما را و یا بعضی از شما را خواهد کوبید .»

ابوبکر گفت : یا رسول الله آیا آن مرد ، منم ؟ پیامبر ﷺ فرمود : خیر . عمر گفت : آیا آن مرد منم ؟ پیامبر فرمود : خیر . لیکن او همان کسی است که اکنون مشغول وصله زدن کفش است . در آن هنگام حضرت علی علیه السلام مشغول وصله زدن کفش پیامبر ﷺ بود .^(۱)

ظاهر این حدیث این است ، که پیامبر ﷺ کراهت داشت شخصاً گروه قریش را که مدعی جوار و پیمان بودند ، رد کند ، لذا انجام آن کار را به ابوبکر واگذار کرد . اما ابوبکر به جای اینکه این مأموریت محول شده از طرف پیامبر ﷺ را انجام دهد ، در پی شفاعت و تصدیق مقاله قریشیها برآمد ، لذا

۱ - خصائص امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه السلام ، نسائی (۲۱۵ - ۲۰۳) الحدیث ۳۱ ص ۵۹ .

پیامبر ﷺ بر او خشم گرفت و خشم بر چهره آنحضرت ظاهر گردید . عمر ، باوجود اینکه این صحنه را دید ، ولی برخلاف نظر پیامبر ﷺ ، همان موضع ابابکر را تکرار کرد . لذا پیامبر ﷺ بر او هم خشم گرفت . آنگاه قریش را اینگونه تهدید کرد که مردی از قریش که خداوند قلبش را برای ایمان آزموده است آنها را خواهد کوبید . ومصدق بودن ابابکر و عمر را رد کرد ، و تنها مصداق آن مرد را حضرت علی علیه السلام معرفی فرمود .

۳- اعتراض عمر بر پیامبر ﷺ در جریان صلح حدیبیه

صلح حدیبیه همان صلحی است که بین پیامبر ﷺ و قریش ، در سال ششم هجرت اتفاق افتاد . به این ترتیب که پیامبر ﷺ به همراه هزار و چهارصد نفر از مسلمانان به قصد ادای عمره مفرده احرام کرده ، به سوی مکه حرکت نمودند . وقتی به منطقه حدیبیه در ۹میلی (۱۸ کیلومتر) مکه رسیدند ، با مقابله قریش روبرو شدند ، واز ورود آنها به مکه جلوگیری گردید . پس از مذاکرات فراوان ، ماجرا به صلح کشیده شد ، که

پیامبر ﷺ و یارانش برگردند ، و سال آینده قضای عمره را بجا آورند . پیامبر ﷺ معاهده صلح را امضا نموده و از احرام بیرون آمد ، و بدنبال آن سوره فتح نازل شد ، و آن صلح را فتح مبین توصیف کرد . زیرا آن صلح ، بستر را برای فتح مکه و ایمان مردم عرب ، و ورود آنها به صورت فوج فوج به اسلام مهیا ساخت .

اما عمر بن الخطاب برخورد عجیبی با پیامبر ﷺ نمود ، که حاکی از تعصب جاهلی و رخنه نمودن شک و شبهه در ذهن او نسبت به حقانیت پیامبر ﷺ بود . اصحاب صحاح ، سنن و اسانید ، و نیز مصنفان کتب سیره آن جریان را ذکر نموده اند .

بخاری در کتاب صحیح خود در باب « الشروط فی الجهاد والمصالحة مع اهل الحرب و کتابة الشروط » آن جریان را به سندش از مسور بن مخرمة نقل نموده است .

می گوید : عمر گفته است " که نزد پیامبر ﷺ رفتم و گفتم : آیا مگر تو حقیقتاً پیامبر خدا نیستی ؟ فرمود : بلی . گفتم آیا مگر ما بر حق ، و دشمن ما بر باطل نیست ؟ فرمود : بلی . گفتم : پس چرا ذلیلانه در امر دین باید برخورد کنیم ؟

پیامبر ﷺ : من پیامبر خدا هستم ، و هرگز او را معصیت نمی کنم ، و او ناصر و یاور من است .

گفتم : مگر شما به ما نگفته بودید : که ما به خانه خدا می
رویم ، ودور آن طواف می کنیم ؟

فرمود : بلی . ولی آیا به تو گفته ام که امسال به خانه خدا
میرویم ؟ گفتم : خیر

فرمود : پس بدان که تو به خانه خدا می روی ودور آن طواف
می کنی .

عمر می گوید : پس از آن ، نزد ابوبکر رفتم وگفتم : ای ابابکر!
مگر این مرد حقیقتاً پیامبر نیست ؟

ابوبکر گفت : ای مرد او رسول خدا است ، و هرگز معصیت
پروردگارش را انجام نمی دهد ، و خدا ناصر اوست . پس ملازم او
باش (و از او ، بعد از معصیتی که کردی ، اطاعت کن) ، به خدا
قسم که او بر حق است .

گفتم : آیا او مگر به ما نگفته بود ، که ما به خانه خدا می
رویم ، ودور آن طواف می کنیم ؟

گفت : بلی ولی آیا به تو خبر داد که امسال به آنجا می روی ؟
گفتم : نه . گفت : پس تو به خانه خدا می روی ودور آن
طواف می کنی ؟

زهری می گوید : عمر گفته است : (بخاطر آن برخورد)
أعمالي را انجام دادم .^(۱)

این روایت ظاهر در این است ، که عمر درباره حقانیت پیامبر ﷺ دچار شک و تردید شده و به او امر پیامبر ﷺ تعبّد نداشت .

بلکه با اعتراض صریح ، با پیامبر ﷺ برخورد نموده است . واز جواب پیامبر ﷺ قانع نشده است تا اینکه نزد ابوبکر آمده و آن اعتراض را تکرار نموده است ، و ابوبکر عین جواب پیامبر ﷺ را به او تحویل داده است . ابوبکر به او گفت : «فاستمسک بِغَرزِهِ»

در تفسیر جمله ابوبکر ، ابن اثیر در کتاب «النهاية» می نویسد : یعنی به رکاب او بچسب واز قول و فعل او پیروی کن . و با او مخالفت نکن ، و ی غرز را بعنوان استعاره آورده ، برای کسی که بخواهد رکاب اسب سوار را بگیرد ، و به همراه او حرکت کند .^(۲) فیروز آبادی در معنای غرز می گوید : «اطاع السلطان بعد عصیان» یعنی کسی که حاکم را بعد از معصیت اطاعت کرده است .^(۳)

۱ - صحیح بخاری ج ۳ / ۲۰۶ ، طبع دار الجیل ، بیروت .

۲ - النهایه فی غریب الحدیث ، ابن اثیر ج ۳ / ۳۵۹

۳ - القاموس المحیط ، ماده غرز

بنابراین ، این جمله ابابکر صریح در این است ، که وی عمر را مخالف و معصیت کار در برابر پیامبر ﷺ دانسته ، و او را امر به متابعت نموده است .

خود عمر هم بعدها به قبح آن برخورد و حصول شک و شبهه نسبت به حقانیت پیامبر ﷺ اعتراف نموده است .

واقدی از ابن عباس روایت نموده ، که گفت : عمر در زمان خلافت خود ، قصه صلح حدیبیه را نقل کرد و گفت : «ارتبت ارتیباً لم أرتبه منذ اسلمت ألا یومئذ ، ولو وجدت ذلک الیوم شیعة تخرج منهم علی القضية لخرجت»^(۱)

یعنی : من آنروز طوری دچار ریه و تردید شده بودم ، که تا آنروز آنقدر دچار شک و شبهه نشده بودم . اگر آن روز یاورانی پیدا می کردم ، بر علیه پیامبر ﷺ خروج می کردم !

و نیز واقدی از ابی سعید خدری نقل کرده که گفت : « روزی نزد عمر بودم ، که آن قصه را نقل کرد و گفت : آنروز شک و تردیدی در ذهنم وارد شد ، و با پیامبر ﷺ برخورد کردم ، که همانند آن تا بحال آنگونه برخورد نداشته ام .^(۲)

۱ - المغازی ، واقدی ج ۲ / ۶۰۷ .

۲ - همان

از اعتراف عمر استفاده می شود ، که او همواره در مورد حقانیت پیامبر ﷺ دچار شک و تردید می شده ، ولی هیچ مرتبه ای همانند آن شک و تردید در ذهن او وارد نشده بود .

۴- اعتراض عمر بر پیامبر ﷺ در مسأله نماز بر جنازه منافق

اصحاب صحاح و سنن و مولفان سیره جریان اعتراض عمر بر پیامبر ﷺ به خاطر اقامه نماز بر جنازه عبدالله بن ابی را نقل کرده اند . بخاری در چندین جا از جمله در تفسیر سوره توبه آنرا به سندش از عمر بن الخطاب نقل نموده است .

وی گفته بود : وقتی عبدالله بن ابی مرد ، پیامبر ﷺ را جهت نماز بر جنازه او دعوت نمودند . وقتی پیامبر ﷺ به نماز ایستاد ، در مقابل او ایستادم و گفتم : آیا بر ابن ابی نماز می خوانی در حالیکه فلان روز فلان سخن را گفت : پیامبر ﷺ تبسمی کرد و فرمود : ای عمر برو کنار . وقتی در سخن زیاده روی کردم ، فرمود : من مخیر شدم (که برا او استغفار کنم یا نه) و (این کار) را انتخاب نمودم . اگر میدانستم چنانچه بر او هفتاد بار استغفار بکنم خداوند او را می آمرزید ، هر آینه زیادتر استغفار می کردم .

عمر می گوید : پیامبر ﷺ بر جنازه او نماز خواند و رفت . اندکی بعد از آن دو آیه از سوره براءت نازل شد « ولا تقم علی احد منهم مات ابداً...وهم فاسقون » عمر گوید : من از خودم شگفت زده شدم ، که چه جرأتی بر پیامبر ﷺ داشتم . خدا ورسول او داناتراست .^(۱)

ظاهراین قصه این است ، که نماز پیامبر ﷺ بر منافق قبل از نزول آیه نهی از نماز بر منافقین بود . در آن هنگام پیامبر ﷺ مخیر بود که استغفار کند یا استغفار نکند ، « استغفرلهم او لا تستغفر . » . پیامبر ﷺ به خاطر مصالحی ، از جمله جلب قلوب طائفه عبدالله بن ابیّ به نماز ایستاد . وهمین برخورد او باعث مسلمان شدن هزار نفر از طایفه خزرج گردید ، واسلام با پشتیبانی آنها قوت افزونتریافت . مضافاً برآن ، عبدالله بن ابیّ تظاهر به کفر نمی کرد ، بلکه منافقانه تظاهر به اسلام می نمود .

از این جهت اقامه نماز بر بن ابیّ به خاطر ظاهر اسلامی او روا بوده است .

۱ - صحیح البخاری ج ۶ / ۸۵ ، طبع درالجمیل ، بیروت .

ولی عمر بر خلاف عمل پیامبر ﷺ، فهم دیگری از آیه داشته، و طبق نظر خود عمل می کرده، و تعبّدی به عمل پیامبر ﷺ نداشت. چون بر آن حضرت اعتراض نموده، تا اینکه پیامبر ﷺ تشریحی به او زد. و خود او هم از آن برخورد تعجب می کرد!

۵- اعتراض عمر بر پیامبر ﷺ در فاجعه یوم الخمیس

این قصّه متواتراً رسیده، و مورخان آنرا از باب ارسال مسلمات نقل نموده اند. از جمله بخاری در (کتاب الطب) به سندش از ابن عباس نقل کرده است که وقتی پیامبر ﷺ در آستانه رحلت قرار گرفت، و در خانه، مردانی از جمله عمر بن الخطاب بودند، فرمود:

« هَلَمْ اَكْتُبْ لَكُمْ كِتَابًا لَا تَضَلُّوا بَعْدَهُ. » بیائید نامه ای برایتان

بنویسم که هرگز بعد از آن گمراه نخواهید شد.

عمر گفت: « ان النبی ﷺ قد غلبه الوجع وعندكم القرآن، حسبنا

کتاب الله » پیامبر ﷺ تحت تأثیر درد قرار گرفت (و حالت عادی

ندارد) قرآن نزد شماست و برای ما قرآن کافی است.

کسانی که در خانه بودند، در این مورد دچار اختلاف شدند.

برخی از آنها طرفدار عمر بودند. وقتی سخن و اختلافات آنها بالا

گرفت، پیامبر ﷺ فرمود: « قوموا: » بیرون بروید. عبد الله بن

عباس می گفت : همه مصیبت و فاجعه این بود که نگذاشتند پیامبر ﷺ آن نامه را بنگارد^(۱) .

جریان فوق در روز پنجشنبه و در بیماری پیامبر ﷺ اتفاق افتاد ، ابن عباس آنرا رزیّه (فاجعه) یوم الخمیس نامید .

بخاری در حدیث فوق در کلام عمر تصرّفی انجام داده است وقتی صریحاً نام عمر را به عنوان قائل ، برده بجای کلمه « انه هجر » یا « ان الرجل لیهجر » به معنی اینکه - نعوذبالله - این مرد دچار هذیان گویانی شده است - جمله « قد غلبه الوجع » آورده است . ولی همین بخاری در موضعی دیگر که اسم عمر را ذکر نکرده ، همان تعبیر زشت و توهین بار را ذکر کرده است . گفت : « قالوا هجر رسول الله ﷺ » این روایت را بخاری در کتاب الجهاد والسیر آورده است .

علی ای حال ، روایت حاکی از این است ، که عمر به نصّ پیامبر ﷺ تعبّد نداشت بلکه بر خلاف نصّ صریح پیامبر ﷺ اجتهاد می کرده ، و مخالفت صریح می نموده است ، بلکه صریحاً به پیامبر ﷺ توهین می کرده است .

۱ - صحیح بخاری ج ۷ / ص ۱ طبع در الجیل ، بیروت .

معلوم است که او از لحن کلام پیامبر ﷺ فهمید ، که آن حضرت ﷺ در پی این بود که مضمون حدیث ثقلین (کتاب و عترت) را که بارها بصورت شفاهی فرموده و حجت را تمام کرده به گونه کتبی بیاورد ، تا حجت هرچه بیشتر تمام گردد . ولی حتی در شرایطی که آن نامه نگاشته نشده ، حجت خدا بلیغتر اتمام گردید ، و چهره مخالفان هر چه بیشتر افشاء شد .

ضمناً از این حدیث می توان مؤیدی برای این نظریه گرفت ، که برخی محققین مطرح نموده اند، و آن این است که حزب قریشی، حداقل، یکی دو سال قبل از رحلت پیامبر ﷺ در تدارک برنامه ای برای گرفتن قدرت و حاکمیت بعد از رحلت آن حضرت بود . این حزب در این راستا کارهایی انجام داد . از قبیل برنامه ریزی برای ترور پیامبر ﷺ در عقبه ، موقع مراجعت آن حضرت از غزوه تبوک ، که با امداد غیبی و نازل شدن جبرائیل توطئه آنها خنثی گردید. ارتباط با منافقین یکی دیگر از آن کارها بود. جمع شدن بساط نفاق بعد از جریان سقیفه موید آن ارتباط و همکاری است. تخلف از جیش اسامه و به هم زدن آن برنامه ، و نیز برخورد توهین آمیز با پیامبر ﷺ موقع صدور امر آن حضرت در باره نوشتن نامه یکی از حلقه های آن برنامه ها و تشکیلات است.

از مجموعه ی برخوردهای این گروه از صحابه پیامبر ﷺ این مطلب استفاده می شود که آنها در حضور پیامبر ﷺ جرأت مخالفت با فرامین آن حضرت را داشتند ، و برای خود شأنی در عرض پیامبر ﷺ قائل بودند . بنابراین نباید تعجب کرد که آنها چگونه اوامر پیامبر ﷺ را درباره ولایت و خلافت حضرت علی علیه السلام زیر پا گذاشتند . البته عامل اصلی آن تمرد حسّ خودخواهی و قدرت طلبی بود امام محمد اباحمد غزالی (۴۵۰ - ۵۰۵) در کتاب سرالعالمین به این مطلب تصریح کرده است .

ذهبی متوفای ۷۴۸ می نویسد : « ابو المظفر یوسف سبط ابن الجوری در کتاب « ریاض الافهام فی مناقب اهل البیت » می گوید : ابو حامد در کتاب « سرالعالمین وکشف ما فی الدارین » می نویسد : درباره حدیث « منکنت مولاہ فعلیّ مولاہ » آمده است که : عمر به علی گفت : بخ بخ ، اصبحت مولی کلّ مؤمن ومؤمنة . « ابوحامد می گوید : « وهذا تسلیم و رضی ، ثم بعد هذا غلب الهوی حباً للریاسه ، و عقد البنود ، وأمر الخلافة ونهیها ، فحملهم علی الخلاف ، فنبذوه وراء ظهورهم ، واشتروا به ثمناً قليلاً ، فبئس ما یشترون ... »^۱ .

یعنی : این (تهنیت گوئی عمر به حضرت علی در غدیر نشانه تسلیم و رضایتمندی (عمر در مقابل نصّ پیامبر ﷺ بود .

۱ - سیر اعلام النبلاء ، الذهبی ، ج ۴ / ۳۲۳ ذیل ترجمه امام غزالی به شماره ۴۶۰۳ .

بعد از آن جریان سقیفه هوای نفس بر او غالب گردید . آنهم به خاطر حبّ ریاست ، و بستن پرچمها ، و امر ونهی خلافت ، همین حبّ ریاست بود که (خلفا) را بر مخالفت (با پیامبر ﷺ) وادار کرد . لذا آن (فرامین الهی) را به پشت سر افکنند ، و با ثمن اندکی آن را فروختند ، پس بد معامله ای انجام دادند ... »

ذهبی بعد از نقل آن مطلب از کتاب سرالعلمین می نویسد :
 « ففی هذا التألیف بلایا لا تطیب »^(۱)

یعنی: « در آن کتاب گرفتاری هایی هست که علاج پذیر نیست . »

^۱ - همان ، ص ۳۲۴ .

فصل پنجم

جریان نفاق مدینه

فصل پنجم

محور پنجم: جریان نفاق در مدینه و اطراف آن

جریان نفاق ، یکی از جریانات خطرناک بود ، و منافقان از دشمنان سرسخت اسلام در کنار مشرکین و یهود بودند . بلکه دشمنی منافقین خیلی خطرناکتر بود ، به طوری که قرآن پیامبر ﷺ و مؤمنین را از آنها برحذر داشته و آنها را دشمن واقعی قلمداد فرموده است .

« هُمُ الْعَدُوُّ فَاحْذَرهُمْ قَتَلَهُمُ اللَّهُ أُنِيَ يُؤْفِكُونَ ﴿۱﴾ .

« آنها دشمنان واقعی (تو) هستند ، از آنان بر حذر باش ! خدا آنها را بکشد ، چگونه (از حق) منحرف می شوند ؟ »

برای افشای توطئه های آنها سوره ای بنام منافقون ، و دهها آیه در چندین سوره مثل بقره ، آل عمران ، نساء ، مائده ، اعراف ، توبه ، انفال ، عنکبوت و غیره نازل شده است .

جریان نفاق رهبران شناخته شده ای مثل عبدالله بن ابی و ابی عامر راهب داشت. عبدالله بن ابی از سران خزرج بود، که قبل از هجرت پیامبر ﷺ مقدمات پذیرش او به مهتری مدینه آماده شده بود، و خود را برای مراسم تاج گذاری مهیا می ساخت، که با هجرت پیامبر ﷺ به مدینه و گرایش اکثر مردم آنجا به اسلام، آرزوهای ریاست او بر باد رفت، و لذا کینه پیامبر ﷺ را به دل گرفت، اما به خاطر جلب نظر خویشان خود جز تظاهر به اسلام چاره ای نداشت. این شخص در فرصتهای مناسب کارشکنی خود را در مقابل اسلام انجام می داد. مثلاً در جنگ احد باعث شد یک سوّم مردم که به جبهه رفته بودند، به مدینه برگردند و نیز پیمانهای همکاری با یهود بست.

ابوعامر، پدر حنظله غسیل الملائکه و شهید در غزوه احد، در زمان جاهلیت به مسیحیت گروید و به سلك راهبان درآمد. پس از هجرت پیامبر ﷺ بنای دشمنی را با اسلام گذاشت، و به شام گریخت، اما ارتباطات خود را با منافقین مدینه برقرار ساخت. و یکی از توطئه های کشف شده او ساختن مسجد ضرار بود.

مسجد ضرار همان مسجدی است که منافقین با راهنمایی ابو عامر آن را در مقابل مسجد قبا ساختند، تا مرکزی برای توطئه چینی علیه اسلام باشد. اما آیاتی در زمینه افشای آن نازل گردید، و پیامبر ﷺ آن را به آتش کشید. این آیه در این زمینه نازل شد:

وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضُرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ
وَأَرْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَلَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ
يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿١٧٧﴾ (۱).

« (گروهی از منافقین) کسانی هستند که مسجدی ساختند برای
زیان رساندن (به اسلام)، و (تقویت) کفر، و تفرقه افکنی میان
مؤمنان، و کمینگاهی برای کسی که از پیش با خدا و پیامبرش مبارزه
کرده بود. آنها سوگند یاد می کنند. که «جز نیکی و (خدمت)،
نظری نداشته ایم. اما خداوند گواهی می دهد که آنها قطعاً دروغگو
هستند.»

لیکن جریان نفاق منحصر به دو دسته مزبور که کشف گردید،
نبود. گروههایی دیگر از منافقین، بسیار پیچیده و با رعایت اصول
مخفی کاری عمل میکردند. قرآن آن گروهایی پیچیده را به گونه ای
معرفی می کند، که پیامبر ﷺ هم صرف نظر از معرفی توسط وحی،
به طور عادی و طبیعی آنها را نمی شناخت.

وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ
لَا تَعْلَمُهُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَّرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ ﴿٢١١﴾ (۲).

۱ - توبه / ۱۰۷

۲ - توبه / ۱۰۱

« واز میان اعراب بادیه نشین که اطراف شما هستند ، جمعی منافقند ، و از اهل مدینه (نیز) ، گروهی سخت به نفاق پایبندند . تو آنها را نمی شناسی ، ولی ما آنها را می شناسیم . به زودی آنها را دو بار مجازات می کنیم (مجازاتی در زمان حیات و مجازاتی به هنگام مرگ) . پس بسوی مجازات (در حیات اخروی) فرستاده می شوند . »

مطلب دیگر ، اینکه تاریخ شروع جریان نفاق به بعد از هجرت پیامبر ﷺ و به هنگام کسب قدرت و تشکیل حکومت منحصر نبود ، بلکه بنابر فرموده علامه طباطبائی از قبل از هجرت آغاز گردید . زیرا پیامبر ﷺ از همان اول وعده فرموده بود ، که اگر مردم ایمان بیاورند به ملک و ریاست در زمین می رسند . اشخاصی قدرت طلب بودند که به آرزوی رسیدن به ریاست و ملک ، تظاهر به ایمان می کردند ، بلکه در راستای تشکیل حکومت اسلامی در مدینه هم زحمت می کشیدند ، و اموال خود را انفاق می کردند ، به این امید که روزی به قدرت برسند . علاوه بر آن ، برخی از مسلمانان در دل دچار شک و تردید می شدند . ولی تظاهر به کفر نمی کردند ، تا آبروی آنها در میان مؤمنین نریزد . طیف دیگر منافقین در میان مسلمانان اهل مکه بودند ، که اینها تا قبل از فتح مکه به صورت اشکارا با اسلام دشمنی می کردند ، ولی در جریان فتح مکه چاره ای جز اظهار اسلام نداشتند .

امیر المؤمنین علیؑ درباره آنها می فرماید :

«فوالذي فلق الحبة ، وبرأ النسمة ، ما أسلموا ولكن استسلموا ، واسرو الكفر ، فلما وجدوا أعواناً عليه أظهموه .»^(۱)

« سوگند به آن کس که دانه را شکافته و انسانها را آفریده ، دشمنان ما ، اسلام را هرگز نپذیرفتند ، بلکه در ظاهر تسلیم شدند و کفر را در درون پنهان داشتند ، و هنگامی که یاورانی بر ضد اسلام یافتند ، آنچه را پنهان کرده بودند ، آشکار ساختند !»

همین گروه از منافقین بودند ، که بعضاً از مسلمانهای اولیه و بعضاً از اهل مدینه بودند ، که نقشه ترور پیامبر ﷺ را هنگام مراجعت از جنگ تبوک در سال نهم هجرت در جریان « عقبه » ریخته بودند ، ولی امین وحی چهره آنها را نزد پیامبر ﷺ افشاء ساخت این آیه درباره آنها نازل گردید .^(۲)

« وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَءَايَاتِهِ

وَرَسُولِهِ كُنتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ »^(۳)

« اگر از آنها بپرسی : (چرا این اعمال خلاف را انجام دادید ؟ !) می گویند : « ما شوخی و بازی می کردیم . » بگو : « آیا خدا و آیات او و پیامبرش را مسخره می کردید ؟ !»

۱ - نهج البلاغه نامه ۱۶ .

۲ - سید المرسلین ج ۲ / ۵۷۴

۳ - توبه / ۶۵

با توجه به سابقه و خطرات مستمر جریان نفاق و موقعیت پیچیده آنها در مدینه و اطراف آن، این سؤال مطرح می‌شود که موضع منافقین بعد از رحلت پیامبر ﷺ چه چیزی می‌توانست باشد؟ آیا آنها که اسلام و پیامبر ﷺ را از ته دل اصلاً قبول نداشتند، و همواره منتظر فرصتی برای براندازی اسلام بودند، امکان داشت که نسبت به اجرای اوامر پیامبر ﷺ از جمله کمک نمودن به خلیفه تعیین شده از طرف او همکاری داشته باشند؟ و یا حداقل سکونت کنند؟

قطعاً این مواضع متناسب با وضعیت آنها نمی‌توانست باشد، پس آنها قهراً با تمام ظرفیت و وجود برای ممانعت از رسیدن امیرالمؤمنین علیه السلام به خلافت باید وارد شده باشند.

بزرگترین قرینه این مطلب این است که بعد از رحلت پیامبر ﷺ در تاریخ هیچگونه اثری از کارشکنی آنها نسبت به حکومت خلفای سقیفه یافت نمی‌شود.

علامه طباطبائی در این زمینه چنین می‌نویسد:

«آری با رحلت پیامبر ﷺ و انعقاد خلافت هیچگونه اثری از منافقین در مقابل حکومت جدید پیدا نشد. از آنها هیچگونه اثری از آثار دشمنی‌ها، توطئه‌ها و دسیسه‌های شومی که قبلاً در زمان پیامبر ﷺ انجام می‌دادند، ظاهر نگردید.

آیا این پدیده به خاطر این بود که تمامی منافقین با رحلت پیامبر ﷺ موفق به اسلام و ایمان خالص شده و دل‌های آنها با رحلت پیامبر ﷺ تحت تأثیر قرار گرفته در در حالیکه زمان حیات آنحضرت هیچگونه تأثیری بر آنها نداشت؟

یا اینکه آنها با زمامداران حکومت اسلامی به طور مخفیانه، قبل یا بعد از رحلت پیامبر ﷺ، ساخت و پاخت داشتند؟
و یا اینکه بین آنها و مسلمانان مصالحه اتفاقی صورت گرفته، و همگی در یک طریق واحد وارد شده بطوری که تضاد و اصطکاک از میان رفت؟

چه بسا تدبیر مناسب در حوادث آخر زمان حیات پیامبر ﷺ و فتنه‌های پیش آمده بعد از رحلت آنحضرت ما را به یافتن جوابی مناسب برای آن پرسشها رهنمون سازد. ^(۱)

۱ - المیزان فی تفسیر القرآن ج/۱ ص ۳۳۶ ذیل تفسیر سوره منافقون .

جمع بندی عوامل شکسته شدن بیعت غدیر

پس از توضیح نسبتاً تفصیلی عوامل شکسته شدن بیعت غدیر خم در جریان بیعت سقیفه ، اینک به جمع بندی و ارتباط دادن عوامل مذکور و تأثیر گذاری آنها در آن پیچ انحرافی و خطرناک تاریخ اسلام می پردازیم .

گفتیم که (براساس محور اول) قریش به خاطر انتساب به حضرت اسماعیل ، و تولیت کعبه ، سکونت در امّ القریّی جهان عرب (مکه) ، و موقعیت اقتصادی و فرهنگی ، مرجعیت عامه و همه جانبه ای برای مردم جزیره العرب داشتند . هم مرجعیت دینی و عبادی ، هم مرجعیت اقتصادی و تجاری ، و نیز مرجعیت فرهنگی و ادبی ، و مرجعیت سیاسی ، اجتماعی و حتی نظامی برای همه آنها داشتند . از این رهگذر مردم عرب رأی و کلام سران قریش را بعنوان فصل الخطاب می دانستند ، و غالباً به آن گردن می نهادند و از آن تخلف نمی نمودند . این فرهنگ در طول حدود بیست و پنج قرن (۲۵۰۰سال) فاصله بین حضرت اسماعیل علیه السلام و حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم ، در تار و پود جامعه عربی نهادینه شده بود . واقعیت مزبور ، یکی از محور های فرهنگ جاهلی بود . لذا تا زمانی که قریش به اسلام تن نداده بود ، اکثر مردم عرب از ورود به اسلام سرباز می زدند . ولی بعد از فتح مکه و تسلیم شدن قریش ، فوج فوج وارد اسلام گردیدند .

بر اساس محور دوم ، گفتیم که قریش بعد از ظهور اسلام به خاطر مصالح سیاسی - اقتصادی سران قریش و نیز حسادت آنها نسبت به بنی هاشم (با اینکه بنی هاشم از مهتران قریش بودند ، اما بطون دیگر ، خود را هم عرض آنها می دانستند) ، در مقابل اسلام ایستادند ، و تا آخرین تیری که در ترکش داشتند ، به دشمنی خود ادامه دادند . عمده جنگهای مشرکین بر ضد اسلام ، به صورت مستقیم و یا غیر مستقیم توسط قریش به فرماندهی بنی امیه سازماندهی می شد . در مقابل ، پیامبر ﷺ جز مقابله نظامی با آن یاعیان و گردنکشان ، چاره ای نداشت . لذا غزوه های اسلامی برای مقابله با آن متجاوزان شکل گرفت . در تمامی آن غزوه ها حضرت علی علیه السلام پرچم دار برجسته و شمشیر زن شجاع جبهه اسلام بود ، و با شمشیر او پهلوانان عرب بویژه قریش به خاک مذلت مالیده شده ، و به هلاکت واصل گردیدند . از این رهگذر کینه های زیادی در دلهای قریش نسبت به حضرت علی علیه السلام پدیدار شد . آن کینه ها باعث گردید که قریش به شدت با خلافت حضرت علی علیه السلام مخالفت کنند . این مخالفتها آنقدر آشکار بود ، که همه مردم عرب از موضع آنها با خبر شده بودند .

بر اساس محور سوم : مردم عرب که غالباً به تازگی مسلمان شده بودند از ته دل ایمان نیاورده بودند . آنان به جز عده قلیلی ، غالباً اسلامشان سطحی و شناسنامه ای بود . آنها بیشتر تحت تأثیر فرهنگ جاهلی بودند تا اسلام .

لذا در مواقع تعارض قریش با آرمانهای اسلامی، تمایل اکثر آنها بیشتر به سمت قریش بود، و حاضر بودند به راحتی حکم اسلام را زیر پا بگذارند.

آنها با مشاهده عدم تمایل قریش نسبت به حضرت علی علیه السلام، با اینکه در غدیر خم با آن حضرت طبق فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت کرده بودند، زمینه زیر پا گذاشتن بیعت خود را با توجیهات غیر قابل قبول، مهیا دیدند.

بر اساس محور چهارم: گفته شد که در بین خواص صحابه (از مهاجرین و انصار) کسانی بودند که حالت تعبد نسبت به اوامر و نواهی پیامبر صلی الله علیه و آله نداشتند، و به خود اجازه میدادند که برخلاف نظر قطعی پیامبر صلی الله علیه و آله، نظری دیگر داشته، و حرفی مغایر بزنند. و آن تخلف و نافرمانی را به عنوان اجتهاد و لو اینکه در تضاد با نص باشد، روا می دانستند.

بر اساس محور پنجم، گفته شد که جریان نفاق همواره در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و بعد از رحلت آنحضرت فعال بود. فعالیت برخی از آنها هم بسیار پیچیده و نامرئی بود و ردپایی از خود برجا نمی گذاشتند. اینها که طبیعتاً با خلیفه منصوب پیامبر صلی الله علیه و آله نمی توانستند موافق باشند، آتش بیار معرکه شده زمینه را برای قدرت طلبان مهیا دیده با آنها ساخت و پاخت نموده به کمک آنها شتافتند.

با توجه به محورهای مذکور و با عنایت به اینکه در میان مسلمانها قدرت طلبانی از قریش بودند، که بدنبال فرصت برای دست یابی به قدرت می گشتند. آنان وقتی زمینه نارضایتی قریش را نسبت به حضرت علی علیه السلام احراز نموده و از تبعیت و تقلید مطلق اکثر مردم عرب از سران قریش خاطر جمع شدند، در جریان سقیفه بنی ساعده به بهانه قریشی بودن، گوی سبقت را از همگنان ربودند، و با ایجاد تفرقه بین اوس و خزرج کفه خود را سنگین یافتند، و به طایر مقصود رسیدند. ضمناً اینها از اعراب اطراف مدینه برای تثبیت قدرت خود بهره برده، اکثریت مسلمانان مدینه را با زور آنها وادار به بیعت نمودند.

با گرفتن بیعت از اکثر مسلمانهای مدینه، بقیه مسلمانها هم تمکین کردند، و با این کار، بیعت تاریخی غدیر که هفتاد روز بیشتر از آن نگذشته بود، عملاً شکسته گردید.

فصل ششم

پیش دستی و شکست انصار در سقیفه

فصل نهم

علل پیشدستی انصار جهت تصاحب خلافت

و عوامل شکست آنان

از مباحث گذشته به این نتیجه رسیدیم که به علل :

الف - مرجعیت عامه قریش برای مردم عرب

ب - کینه های قریش نسبت به حضرت علی علیه السلام

ج - سطحی بودن ایمان اکثریت مسلمانان و تحت تأثیر بودن آنها نسبت به فرهنگ جاهلی

د - روحیه قدرت طلبی و اجتهاد در مقابل نصّ در بین برخی از مهاجرین و انصار .

هـ - وجود جریان نفاق پیچیده در مدینه و اطراف آن ،

جریان بیعت غدیر شکسته شد ، و خروجی بیعت سقیفه متولّی امر خلافت گردید .

اما سؤالی که اینجا قابل طرح است ، این است که اگر استدلال فوق درباره اعراب تازه مسلمان که غالباً خارج مدینه بودند ، قابل پذیرش باشد ، این استدلال چگونه نسبت به انصار (اوس و خزرج) قابل قبول می تواند باشد ؟

توضیح اینکه مردم مدینه که عمدتاً از دو قبیله اوس و خزرج بودند ، در سالهای محنت و مظلومیت پیامبر ﷺ و مسلمانان اولیه در مکه ، به اسلام گرویدند . در عقبه (قبل از هجرت) با پیامبر ﷺ بیعت کردند . بعد از هجرت همواره در کنار پیامبر ﷺ بودند . در همه جنگها و غزوات به یاری پیامبر ﷺ شتافتند ، و در مقابل قریش ایستادند . هم شهدا و قربانیان زیادی دادند ، وهم ضربات کاری بر مهاجمین قریش وارد کردند .

از این رهگذر هم ، قریش کینه های پیچیده ای نسبت به انصار پیدا کردند .

از طرف دیگر ، انصار هیچگونه مشکلی با حضرت علی علیه السلام نداشتند ، بلکه - جز منافقین - همگی آنان حضرت علی را دوست می داشتند . برخی از آنان از شیعیان مخلص بودند ، و در راه پیامبر ﷺ و علی علیه السلام سر از پا نمی شناختند . و همینها بودند که در دوران خلافت ظاهری حضرت علی علیه السلام مخلصانه در کنار آنحضرت قرار گرفتند .

اینها با این اوصاف چگونه و با چه توجیهی در همان لحظه انتشار خبر ارتحال پیامبر ﷺ، مخفیانه و بدون اینکه کسی از مهاجرین، حتی حضرت علی علیه السلام را مطلع سازند، در سقیفه بنی ساعده که تیره ای از انصار بوده، گردهم آمدند و کاندیدائی از خود به نام سعد بن عبادة، رئیس طایفه خزرج را برای تصدی خلافت مطرح کردند. اگر ابوبکر و عمر و دار و دسته آنها قبل از تمام شدن کار سقیفه نمی رسیدند، و برنامه آنها را به هم نمی زدند، علی القاعده کاندیدای آنها متولی خلافت شده بود.

با توجه به توضیحات یاد شده، سؤال مزبور را به دو سؤال می توان تجزیه نمود.

الف - علل پیشدستی انصار جهت تصاحب خلافت چیست؟

ب - علل شکست آنها در سقیفه بنی ساعده چه بود؟

علل پیشدستی انصار در جهت تصاحب خلافت

عللی که از مجموع محاوره ها و گفتگوهای انصار و مهاجرین در جریان سقیفه برای تبیین موضع انصار در جهت تصاحب خلافت می توان بدست آورد، از این قرار است.

الف - ترس از غصب خلافت توسط قریش کینه جو

انصار، با اینکه میدانستند خلیفه شرعی و الهی همان امیر المؤمنین علیه السلام است، و خود آنها با جان و دل هفتاد روز قبل با او بیعت

کرده بودند ، و در شرایط بعد از رحلت پیامبر ﷺ هم اگر حضرت علی علیه السلام متصدی خلافت می شد ، با جان و دل در کنار او می ایستادند و وفاداری می کردند ، با این حال از بررسی و تحلیل اوضاع و احوال حاکم بر جامعه اسلامی آن روز به این مطلب یقین ویا گمان قوی پیدا کرده بودند ، که قریشیان هرگز با توجه به کینه های انباشته شده نسبت به حضرت علی علیه السلام زیر بار خلافت او نمی روند ، و با توجه به موقعیتی که در بین مردم عرب داشتند، علی القاعده حضرت علی علیه السلام نمی توانست به خلافت برسد .

از طرف دیگر خود انصار موضعی از سنخ موضع حضرت علی علیه السلام نسبت به قریش داشتند . آنها هم ضربات کاری بر قریش وارد آورده ، و می دانستند چنانچه قریش به حاکمیت برسد ، انتقام سختی از انصار خواهند گرفت و حقوق آنها را ضایع خواهند کرد . در آن شرایط ، آنها به این فکر افتادند ، حالا که خلیفه شرعی نمی تواند بر مسند خلافت بنشیند ، خود ، خلافت را تصاحب کنند ، تا زمینه سلطه قریش بر آنان پیش نیاید .^(۱)

۱ - این استدلال انصار نمونه ای دیگر از اجتهاد در مقابل نصّ است که متأسفانه برخی از انصار نیز با وجود سوابق خوب به آن تفکر انحرافی مبتلا بودند . بدیهی است که آنها وظیفه شرعی داشتند ، در کنار خلیفه شرعی بایستند تا با کمک آنها به خلافت برسد و توطئه های مخالفان را خنثی نمایند . اما متأسفانه این اشتباه تاریخی و استراتژیک از انصار در آن برهه صورت گرفت .

با این انگیزه برای اینکه مهاجرین و کل قریش را در مقابل کار انجام شده قرار بدهند ، بدون اطلاع رسانی به دیگران ، وحتی بدون مشورت با حضرت علی علیه السلام ، مخفیانه و شتابان در سقیفه بنی ساعده جمع شدند ، تا درباره امر خلافت شور و مشورت داشته باشند .
 مؤید دغدغه آنان در مورد حاکمیت قریشیهایی تازه مسلمان همانند بنی امیه ، که تا دیروز در میادین کار زار با آنها می جنگیدند. سخنان حباب بن المنذر از سران انصار است .

وی وقتی ابوبکر و عمر در صحنه حضور پیدا کردند ، خطاب به آنها گفت :

منا امیر ومنکم امیر انا والله ما ننفس هذا الامر علیکم ایها الرهط ولکننا نخاف أن یلیه بعدکم من قتلنا ابناءهم و أباءهم واخوانهم ...^(۱)

یعنی : از ما یک امیر باشد ، واز شما (مهاجرین) یک امیر . ما به خدا قسم هرگز به تصدی این امر توسط شما (مهاجرین) حسادت نمی ورزیم ، اما ما می ترسیم که بعد از شما سلطه خلافت به کسانی برسد که فرزندان ، پدران و برادران آنها را در (غزوه های اسلام) کشته بودیم ...؟

ابن ابی الحدید می نویسد : این خبر را از کتاب سقیفه در سال ۶۱۰ هـ بر ابی جعفر یحیی بن محمد علوی معروف به ابن ابی زید ، نقیب بصره خواندم . وی گفت : فراست (پیشگوئی) حباب بن المنذر

۱- شرح نهج البلاغه ، ابن ابی الحدید ج ۱ / ۱۳۳ ذیل شرح شفشقیّه .

تحقق پیدا کرد. زیرا آنچه را از آن می ترسید در روز واقعه حره اتفاق افتاد، وانتقام مشرکین جنگ بدر از آنها گرفته شد.^(۱) اما قرائنی که برای انصار در مورد نقشه قریش جهت تصاحب خلافت ظاهر شد، و بدنبال آن به این تحلیل رسیدند که قریش هرگز به خلافت حضرت علی علیه السلام راضی نخواهند شد، زیاد است از جمله:

۱- جریان عقبه.

در آن جریان جمعی از مهاجرین تصمیم گرفته بودند، موقع مراجعت پیامبر صلی الله علیه و آله از غزوه تبوک در جاده باریکی که در کنار دره ای عمیق قرار داشت، با قرار دادن دبه هائی، شتر پیامبر صلی الله علیه و آله را بربایند. تا پیامبر صلی الله علیه و آله را بکشند، و خود سلطه را به دست گیرند. این نقشه در سال نهم هجرت اتفاق افتاد. جریان مزبور نه تنها در کتب شیعه، بلکه حتی در برخی از کتب اهل سنت با سند صحیح و معرفی آن افراد آمده است.

از جمله ابن حزم اندلسی متوفای ۴۵۶ هـ، در کتاب المحلی در باب «ما ورد فی صفات المنافق و النهی عن تعظیمه» روایتی را از حدیفه یمانی که از منافقین آگاهی داشت و اصحاب عقبه را می

۱ - واقعه حره این بود که بدنبال شهادت امام حسین علیه السلام، مردم مدینه به رهبری عبدالله بن حنظله غسیل الملائکه در سال ۶۲ علیه یزید قیام نموده. کارگزاران اموی را از مدینه اخراج کردند. یزید لشکر شام را به فرماندهی مسرف بن عقبه فرستاد و در واقعه حره مردم مدینه را قتل عام کرد. چندین هزار نفر از آنان (زن و مرد و بچه) کشتند، و زنان مدینه را بمدت سه روز برای لشکریان شام مباح کردند!

شناخت ، به واسطه ولید بن جُمیع نقل می کند ، که مضمون آن این است که ابابکر ، عمر ، عثمان ، طلحه و سعد بن ابی وقاص می خواستند پیامبر اکرم ﷺ را با انداختن او در عقبه موقع بازگشت از تبوک بکشند .^(۱)

البته ابن حزم این روایت را بدلیل اینکه ولید بن جمیع هلاک شده است ، ردّ می کند . البته ولید بن جمیع تنها به سبب نقل آن روایت ونام بردن از خلفا در لیست تروریستها از نظر ابن حزم هلاک شده و مردود بوده است . اما همه رجالیون اهل سنت ولید بن جمیع را توثیق نموده اند ، و حتی مسلم احادیث او را نقل کرده است . لیکن حاکم نیشابوری می نویسد : اگر مسلم احادیث او را تخریج نمی کرد ، بهتر بود .^(۲)

۲- عکس العمل منفی قریشیان در حجه الوداع نسبت به توصیه های پیامبر ﷺ درباره اهل بیت علیّیّین .

۳- اعتراض حارث بن نعمان فهري به عنوان نماد قریشیان نسبت به بیعت غدیر .

۴- تخلف قریشیان از لشکر اسامه و طعنه زدن بر فرماندهی اسامه بن زید علی رغم تأکید مکرر پیامبر ﷺ .

۱ - المحلّی ، ابن حزم ، مجلد ۸ (ج ۱) / ۲۲۴ ، طبع دار الفکر ، بیروت .

۲ - برای شناخت ولید بن جمیع به این کتب مراجعه شود : تهذیب التهذیب ، ابن حجر عسقلانی ج / ۸۹ - میزان الاعتدال ، ذهبی ۲ / ۳۳۱ - التاریخ الکبیر بخاری ۸ - ۱۴۶ - الجرح والتعدیل ، رازی ۹ / ۸ . در این کتابها ولید بن جمیع توثیق شده است .

۵- مخالفت با نوشته شدن نامه پیامبر ﷺ در بیماری آنحضرت توسط گروهی از قریشیان .

۶- طرح نقشه نماز خواندن ابابکر بجای پیامبر ﷺ موقع بیماری توسط قریشیان و...

انصار با توجه به این قرائن گمان قوی پیدا کردند ، که قریش زیر بار خلافت حضرت علی علیه السلام نخواهد رفت . پس باید به فکر طرح جایگزین جهت در امان ماندن از خطر انتقامجوییهای قریشی افتاد . طرح جایگزین آنها همان نشست سقیفه بنی ساعده بود .

ب - اعتقاد به اینکه خلافت حق انصار است .

علاوه بر عامل گذشته ، عامل دیگری از مجموع سخنان برخی از سران انصار قابل استفاده است . و آن این که انصار ، بواسطه سوابق ممتاز و پیشینه های برجسته در دفاع از اسلام در مقابل دشمنان ، و حمایت جانانه از پیامبر ﷺ و نقش مهمی که در پیروزی اسلام داشتند، خود را صاحب حق جهت تصدی خلافت می دانستند . در بین آنها اشخاصی مثل سعد بن عباده بودند ، که خود را در قد و قواره یک رهبر اسلامی جهت اداره جامعه می دیدند .^(۱)

۱ - این هم نمونه دیگری است از اجتهاد در مقابل نصّ و بیماری فکری انحرافی در بین صحابه .

سعد بن عباد با این که در شرایط کسالت و بیماری به سر می برد ، در حالیکه خود را در رواندازی پیچیده بود ، و در بستر بیماری خوابیده بود ، در سقیفه حاضر شد ، و خطاب به انصار (خزرجیان و اوسیان) چنین گفت :

« یا معشر الانصار لکم سابقة (فی الدین) وفضیلة (فی الاسلام) لیست لاحد من العرب . إنّ محمداً ﷺ لبث فی قومه بضع عشرة سنة یدعوهم الی عبادة الرحمن و خلع الابدان و الاوثان . فما آمن به آلا القلیل ، ما كانوا یقدرون علی منعه و لا علی اعزاز دینه و لا علی دفع ضیم ، حتی اذا اراد بکم الفضیلة ساق الیکم الکرامة و رزقکم الایمان به و برسوله و المنع له و لأصحابه و الاعزاز له و لدینه و الجهاد لاعدائه فکنتم اشدّ الناس علی عدوه حتی استقامت العرب لامر الله طوعاً و کرهاً و اعطى البعید المقادة صاعراً فدانت لرسوله بأسیافکم العرب ، و توفاه الله و هو عنکم راض و بکم قریر العین ، استبدّوا بهذا الامر دون الناس ، فانه لکم دونهم . فاجابوه بأجمعهم : أن قد وقفت و أصبت الرأى و نحن نولیک هذا الامر فإنک مقنع و رضا للمؤمنین . » ^(۱)

یعنی : ای گروه انصار ! شما پیشینه بر جسته ای در دین و فضیلتی در اسلام دارید ، که برای هیچ کدام از قبایل عرب نیست . حضرت محمد ﷺ در میان قوم خویش (قریش) سیزده سال ماند . آنها را به عبادت خداوند و ترک بتان دعوت کرد ، اما جز عده ای

۱ - الکامل فی التاریخ ، ابن الاثیر ج ۲ / ۱۲ ، طبع دار احیاء التراث العربی ، بیروت ، ۱۴۰۸ هـ - ۱۹۸۹ م .

اندک کسی به او ایمان نیاورد. آن عده هم قادر بر دفاع از او و عزت بخشیدن به دینش و دفع آزار دشمنان نبودند. تا اینکه خداوند اراده فرمود که فضیلت را به شما بخشد و کرامت را بسوی شما روانه سازد، و ایمان به او و رسولش و دفاع از او و یارانش و جهاد دشمنان را به شما روزی دهد. و شما شدیدترین افراد بر دشمنان خدا بودید، تا اینکه مردم عرب در مقابل امر خدا به میل یا اکراه کرنش کردند. و اهالی مناطق دوردست هم طوق طاعت را بر گردن نهادند. پس مردم عرب به برکت شمشیرهای شما در مقابل اسلام خضوع نمودند. و امروز خدا پیامبر ﷺ را پیش خود برد، درحالیکه از شما راضی بود، و چشمش روشن. بنابراین خود به تنهایی امر خلافت را بدست گیرید، و مردم (قریش) را دخالت ندهید. زیرا خلافت حق شما است نه حق آنها. انصار حاضر در سقیفه همگی جواب دادند: ای سعد! تو موفق و نظرت صائب است. ما ولایت را به تو می دهیم! تو مورد پسند همه مؤمنان هستی!».

ضمناً موضع مذکور، موضع مورد پسند همه بزرگان انصار نبود. زیرا انصار برجسته ای مثل حذیفه یمانی، ابی بن کعب، بریده اسلمی، خزیمه بن ثابت ذوالشهادتین، سهل بن حنیف، ابو ایوب انصاری و ابوالهیثم بن التیهان و غیره از شیعیان مخلص حضرت علی علیه السلام بودند که در جریان سقیفه حضور نداشتند. اینها و مهاجرینی از قبیل سلمان، ابوذر، عمّار یاسر، خالد و ابان فرزندان

سعید بن العاص ، مقداد بن اسود کندی جزء دوازده نفری بودند ، که پس از جریان سقیفه ، خلیفه اول را به استیضاح کشیدند . و بر خلافت شرعی امیر المؤمنین پای فشردند .^(۱)

علاوه بر آن ، پس از شکست خوردن نقشه انصار ، و پیروز شدن حزب قریشی در امر خلافت ، همگی انصار و با برخی از آنها شعار بیعت با حضرت علی علیه السلام را در سقیفه سر دادند .

طبری در قصه بیعت ابوبکر در سقیفه می نویسد :

« فقالت الانصار او بعض الانصار ، لا نبایع آلا علیاً . »^(۲)

« همه انصار یا برخی از آنها گفتند که ما جز با علی علیه السلام با کسی

بیعت نمی کنیم . »

این شعار ، بیانگر گرایش همه یا غالب انصار بود ، که متأسفانه بعد از خرابی بصره سرداده شد !

یقیناً انصار دچار یک اشتباه تاریخی و استراتژیک شدند . زیرا اینها می بایستی در این امر مهم از فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله تبعیت می کردند ، و به امام خود حضرت علی علیه السلام رجوع می کردند ، و به هر چیزی که آنحضرت می فرمود ، عمل می کردند . در اینصورت

۱ - الخصال ، شیخ صدوق ، ج ۱ ص ۴۶۱ ، ابواب الاثنی عشر ، ح ۴ .

۲ - تاریخ الامم و الملوک (تاریخ طبری) ج ۲ / ۲۱۶ ، طبع دار الکتب العربی - بغداد ۱۴۲۶ هـ - ۲۰۰۵ م .

حضرت علی علیه السلام با عصمت و بینش الهی آنها را به خیر و صلاح هدایت می کرد. اما متأسفانه وقتی متوجه حقیقت شدند، که به نظرشان آمد کار از کار گذشته بود.

اکثر اصحاب بخاطر سوء نیت گرفتار آن اشتباه تاریخی نشدند، بلکه کمبود بصیرت و سطحی بودن و ساده لوحی آنها نقش مؤثری در آن انحراف ایفا کرد. اما عدهٔ قلیلی از انصار به خاطر بصیرت و ایمان عمیقی که داشتند در کنار اهل بیت باقی ماندند.

علل شکست پروژه انصار

بعد از روشن شدن علل پیشدستی انصار برای تصاحب خلافت، اینک باید ببینیم که چرا آنها در پروژه سیاسی سقیفه شکست خوردند. در این مورد به سه عامل عمده می توان اشاره کرد.

الف - روحیه انفعالی

انصار با اینکه خود پیشدستی نموده و در سقیفه بنی ساعده برای تعیین تکلیف خلافت نشستند، اما از گفتگوهای آنها استفاده می شود، که آنها روحیه انفعالی و تدافعی داشتند تا تهاجمی. شاید علت آن، این بوده که آنها در باطن می دانستند استحقاق خلافت را ندارند. چون پیامبر صلی الله علیه و آله خلافت را در بنی هاشم منحصر دانسته بود، و در جریان غدیر، مردم با حضرت علی علیه السلام بیعت نموده بودند. اما چون می دانستند و یا گمان قوی داشتند، که قریش زیر بار خلافت حضرت

علی علیه السلام نمی رود ، و از دست اندازی امثال بنی امیه بر دستگاه خلافت می ترسیدند ، خود را ناچار به پیشدستی در آن جهت دیدند .
علائم ضعف روحیه و انفعالی بودن آنها از صحبت آنها با سعد بن عباده و پس از آن با ابوبکر و عمر پیداست .
مثلاً وقتی سعد بن عباده مسأله تصدی خلافت را مطرح کرد ، و انصار پاسخ مثبت دادند . این فرض را مطرح کردند که اگر قریش زیر بار نرفتند ، چه موضعی باید بگیرند . سعد بن عباده از موضع ضعیف آنها نا امید گردید . ابن اثیر و دیگران در این زمینه نوشته اند : « فقالوا : و إن ابی المهاجرون من قریش و قالو نحن المهاجرون و اصحابه الأولون و عشیره و اولیاهو ! فقالت طائفة منهم : فإنا نقول : منا امیر و منکم امیر ، ولن نرضی بدون هذا ابداً .

فقال سعد : هذا أول الوهن «^(۱) .

یعنی : انصار گفتند که اگر مهاجرین از قریش کاندیدای ما را نپذیرند و بگویند : ما مهاجرین و اصحاب اولیه و عشیره و خویشاوندان پیامبریم ، چه کنیم ؟

جمعی از آنها گفتند : به آنها می گوئیم : از ما یک امیر باشد و از شما یک امیر ، و به کمتر از این هرگز راضی نخواهیم شد .

سعد گفت : این موضع شما ، نشانه اول ضعف و سستی شما است .

۱ - الکامل فی التاریخ، ابن اثیر ج ۱ / ۱۳

وقتی ابوبکر و عمر آمدند و باتردستی تمام بحث رابه سوی خود منحرف کردند ، مرد شجاع و سخنگوی آنها ، یعنی : حباب بن المنذر بن الجموح گفت : ای گروه انصار استقامت کنید که این مردم در سایه حمایت شمایند ، و کسی نمی تواند بر خلاف نظر شما نظری بدهد . شما اهل عزّت و کثرت و قدرت بر دفاع ودارای نیروی نظامی هستید . و مردم به شما نظر می کنند ، که چه کار می کنید . با همدیگر اختلاف نکنید ، که در امر خود ناکام خواهید شد . اگر اینها ابا کنند پس از ما یک امیر باشد و از آنها یک امیر . «

حباب اگرچه در ابتدای سخنان دست بالا را گرفت ، در نهایت همان ضعف درونی خود را ابراز داشت .^(۱)

ب - اختلافات درونی

دومین و مهمترین دلیل شکست خوردن انصار در پروژه سیاسی سقیفه اختلافات درونی آنها و کینه های باقیمانده از دوران جاهلیت آنها بود .

انصار که عمدهً از دو تیره اوس و خزرج تشکیل می شدند ، در یثرب سابقه جنگهای فرسایشی ۱۲۰ ساله داشتند . آخرین جنگ میان آنها جنگ «بُعات» بود که شش سال قبل از هجرت

۱ - السقیفه ، علامه شیخ محمد رضا المظفر ، طبع مؤسسه انصاریان ، قم ، ۱۴۲۱ هـ .
۱۳۷۹ ش .

پیامبر ﷺ رخ داد . در آن جنگها صدها بلکه هزاران نفر از طرفین کشته ، زخمی و اسیر شده بودند . ولی به برکت اسلام صلح و آشتی بین آنها برقرار گردید . قرآن درباره آن واقعت می فرماید :

« وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِيَعْتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿۱۲۷﴾ »^(۱)

« ... و نعمت (بزرگ) خدا را بر خود ، به یاد آرید که چگونه دشمن یکدیگر بودید ، و او میان دلهای شما ، الفت برقرار ساخت ، و به برکت نعمت او ، برادر شدید ! و شما بر لب حفره ای از آتش بودید ، خدا شما را از آن نجات داد ... »

با اینکه به برکت پیامبر اکرم ﷺ صلح و دوستی و اخوت ایمانی بین انصار برقرار شد ، اما هر از چندگاهی حتی در حضور پیامبر ﷺ ، به بهانه های مختلف آتش آن عداوت دیرینه زبانه می کشید ، و پیامبر ﷺ فوراً به خاموش کردن آن می پرداخت .

در سقیفه بنی ساعده چون کاندیدای خلافت سعد بن عباده بزرگ خزرج بود ، این معنی بر بزرگان اوس قابل تحمل نبود . بین خود بزرگان خزرج مثل بشیر بن سعد خزرجی و سعد بن عباده هم رقابت و حسادت بود .

ابوبکر و عمر وقتی از نشست انصار مطلع شدند ، به اتفاق ابو عبیده جرّاح و سالم غلام ابي حذیفه شتابان به سقیفه ، رفتند و با تردستی تمام ، شعله های آتش عداوت جاهلی بین آن دو عشیره را روشن کردند ، و آن دشمنی ها را تحریک نمودند ، وقتی آب گل آلود شد ، توانستند ماهی مورد نظر خود را بگیرند .

ابوبکر در سخنرانی خود در سقیفه ضمن تمسک بر قریشی بودن و خویشاوندی با پیامبر ﷺ خطاب به انصار چنین گفت :

« إن هذا الامر إن تطاولت اليه الخزرج لم تقصر عنه الأوس و إن تطاولت اليه الاوس لم تقصر عنه الخزرج ، وقد كانت بين الحيين قتلى لا تنسى و جراح لا تداوى ، فان نعت منكم ناعق جلس بين لحیی أسد يمضغه المهاجری و يجرحه الأنصاری . » ^(۱)

« درباره امر خلافت اگر خزرج پیش دستی کند ، اوس از آنها چیزی کم ندارد . و اگر اوس پیشدستی نماید خزرج از آنها چیزی کم ندارد . ضمناً بین این دو عشیره کشته های فراموش نشدنی و زخمهای مداوا ناپذیر بوده ! بنابراین اگر کلاغی قار قار کند ، (کنایه از ادعای خلافت توسط سعد بن عباده) در میان دوفک یک شیر درنده قرار می گیرد . از یک سو مهاجر او را می جوّد و از سوی دیگر انصاری او را زخمی می سازد ! »

۱ - البيان و التبیین ۳ / ۱۸۱ - السقیفه ، محمدرضا مظفر ص ۱۰۷ - ۱۰۸ .

آری ابوبکر با این زرنگی آتش اختلاف را بین آنها روشن کرد . و به نتیجه رسید .

از یک سو بشیر بن سعد (پدر نعمان بن بشیر انصاری) با اینکه از طایفه خزرج بود ، ولی چون خود را رقیب سعد بن عباده در ریاست خزرج می دید ، به نفع ابوبکر سخنرانی کرد و انصار را نصیحت کرد ، که با قریش و خویشاوندان پیامبر ﷺ رقابت نکنند .^(۱)

در اینجا ابوبکر ، عمر یا ابو عبیده را برای خلافت پیشنهاد کرد ، اما آن دو نپذیرفتند . و برای بیعت با ابوبکر جلو رفتند ، بشیر بن سعد از آن دو سبقت جست ، وبا ابوبکر بیعت کرد .

حباب بن المنذر فریاد زد : «عققت عقاقاً، ما أحوجک الی ما صنعت ؟
أنفست علی ابن عمک الاماره ؟»^(۲)

یعنی : چرا قطع رحم و نا مهربانی کردی . چه نیازی به این کار داشتی ؟ آیا به خاطر امارت بر عمو زاده است حسادت ورزیدی ؟

اوسیان وقتی کار بشیر را دیدند ، و بخاطر متهم نشدن به حسادت در رقابت با سعد بن عباده خزرجی سکوت کرده بودند ، با اینکه در دل موافق او نبودند ، این بهانه را بدست آوردند که یک خزرجی در مخالفت با رئیس خزرج پیشدستی کرد . لذا برخی از اوس که در

۱ - الکامل فی التاریخ ج ۲ / ۱۴ .

۲ - الکامل فی التاریخ ج ۲ / ۱۴ .

میان آنها اُسید بن حضیر ، یکی از نقبای دوازده گانه انصار که پدر او حضیر زعیم اوس در جنگ بعاث بوده ، گفتند: به خدا قسم اگر خزرچ یک بار به خلافت برسند ، خلافت همچنان در دست آنها خواهد ماند و بر شما برتری خواهند جست ، و هرگز سهمی را برای شما قائل نخواهند شد . پس برخیزید و با ابوبکر بیعت کنید . لذا برخاستند و با او بیعت کردند و سعد بن عبادہ خزرچی شکست خورد^(۱) .

قبل از همه اینها ، دو نفر از انصار به نامهای معن بن عدی و عویم بن ساعدۀ که با سعد بن عبادۀ خزرچی دشمنی داشتند ، وقتی که انصار در سقیفه نشستند ، بدون سر و صدا به سوی ابوبکر و عمر که در بیت پیامبر ﷺ نشسته بودند ، و از جریان سقیفه خبر نداشتند ، آمدند ، و آندو را با خبر ساختند . یقیناً اگر ابوبکر و عمر توسط آن دو انصاری با خبر نمی شدند ، شاید خلافت سعد بن عبادہ می ماسید .

علی ایّ حال ، آن اختلافها و دشمنیهای فیما بین انصار کار خود را ساخت ، و منتهی به شکست پروژه خلافت سعد بن عبادہ خزرچی گردید .

ج - پشتیبانی جریان نفاق و اعراب اطراف مدینه از برندگان

سقیفه :

عامل مهمّ سوم پیروزی قریش و شکست خوردن پروژه انصار ، ورود دو جریان قدرت به نفع برندگان سقیفه بود .

یکی جریان نفاق ، و دیگری اعراب اطراف مدینه که عمده از طایفه « أسلم » بودند .

نقش جریان نفاق در بیعت سقیفه

در ارتباط با جریان نفاق ، اگرچه مدرک روشنی در مورد همکاری آنها با برندگان سقیفه نباشد ، ولی از مجموع قرائن و احوال میتوان به وجود هماهنگی سری و بسیار محرمانه بین آن دو جریان پی برد .

زیرا در زمان پیامبر ﷺ جریان نفاق در کنار جریان مشرکین و اهل کتاب ، بعنوان یکی از سه جریان خطرناک در مقابل اسلام بروز کرد . برای افشای چهره نفاق و منافقین یک سوره کامل به نام «منافقون» و دهها آیه در سوره های دیگر از ابتدای هجرت بلکه قبل از آن ، تا آخرین سوره قرآن نازل گردید . آنان حوادث مهمی را ، مخصوصاً در سال نهم هجرت ، با بر انداختن مسجد ضرار و شایعه سازی و ایجاد ارتباط با یهود ، نصاری و مشرکین خلق کردند . اما بعد از رحلت پیامبر اکرم ﷺ ، تاریخ ، اثری از آنها را ذکر نمی کند .

بنابر تعبیر علامه طباطبائی در تفسیر المیزان این سئوال مطرح می شود ، که آیا آنها همگی ایمان آورده اند و دست از کارشکنی برداشته ، آیا پیامبر ﷺ نتوانسته بود آنها را تربیت و هدایت کند . و خلفای بعد از او توانستند از عهده این کار برآیند ؟

یا اینکه آنها به درون دستگاه خلافت رخنه کرده اند ، لذا نیازی به کار شکنی علیه نظام حاکم نمی دیدند ؟

یقیناً آن هماهنگی نمی توانست به صورت دفعی و خلق الساعه بوده باشد . علی القاعده از قبل هماهنگی و ارتباطات سری برقرار شده بود .

اما پشتیبانی اعراب از جریان سقیفه :

از آیات قرآنی استفاده می شود که اعراب غالباً مسلمانانی سطحی و فاقد ایمان حقیقی و عمقی بودند : « قَالَتِ الْأَعْرَابُ ءَأَمْنَا قُل لَّمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۱۱۰﴾ (۱)

واز آیه دیگر استفاده می شود که در بین اعراب اطراف مدینه گروههایی از نفاق بیشتری برخوردار بودند و علی القاعده با منافقین داخل مدینه که دارای نفاق پیچیده و پنهانی بوده ارتباط داشتند . چنانچه می فرماید : «وَمَنْ حَوْلَكُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ مُنْفِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ حَتَّى نَعْلَمَهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ ﴿۱۱۱﴾ (۲)

۱- حجرات ۱۴

۲- توبه / ۱۰۱

«واز میان اعراب بادیه نشین که اطراف شما هستند ، جمعی منافقند. واز اهل مدینه نیز گروهی به نفاق پایبندند. تو آنها را نمی شناسی . ولی ما آنها را می شناسیم . بزودی ما آنها را مجازات می کنیم : (مجازاتی در زمان حیات ، مجازاتی به هنگام مرگ) ، سپس بسوی مجازات بزرگی (در قیامت) فرستاده می شوند .»

در تفسیر آیه مفسرین گفته اند : مقصود از اعراب اطراف مدینه عبارتند از جهینه ، أسلم ، أشجع ، غفار ، مزینه ، عصیه و لحيان^(۱).

در بین آنها پشتیبانی أسلم از خلافت ابوبکر که در ایجاد غوغا سالاری در مدینه و اجبار مردم برای بیعت ابی بکر نقش بسیار مهمی ایفا نموده ، بسیار مشهور بود ، به طوری که به اعتراف مورخین ، جانب ابوبکر بواسطه پشتیبانی طایفه أسلم ، که حدود چهار هزار مرد جنگی بودند ، رجحان یافت ، و عمر پیروزی جناح خود را مرهون آنها می دانست . در این زمینه نصوص تاریخی روشنی وجود دارد .

از جمله :

۱- ابن اثیر می نویسد : « وجئت أسلم فبايعت ، فقوی ابوبکر بهم ، وبايع الناس بعد »^(۲).

۱- البحر المحيط ، ابی حیان اندلسی ج ۵ / ۹۳ ، طبع دار أحياء التراث العربي ، بيروت
- الجامع لاحكام القرآن ، قرطبي ۸ / ۲۴۰ .
۲- الكامل في التاريخ ج ۲ / ۱۴ .

یعنی: بعد از بیعت (چند نفر در سقیفه با ابوبکر) طایفه
 أسلم به مدینه آمدند، و با ابوبکر بیعت نمودند. او بوسیله آنها قدرت
 یافت، پس از آن مردم با او بیعت کردند.

۲ - طبري مي نويسد: « قال هشام: قال ابو مخنف: فحدثني ابوبكر
 بن محمد الخزاعي: ان أسلم اقبلت بجماعتها حتى تضايق بهم السكك،
 فبايعوا أبابكر، فكان عمر يقول ما هو إلا أن رأيت أسلم، فأيقنت بالنصر. »^(۱)

یعنی: اسلم با جمعیت (زیاد) خود به مدینه آمد، به طوری که
 جاده ها و کوچه ها از آنان پر گردید. آنها با ابوبکر بیعت کردند. و عمر
 می گفت: این نبود جز اینکه طایفه أسلم را دیدم، آنگاه به پیروزی
 یقین پیدا کردم.

۳ - ابن ابي الحديد در قصه سقیفه می نویسد: « و جائت أسلم
 فبايعت فقويت بهم جانب ابي بكر و بايعه الناس. »^(۲)

یعنی طایفه أسلم آمدند و با ابي بكر بیعت کردند. لذا كفه ابي
 بكر به واسطه آنها چربید. پس از آن مردم بیعت کردند.

۴ - شيخ مفيد (م ۴۱۳ هـ) مي نويسد: « وروى ابومخنف لوط بن
 يحيى الازدي عن محمد بن سائب الكلبي و ابي صالح، ورواه ايضاً عن
 رجاله عن زائدة بن قدامة قال: كان جماعة من الاعراب قد دخلوا المدينة

۱ - تاريخ الامم و الملوك، طبري ج ۲ / ۲۲۶.

۳ - شرح نهج البلاغه ابن ابي الحديد ج ۲ / ۱۲۸ ذیل خطبه ۲۶.

لیمتاروا منها ، فشغل الناس عنهم بموت رسول الله ﷺ فشهدوا البيعة وحضروا الامر ، فانفذ اليهم عمر واستدعاهم وقال لهم : خذوا بالحظّ والمعونة على بيعة خليفة رسول الله ﷺ ، واخرجوا الى الناس واحشروهم ليبايعوا ، فمن امتنع فاضربوا رأسه وجبينه ! قال : فوالله لقد رأيت الاعراب قد تحزموا واتشحوا بالأزر الصنعاية واخذوا بأيديهم الخشبَ وخرجوا حتى خبطوا الناس خبطاً ، و جاؤوا بهم مكرهين الى البيعة »

« ابومحنف ازدی از محمد بن سائب کلبی وایي صالح از زائده بن قدامة نقل نموده اند ، که جماعتی از اعراب جهت خرید مایحتاج وارد مدینه شده بودند . مردم به خاطر رحلت پیامبر ﷺ به آنها توجهی ننمودند. آنان در بیعت سقیفه در مدینه بودند . عمر آنها را دعوت کرد وگفت : سهم وپاداش خود را در مقابل بیعت نمودن با خلیفه رسول خدا ﷺ بگیریید (پس از بیعت نمودن آنها) عمر به آنها گفت : اینک نزد مردم بروید و آنها را وادار به بیعت کنید . هر کس از بیعت امتناع کند ، سر او را بزنید و پیشانیش را بکوبید . راوی می گوید به خدا قسم ! اعراب را دیدم که کمربندهای خود را محکم بسته و لنگه‌های صنعانی (یمانی) را به سینه و کمر بند خود بستند و چوبها را بدست گرفته و به میان مردم رفتند ، مردم را با زدن و کوبیدن بهم ریختند ، و آنها را بازور و اکراه نزد خلیفه برای بیعت آوردند . »

۵- طبرسی در کتاب احتجاج ، پس از نقل اعتراض دوازده نفر از مهاجرین و انصار به خلافت ابی بکر در حضور او ، بنابر روایت ابان بن تغلب از امام صادق علیه السلام :

می نویسد :

«قال علیه السلام : فنزل ثم أخذ بيده وانطلق الى منزله و بقوا ثلاثة ايام لا يدخلون مسجد رسول الله ﷺ ، فلما جاءهم خالد بن الوليد ومعه ألف رجل ، فقال لهم : ما جلوسكم فقد طمع فيها والله بنوهاشم ! وجائهم سالم مولى أبى حذيفة ومعه ألف رجل ، وجائهم معاذ بن جبل ومعه ألف رجل ، فما زال يجتمع اليهم رجل رجل حتى اجتمع اربعة آلاف رجل ، فخرجوا شاهرين باسيافهم يقدمهم عمر بن الخطاب ، حتى وقفوا بمسجد رسول الله ﷺ ، فقال عمر : والله يا أصحاب على لئن ذهب منكم رجل يتكلم بالذى تكلم بالامس ، لناخذن الذى فيه عيناه ... »^(۱)

« امام صادق علیه السلام می فرماید : (پس از اعتراض دوازده نفر از صحابه رسول خدا ﷺ بر ابابکر) وی از منبر فرود آمد ، و به منزل خود رفت . سه روز ماندند و داخل مسجد پیامبر نشدند . تا اینکه در روز چهارم ، خالد بن الولید به همراه هزار نفر وارد مدینه گردید ، و گفت : برای چه در خانه نشسته اید ؟ بدانید که بنی هاشم به خلافت طمع ورزیده اند . پس از آن ، سالم غلام ابی حذیفه به همراه هزار مرد ، و معاذ بن جبل به همراه هزار نفر ، و همچنان مردان زیاد

۱ - الاحتجاج ، طبرسی ج ۱ ص ۷۹ ، طبع نشر المرتضی ، مشهد المقدسه ، ۱۴۰۳ هـ .

شدند تا اینکه به چهار هزار نفر رسیدند. آنها بیرون آمدند در حالیکه شمشیرهایشان را به دست گرفته، و پیشاپیش آنها عمر حرکت می کرد، تا اینکه به مسجد پیامبر ﷺ رسیدند. عمر فریاد زد: ای یاران علی! اگر همانند دیروز کسی بخواهد سخنی بگوید آنچه را (سر) که دو چشم او در آن هست، خواهیم گرفت.»

مضمون روایت طبرسی با توجه به زمان اعتراض ۱۲ صحابه رسول خدا ﷺ که چند روز بعد از رحلت پیامبر ﷺ اتفاق افتاد، دلالت میکند، که آن چهار هزار نفر غیر از طائفه أسلم، که روز رحلت پیامبر ﷺ به پشتیبانی از ابی بکر با تطمیع و رشوه ای که عمر به آنها داده بود، وادار شده بودند. و شاید آن چهار هزار نفر از همان طایفه اسلم بودند، که دوباره برای پشتیبانی خلیفه به مدینه آمده بودند.

از مجموعه روایت های فوق استفاده می شود که اکثریت مهاجرین و انصار با اکراه و زور و اجبار بیعت نمودند. منشأ قدرت اصحاب سقیفه هم منافقین و اعراب اطراف مدینه بودند. مخصوصاً که از بعضی از روایت ها استفاده می شود، کسانی که در سقیفه با ابابکر بیعت کرده بودند، فقط ۵ نفر بودند.

شاهد این قول کلام ماوردی در کتاب احکام سلطانیه است: که میگوید: جماعتی (دوباره انعقاد امامت) گفته اند: کمترین عددی که امامت به آن منعقد می شود پنج نفر است، به دلیل اینکه بیعت ابی

بکر فقط با پنج نفر منعقد شده است ، که بر آن اجتماع نموده ، و مردم به دنبال آنها بیعت نمودند . و آنها عبارتند از : عمر بن الخطاب ، ابوعبیده بن الجراح و اسید بن حضیر و بشیرین سعد و سالم مولی ابی حذیفه .^(۱)

بنابراین در ابتدای امر فقط آن پنج نفر بیعت کردند ، و بنا بر روایات مذکور اکثر مهاجرین و انصار پس از ورود اعراب به مدینه ، مجبور به بیعت با ابابکر شدند .

۱ - الاحکام السلطانیة ، الماوردی ص ۳۳ - ۳۴ .

فصل هفتم

شکوه های جانسوز امیرالمؤمنین علیه السلام

فصل هفتم

شکوه های جانسوز و انتقادهای کوبنده امیر المؤمنین علیه السلام از

قریش :

روح تحلیلی که برای تبیین علل شکسته شدن بیعت غدیر در جریان سقیفه بنی ساعده گذشت ، به این نکته برمی گردد : این قریش بود ، که با توجه به موقعیت تاریخی خویش ، و کینه ها و حسادت های خود ، باعث مظلومیت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و دست اندازی فرصت طلبان به مسند خلافت گردید .

بزرگترین شاهد صدق این تحلیل شکوه هائی است ، که مولای متقیان از قریش به شکل جانسوزانه بیان ، و انتقادهائی است که بسیار کوبنده بر سر آنها آورده است فرموده اند .

اینک به نمونه هائی از آن شکوه ها و انتقادهای که در جای جای نهج البلاغه مسطور است ، می پردازیم .

۱- معرفی جریان مستمر قریش در دوره کفر و فتنه

امیرالمؤمنین علیه السلام قریش را جریانی مستمر می داند ، که در دوره کفر در مقابل پیامبر ایستادند ، و در زمان فتنه در مقابل جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله . و در هر دو دوره حضرت به مصاف آنها رفت .

می فرماید : « مالی و لقریش ! والله لقد قاتلتهم کافرین ، ولأقاتلتهم مفتونین ، وانی لصاحبهم بالأمس ، كما أنا صاحبهم الیوم !

والله ماتنقم منّا قریش إلا أن الله اختارنا علیهم ، فادخلناهم فی حیّزنا ، فکانوا كما قال الأوّل :

أدمت لعمري شريك المحض صابحاً وأكلك بالزبد المقشّرة الجُجرا

ونحن وهبناك العلاء ولم تكن علیاً ، وحننا حولك الجردّ و السُمرا^(۱)

ترجمه :

قریش از من چه می خواهد ؟ به خدا سوگند ! هنگامی که کافر بودند با آنها جنگیدم و اکنون که منحرف شده اند ، باز با آنها می جنگم (تا به راه خدا برگردند) . من همان کسی هستم که دیروز (در غزوات اسلامی) در برابر آنان بودم ، همانگونه که امروز نیز در برابر آنان هستم ، (همان بازوی مرد افکن و همان شمشیر ذوالفقار در اختیار من است) . به خدا سوگند ! قریش از ما انتقام نمی گیرد ، جز به خاطر این که خداوند ما را از میان آنان برگزیده است ، ولی (با این

۱ - نهج البلاغه ، خطبه ۳۳ .

حال) ما آنها را در زمزه خویش داخل کردیم ، اما سرانجام همان شد که شاعر گفته است :

(به جان خودم سوگند ، هر صبح از شیر خالص صاف نوشیدی و به قدر کافی از سرشیر و کره و خرماي بدون هسته خوردی ، و از غذاهای لذیذ به طور کامل بهره گرفتی .

وما به تو عظمت بخشیدیم ، در حالی که بزرگ نبودی ! و در اطراف تو با اسب و نیزه ، پاسداری دادیم (و نگهداریت کردیم ، ولی تو قدر این نعمت را نشناختی .)^(۱)

توضیح اینکه :

خطبه فوق در آستانه جنگ جمل ایراد گردید . از آنجا که آتش بیاران معرکه از قبیل عایشه ، طلحه ، زبیر ، و بنی امیه مثل مروان ، ولید و غیره ، همگی از قریش بودند ، حضرت ، قریش قبل از مسلمان شدن ، با قریش بعد از فتح مکه تا آنروز در زمان خلافت ظاهری امام علی علیه السلام را به عنوان یک جریان واحد ارزیابی فرموده است .

با این تفاوت که در زمان نخست صریحاً کافر بودند ، و به قصد مبارزه با اسلام و نابودی پیامبر صلی الله علیه و آله به جنگ آمده بودند ، و قریش بعد از اسلام کفر را در دل نهان داشته ، تظاهر به اسلام نموده است ، و آن ، همان فتنه قریش و بویژه بنی امیه است که در مقابل اسلام ناب

۱ - ترجمه از پیام امام ، آیه الله مکارم ، ج ۲ / ۳۰۵۲

محمدی ﷺ ایستاده بود . حضرت هم خود را نماد همان اسلامی معرفی نموده که در روز نخست ، مقابل جنگ افروزی های آنان ایستاد ، و امروز هم ایستاده است .

در همین فراز به منشأ اصلی انحراف قریش که همان حسادت است ، اشاره می کند . قریش خود را همسان پیامبر ﷺ و حضرت علی ﷺ می دانست . لذا مهتری الهی آنها را بر نمی تافت . در مقابل ، پیامبر ﷺ و حضرت علی با بزرگواری آنها را پذیرفته ، مورد عفو قرار دادند و آنها به برکت اسلام از ناز و نعمت بهره بردند ، لکن قدر آن نعمتها را ندانستند.

۲- شکوه از قریش و همکارانشان :

در جای دیگر ، امیر المؤمنین ﷺ صریحاً شکوه خود را از قریش مطرح می سازد آنجا که می فرماید :

« اللهم إني استعديك على قریش ومن أعانهم ! فإنهم قطعوا رحمي ، وصغروا عظيم منزلتي ، و أجمعوا على منازعتي أمراً هولياً . ثم قالوا : ألا إن في الحق أن تأخذ ، وفي الحق أن تتركه . »^(۱)

« بار خدایا ؟ من در برابر قریش و کسانی که آنها را یاری می دهند ، از تو استعانت می جویم (و شکایت پیش تو می آورم) . آنها پیوند خویشاوندی مرا قطع نمودند ، و مقام و منزلت عظیم مرا کوچک

۱- همان ، خطبه ۱۷۲ .

شمرند ، و برای مبارزه با من در غصب چیزی که حق من بود ، همدست شدند (به این هم قناعت نکردند) ، پس گفتند : بعضی از حقوق را باید گرفت و برخی را رها کرد (و این از حقوقی است که باید رها سازی) .^(۱)

این بخش از خطبه ، ظهور در این معنی دارد که امیر المؤمنین علیه السلام خلافت را حق مسلم و قطعی خود می داند . چون میفرماید « ... امرأ هولی » این معنی با عقیده مذهب امامیه سازگار است ، که امامت و ولایت را امر الهی میداند ، که پیامبر صلی الله علیه و آله در جاهای مختلف از جمله در جریان بیعت غدیر اعلام فرموده است . لذا قریش و همکاران آنها را غاصب آن حق و قاطع رحم و ظالم دانسته ، که شکایت آنها را پیش خدا برده است .

اما ابن ابی الحدید و سایر معتزله کلام حضرت را بر خلاف ظاهر آن ، ناظر به صرف افضلیت حضرت علی علیه السلام دانسته اند . زیرا طبق نظر آنها خلفا غاصب و ظالم نبوده ، بنابراین شکایت از آنها و نسبت قطع رحم و اجماع بر منازعه و امثال آن بی معنی خواهد بود .

۱ - ترجمه متن از کتاب پیام امام ، آیت الله العظمی مکارم ج ۶ / ۴۸۴ .

نکته دیگر ، اینکه شکایت و تظلم امیر المؤمنین علیه السلام فقط از دست قریش نبود ، بلکه همکاران و اعوان آنها را هم شامل شده است . « ومن أعانهم » یقیناً اگر انصار و مهاجرین غیر قریشی و اعراب ، با قریش همکاری نمی کردند ، قریشی ها به تنهایی قادر به غصب خلافت نمی بودند .

نکته سوم درباره جمله آخر این فراز است : « ثم قالوا ألا إنّ فی الحقّ تأخذہ ، وفي الحقّ أن تتركه . »

این جمله در نسخه ها و شروح مختلف به سه گونه آمده است
الف - هر دو کلمه « تأخذہ و تتركه » با تاء مذکر مخاطب است . یعنی آنرا می گیری و آنرا ترک می کنی

ب - هر دو کلمه « نأخذہ و نمنعه یا نتركه » با نون جمع متکلم مع الغیر است . یعنی آنرا می گیریم و آن را ترک می کنیم
ج - کلمه اولی با نون « نأخذہ » یعنی آن را می گیریم .

و دومی با « تا » « أن تتركه » آن را ترک می کنی .

بر اساس نوع جمله های فوق ، شراح نهج البلاغه معانی مختلفی را برای آن نوشته اند .

قول اول: ابن ابی الحدید در معنای آن (بنابر اینکه کلمه اولی با نون و دومی با تاء) می باشد ، نوشته است : « آنان با اخذ حق من به سکوت اکتفا ننموده اند ، بلکه آنرا اخذ نموده و ادعا کرده که حق از آن آنها است ، و اینکه واجب است منازعه در امر خلافت را ترک کنم . ای کاش آنها با اعتراف به اینکه خلافت حقم است ، آنرا می گرفتند ، در آن صورت مصیبت آسانتر و سبکتر می شد . »^(۱)

ابن میثم نیز شبیه این تفسیر را ارائه داده است .

قول دوم: بنابر اینکه هر دو کلمه با « نون » می باشد ، ابن میثم آنرا به عنوان قول دوم و مطابق نسخه رضی می داند ، به این معنی : که مراد این است ، که ما هر طور که بخواهیم در امر خلافت تصرف می کنیم چه آنرا بگیریم چه اینکه ترک کنیم اما شما این حق تصرف را نداری . »^(۲)

قول سوم: بنا بر اینکه دو کلمه با « تا » می باشد . مرحوم مغنیه می نویسد : « این کلام بر اصحاب جمل صدق می کند .

۱ - شرح نهج البلاغه ، ابن ابی الحدید ج ۲ / ۴۷۶ .

۲ - شرح نهج البلاغه ، ابن میثم ، ج ۳ / ۳۳۱ .

زیرا آنها ابتداءً با امیر المؤمنین علیه السلام بیعت نموده ، پس از آن شورش کردند .

بیعت آنها متضمن این اعتراف است ، که خلافت حقّ حضرت علی علیه السلام است ، که نباید کسی با او در آن منازعه کند . اما شورش آنها متضمن این اعتراف است که امام حقی در خلافت ندارد ، و باید از آن کناره گیری کند . و این همان تهافت و تناقض است .^(۱)

قول چهارم : بنابر اینکه هر دو جمله با تاء آمده باشد ، آیت الله مکارم در تفسیر آن جمله نوشته اند :

(به این معنی هم اکتفا نکردند) پس گفتند : بعضی از حقوق را باید گرفت و پاره ای را رها کرد و این از حقوقی است که باید رها سازی)^(۲)

ظاهراً این تفسیر، به خاطر وجود کلمه « فی الحق » می باشد . که به نظر ایشان « فی » به معنای « من » تبعیضیه است . یعنی بعضی از حقوق را باید بگیری نه همه آنها را . اما این تفسیر خلاف ظاهر است

۱ - شرح نهج البلاغه ، محمد جواد مغنیه ج ۵ / ۴۶۹

۲ - پیام امام ج ۶ / ۴۸۸ .

قول پنجم : نظریه علامه شیخ محمد تقی شوشتری است ، که نوشته است : « به هر حال صواب این است که « نأخذہ » در هردو عبارت با نون باشد، و « تترکه » و « تمنعه » هردو با « تاء » میباید . و مراد این است که قریش متکبرانہ در مقابل حجّت حضرت علی علیه السلام گفته اند : اینکه ما خلافت را اخذ کنیم ، حقّ است . أمّا ترک و منع تو از خلافت هم حق است . وشاهد قول ما روایت ثقفی و ابن قتیبه است . ^(۱) »

قول ششم : معنای دیگری به نظر می رسد که در هیچ کدام از شروح آنرا ندیده ام ، و آن این است که مقصود از حق در هر دو جمله به معنی قدرت و زور است . و این نظریه بر اساس همان ضرب المثل معروف است که می گوید : « الحقّ لمن غلب » حق از آن غالب است . و در هر دو جمله هر دو کلمه با « تاء » می باشد . پس معنای « بالحقّ ان تأخذہ » این میشود ، که زبان حال قریش این بود که اگر بخواهی خلافت را ببری باید زور و قدرت داشته باشی ، و اِلّا آنرا به تو نمی دهیم ، و حالا که تو زور نداری و ما قدرت داریم ، پس با سلاح زور ترا از خلافت بر کنار می کنیم . « وبالحقّ ان تترکه » و یا « تُمنعه » که در روایت دیگری آمده است ، اشاره به این معنی دارد .

۱ - بهج الصباغه في شرح نهج البلاغه ج ۴ / ۴۴۵ .

شاهد این تفسیر روایت ثقفی و ابن قتیبہ است کہ کلام حضرت را اینگونه نقل کرده اند : « ثم قالوا : هلم فبايع وآلآ جاهدناك ، فبايعت مستكراً ، و صبرت محتسباً . فقال قاتلهم : يا بابت ابى طالب إنك على هذا الامر لحريص ، فقلت : أنتم أحرص منى و ابعد ...

ثم قالوا : ألا إن في الحق أن تأخذه و في الحق أن تمنعه ، فاصبر كمدماً متوخماً . اومت متأسفاً . فنطرت فاذا ليس معى رافد ولا ذابّ ولا مساعد آلا اهل بيتى ... » .^(۱)

شاهد ما كلمه « بايع وآلآ جاهدناك » مى باشد . يعنى چون ما زور داريم و مى توانيم با تو جنگ كنيم پس بايد بيعت كنى و خلافت را رها كنى !

ترجمه : روايت ثقفى و ابن قتیبه : « آنگاه (طرفداران خليفه) گفتند : بيا بيعت كن ، وآلآ با تو مى جنگيم . پس من به اكراه بيعت كردم و براى تقرب به خدا صبر نمودم . قائلى از آنها گفت : اى پسر ابى طالب تو براى خلافت خيلى حريصى ! به آنها گفتم : شما حريص تر هستيد چون سزاوار خلافت نيستيد (واز آن دور هستيد) ...

۱- بهج الصباغة في شرح نهج البلاغه ، محمد تقى التستري ج ۴ / ۴۳۰ .

سپس گفتند : وبا منطق حق است که باید آنرا بگیری وبا منطق حق که از آن منع می شوی ، پس به حالت حزن و ناخشنودی صبر کن ، و یا با تأسف بمیر . پس من نگریستم و دیدم پشتیبان و یآوری غیر از اهل بیتم ندارم»

۳- شکوه از قریش و نبودن یار ویاور :

درفراز دیگری ، حضرت علی علیه السلام ضمن شکوه نمودن از ظلم و تعدی قریش بر حقوق شرعی آن حضرت ، به نبودن یار ویاور اشاره فرموده ، و علت صبر و سکوت را همان فقدان یاور دانسته است .

« اللهم اني استعديك على قریش ومن أعانهم ، فانهم قد قطعوا رحمي و أكفؤوا إنائي ، وأجمعوا على منازعتي حقاً كنت أولى به من غيري ، وقالوا : ألا إن في الحق أن تأخذه ، وفي الحق أن تمنعه ، فاصبر مغموماً ، او متأسفاً . فنظرت فإذا ليس لي رافد ولا ذاب ولا مساعد ، إلا أهل بيتي ، فضننت بهم عن المنية ، فاغضيت على القذى ، وجرعت ريقی على الشجا ، وصبرت من كظم الغيظ على أمر من العلقم ، وآلم للقلب من وخز الشفار .

قال الشریف رضی اللہ عنہ ، وقد مضی معنی هذا الکلام فی اثناء
خطبة متقدّمه ، إلّا أنّی ذکرته ها هنا لاختلاف الروایتین ^(۱)

ترجمه :

« خداوندا من از قریش و کسانی که آنها را یاری کردند (تا
خلافت را از مسیر اصلی منحرف سازند) به تو شکایت می آورم ،
آنها پیوند خویشاوندیم را قطع کردند ، و پیمانانه حَقِّم را واژگون
ساختند ، و همگی برای مبارزه با من در مورد حَقِّی که که از
همه به آن سزاوارتر بودم ، همدست شدند ، و گفتند : ای علی !
باید پاره ای از حقوق را بگیری و پاره ای دیگر را باید از آن
محروم شوی (وحق خلافت از نوع دوم است) .

اکنون یا با غم واندوه بساز یا با تأسف بمیر! من نگاه کردم (و
جوانب کار را بررسی نمودم) ، دیدم نه پشتیبانی دارم ونه
مدافعی ونه یآوری جز اهل بیتم که راضی نبودم جانشان را به
خطر بیفکنم ، لذا چشمان پر از خاشاک خود را بر هم نهادم ،
وهمچون کسی که استخوان در گلویش گیر کرده است ، آب
دهان فرو بردم ، و با خویشان داری و فرو بردن خشم در برابر

۱ - همان ، خطبه ۲۱۷ .

چیزی که از حنظل تلخ تر واز تیزی تیغ و خنجر بر قلب دردناکتر بود ، شکیبائی کردم !

سید رضی «ره» پس از پایان این خطبه می گوید : بخشی از این گفتار در اثنای خطبه (های) پیشین گذشت ، ولی من آنرا بار دیگر در اینجا آوردم ، زیرا این دو روایت باهم ، (از جهاتی) متفاوت بودند .^(۱)

فراز اول این خطبه در خطبه ۱۷۲ آمد و مضمون آن شکایت از قریش ، ظلمها ، جفاکاری های آنها نسبت به حضرت است . در فراز دیگر آن خطبه اشاره ای به علت صبر وعدم قیام مسلحانه در برابر غاصبان دارد که خلاصه آن ، نبودن یار ویاور است .

البته اهل بیت خود را استثنا می کنند و می فرماید: « آلا اهل بیته » ظاهراً اهل بیت آن حضرت در آن زمان ، کسانی جز همسر او حضرت فاطمه علیها السلام و فرزندانش ، امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام نبودند .

معلوم است که اگر در آن شرایط امیرالمؤمنین علیه السلام قیام مسلحانه می کرد ، هم او به شهادت می رسید وهم اهل بیته .

۱ - پیام امام ، آیت الله مکارم ج ۸ / ۲۷۵ .

در آن صورت حجتهای الهی از بین می رفت ، واصل اسلام در معرض خطر نابودی قطعی قرار می گرفت . اما از آنجا که رسالت اصلی امیر المؤمنین علیه السلام حفظ اسلام بود ، امکان نداشت که امیر المؤمنین علیه السلام با کشته شدن خود و اهل بیتش در حفظ آن رسالت کوتاهی کند .

سئوالی که اینجا مطرح است ، این است که در شرایط بعد از سقیفه اگر چه یاران معتدّ به نداشت ، امّا در حدّ ، سه ، چهار نفر از قبیل سلمان ، ابذر ، مقداد و عمّار ، حدّ اقل بودند . چرا حضرت آنها را هم در کنار اهل بیت علیهم السلام استثنا نفرمود !

در جواب ، به دو وجه می توان اشاره کرد :

الف - آن عده معدود مجازاً و عرفاً جزء اهل بیت او بحساب می آمدند ، همان طوری که پیامبر صلی الله علیه و آله درباره سلمان فارسی فرمود : « سلمان منّا اهل بیت » . بنابراین آن معدود یاران هم استثنا شدند .

ب - با کشته شدن آن یاران ، اساس دین در معرض خطر قرار نمی گرفت بر خلاف اهل بیت آن حضرت ، و چون مقصود از استثنا ، نجات دادن آنها از مرگ بود ، « فضنت بهم عن المنیة » ، تا اسلام محفوظ بماند ، از این جهت آن معدود یاران را استثنا نفرمود .

۴ - مقایسه امیرالمؤمنین علیه السلام و سایر بنی هاشم با قریشیانی که

به خلافت رسیدند .

حضرت در این فراز از نامه نهم از نامه های نهج البلاغه ، ضمن برشمردن توطئه های قریش علیه پیامبر صلی الله علیه و آله ، به سوابق خود و بنی هاشم اشاره دارد و مقایسه ای مابین آنها و قریش قدرت طلب می نماید .

« فأراد قومنا قتل نبینا ، و اجتياح اصلنا ، وهموا بنا الهموم و فعلوا بنا الافاعيل ، ومنعونا العذب ، وأحلسونا الخوف ، و اضطرونا الى جبل وعرٍ ، و اوقدوا لنا نار الحرب ، فعزم الله لنا على الذبّ عن حوزته ، والرّمی من وراء حرمة . مؤمننا یبغی بذلك الاجر ، و کافرنا یحامي عن الاصل ، و من اسلم من قریش خلوّ ما نحن فيه بحلف یمنعه ، او عشیره تقوم دونه ، فهو من القتل بمكان أمن .

وكان رسول الله صلی الله علیه و آله - اذا أحمرّ البأس واحجم الناس ، قدّم اهل بيته فوقی بهم أصحابه حرّ السیوف و الاسنة ، فقتل عبیده بن الحارث يوم بدر ، و قتل حمزة يوم احد ، و قتل جعفر يوم مؤتة . وأراد من لو شئت ذكرت اسمه مثل الذي ارادوا من الشهادة ، ولكن آجالهم عجلت ، و منيته أجلت . فیا عجباً للدّهر ! إذ صرت یقرن بی من لم یسعّ بقدمی ، و لم تكن له کسابقتی التّی لا یدلی أحد بمثلها ، ألا أن یدعی مدّعٍ ما لا اعرفه ، ولا اظنّ الله يعرفه . والحمد لله على كل حال .^(۱)

ترجمه :

« قبيله ما (قريش) خواستند پیامبرمان ﷺ را بقتل برسانند (که در رأس آنها ابوسفیان پدر معاویه بود) ، و ما را ریشه کن کنند . آنها تصمیم های خطرناکی درباره ما گرفتند ، و هر چه می توانستند درباره ما بدی کردند . ما را از نوشیدن آب گوارا بازداشتند ، و با ترس و وحشت قرین ساختند . ما را مجبور کردند که به کوهی سنگلاخ (اشاره به شعب علی و محاصره بنی هاشم از سال هفتم تا دهم بعثت) و صعب العبور پناه بریم ، و آتش جنگ را بر ضد ما برافروختند . (هنگامی که دشمنان اسلام با تمام قوا بپا خاستند) ، خداوند اراده نمود که بوسیله ما از شریعتش دفاع کند. با دفاع ما شر آنها را از حریم اسلام باز دارد . (در این هنگام جمعیت ما بنی هاشم به دو گروه تقسیم شده بودند ، گروهی ایمان آورده و گروهی هنوز به صف مؤمنان نپیوسته بودند ، ولی همه از اسلام دفاع می کردند) مؤمنان با این کار خواستار ثواب و اجر الهی بودند و کافران ما (که هنوز اسلام را نپذیرفته بودند) به خاطر دفاع از اصل و ریشه خود و خویشاوندی پیغمبر ﷺ دفاع می کردند . اما سایر افراد قریش (غیر از خاندان ما) که اسلام آوردند از این ناراحتی ها برکنار بودند ، یا به این عنوان که با قبائلی پیمان (دفاعی) داشتند ،

که از آنها دفاع کنند ، و یا عشیره ای داشتند (که ایمان نیاورده بودند) و از آنها حمایت می کردند . از این رو جان آنها در امان بود . هرگاه آتش جنگ شعله ور میشد و دشمنان حمله می کردند ، و مردم از مقابله با آنان کوتاهی می کردند ، رسول الله ﷺ اهل بیت خود را پیشاپیش لشکر قرار می داد و بدینوسیله اصحابش را از آتش شمشیرها و نیزه ها مصون می داشت ، عبیده بن حارث در روز بدر شهید شد ، و حمزه در روز احد ، و جعفر در مؤته . کسی را هم سراغ دارم که اگر بخواهم میتوانم نامش را ببرم که دوست داشت همانند آنان شهادت نصیبش شود ، ولی اجل آن گروه (عبیده بن حارث و حمزه و جعفر) بسر رسیده بود و مرگ او به تأخیر افتاد .

شگفتا از این روزگار که مرا همسنگ کسانی قرار می دهد که هرگز چون من برای اسلام تلاش نکرده اند ، و سابقه درخشانی چون من ندارند ، همان سوابقی که هیچ کس به مثل آن دسترسی پیدا نکرده است مگر اینکه کسی ادعای فضیلتی برای آنها کند من از آن آگاه نیستم و گمان نمی کنم خدا هم از آن

آگاه باشد (زیرا اصلاً چنین چیزی وجود ندارد تا خدا از آن آگاه باشد) و خدا را در هر دو حال شکر می گویم .^(۱)

فرازهای فوق بخشی از نامه امیر المؤمنان علیه السلام است ، که در جواب نامه معاویه نگاشته شده بود. معاویه در آستانه جنگ صفین به بهانه مطالبه خون عثمان نامه ای به حضرت نوشت . در آن نامه جسارت ها و تهمت هائی به حضرت زده بود . حضرت را به حسادت نسبت به خلفا متهم ساخته ، و آنها را به خاطر سوابق و فضائل موهوم افضل دانسته ، و خون عثمان را گردن آن حضرت انداخته است .

حضرت برای پاسخگوئی به یاوه گوئی های معاویه ، به پیشتازی بنی هاشم در نصرت و یاری اسلام قبل از هجرت و بعد از هجرت اشاره فرموده است . آن زمان که به خاطر یاری پیامبر صلی الله علیه و آله ، بنی هاشم یکتنه درمقابل کل قریش ایستاده بودند . درحالیکه جمع قلیلی از قریشیان که اظهار اسلام کرده بودند ، امثال ابوبکر ، عمر و عثمان در مکه به برکت عشیره های خود در ناز و نعمت بودند ، تنها بنی هاشم بودند ، که در شعب علی علیه السلام به مدت سه سال در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله محاصره همه

۱ - ترجمه متن با استفاده از پیام امام ج / ۹ می باشد.

جانبه شده بودند . بعد از هجرت هم در جنگها به هنگامه یورش دشمنان ، پیامبر ﷺ خویشاوندان خود را به میدان شهادت می فرستاد . از قبیل : عبیده بن الحارث پسر عموی پیامبر ﷺ که در بدر شهید شد ، و حمزه عموی پیامبر ﷺ که در احد و جعفر پسر عموی پیامبر ﷺ که در مؤته به شهادت رسیدند . و مقصود حضرت از آن کسی که آرزوی شهادت داشت ، خود حضرت بود که در همه میدان ها پهلوان نبرد بود .

در پایان آن فراز ، به عنوان شکوه از روزگار می پردازد ، که کسانی فضیلتی نداشتند ، اما توسط مردم بی وفای آن روزگار جلو انداخته شدند ، و با آن حضرت مقایسه می شدند .

در واقع ، حضرت به طور غیر مستقیم زبان شکوه را متوجه قریشیان ساخته است . که قبل از هجرت و بعد از هجرت و حتی بعد از وفات پیامبر ﷺ غالباً در جبهه کفر و نفاق بودند ، و برای نابودی و تضعیف خویشاوندان پیامبر ﷺ سر از پا نمی شناختند . بنابراین مقصود حضرت از کسانی که همانند او سابقه ایشان نداشتند ، خلفای سه گانه است ، نه معاویه . زیرا معلوم است که معاویه سابقه ای جز دشمنی با اسلام نداشت .

این فراز از کلام حضرت ، « فیا عجباً اذ صرت یقرن بی من لم یسع بقدمی ، و لم کن له کسابقتی التّی لا یدلی احد بمثلها » ، همانند کلام دیگر آنحضرت در خطبه شفشقیه است . آنجا که درباره اصحاب شورای عمری می فرماید : « متی اعترض الرّیب فیّ مع الأوّل منهم حتّی صرت أقرن الی هذه النظائر » ، « چه زمانی در مورد مقایسه من با خلیفه اول و برتری من بر او شک و تردید واقع شد ، تا بخواهند مرا قرین این اشخاص (اعضای شورای معروف عمر برای خلافت بعد از او) قرار دهند » .

و در جمله « آلا ان یدعی مدّع ما لا أعرفه ، و لا أظنّ الله یعرفه » اشاره دارد به اینکه فضائی که برای خلفا نقل شده ، ساختگی است ، و واقعیت ندارد . نه تنها آنحضرت به آنها علم ندارد ، بلکه خدا هم آنها را نمیداند . زیرا واقعیت ندارد . و علم خدا به چیزی که واقعیت ندارد تعلق نمی گیرد .

این معنا همانند مفاد این آیه است : « وَیَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَتُؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَتَنْبِئُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ » (۱)

« بگو آیا خدا را به چیزی خبر می دهید که در آسمانها و زمین خبر ندارد؟ » .

۵ - تأکید امیرالمؤمنین علیه السلام بر گمراهی و غاصب بودن قریش :
در نامه ۳۶ نهج البلاغه آمده است :

«...فدع عنك قريشاً وتركا ضهم في الضلال، وتجوالمهم في الشقاق ،
وجماحهم في التيه ، فانهم قد أجمعوا على حربي كاجماعهم على
حرب رسول الله - صلى الله عليه و آله وسلم - فجزت قريشا عني
الجوازي ! فقد قطعوا رحمي ، و سلبوني سلطان ابن امي . » ^(۱)

ترجمه :

« ... (اما آنچه درباره مخالفت های قریش با من گفته ای)
قریش را با آن همه تلاشی که برای گمراهی و جولانی که در
دشمنی و اختلاف و سرگردانی در بیابان ضلالت داشتند ، رها کن .
آنها با یکدیگر در نبرد با من همدست شدند همانگونه که پیش از
من در مبارزه با رسول خدا صلی الله علیه و آله متحد گشته بودند . خدا قریش
را به کیفر اعمالشان برساند . آنها پیوند خویشاوندی را با من
بریدند و خلافت فرزند مادرم (پیامبر) را از من سلب کردند . » .

۱ - همان، نامه ۳۶ .

فراز مذکور بخشی از نامه امیر المؤمنین علیه السلام به برادرش عقیل است. عقیل در طریق مکه جهت ادای عمره راه می رفت، که خبر به او رسید، معاویه بعد از جنگ صفین لشکری را به فرماندهی ضحاک بن قیس برای یورش به سوی کوفه فرستاد، و از این خبر نگران شده بود، از طرف دیگر عبدالله بن سعد بن ابی سرح (مرتد و برادر رضاعی عثمان) به اتفاق چهل نفر از جوانان قریش را دید که بسوی معاویه می رفتند. وی با آنها به خاطر آن اقدامشان درگیری لفظی پیدا کرد. عقیل برای استفسار از نتیجه تهاجم ضحاک بن قیس و دادن اطلاع درمورد سواران قریشی، نامه ای را به امیر المؤمنین علیه السلام نگاشت. حضرت هم نامه ای در جواب اونوشت و عاقبت درهم شکسته شدن مهاجمین شامی را برای رفع نگرانی برادر، در آن نامه توضیح داد، و در پایان به قریش و کار شکنیهایی آنان اشاره فرمود.

این فراز مربوط به قریش است.

حضرت ضمن اشاره به ضلالت و گمراهی عمیق قریش و دشمنی های دیرینه آنان در مقابل پیامبر صلی الله علیه و آله، و ادامه آن دشمنیها مثل جنگ با امیر المؤمنین علیه السلام، بر آنها نفرین می فرستد و تأکید می کند، که آنها وظیفه خویشاوندی نسبت به اهل بیت علیهم السلام و شخص حضرت را، زیر پا گذاشته و مقام خلافت

را که حق پیامبر ﷺ بود، که بطور طبیعی به حضرت می رسید ، غصب کرده اند .

از آن غصب و دست اندازی اینگونه تعبیر فرمود : « وسلبونی سلطان ابن امی »

اما وجه اینکه پیامبر ﷺ به عنوان پسر مادر حضرت علی علیه السلام معرفی شده است ، با اینکه مادر حضرت پیامبر ﷺ آمنه بنت وهب بود ، و مادر حضرت علی علیه السلام فاطمه بنت اسد ، چیست ؟

در این زمینه چند وجه قابل ذکر است :

الف - از آنجا که مقام و منزلت حضرت علی علیه السلام نسبت به پیامبر ﷺ جنبه برادری است از یک سو ، همانگونه که در موقع بستن عقد اخوت بین مهاجرین و انصار ، هنگامی که کسی را به عنوان برادر با حضرت علی علیه السلام تعیین فرمود ، به حضرت علی فرمود : « ترکتک لنفسی » ^(۱) ، یعنی ترا برای برادری خود نگه داشتیم .

۱ - مسند ابی یعلی - منتخب کنز العمال ۵ / ۴۵ ، کتاب فضائل ، احمد بن حنبل ، تذکره الخواص / ۲۰ و ...

این معنی هم در حدیث « یوم الدار » آن زمان که حضرت علی علیه السلام فقط سیزده سال داشت وارد شد .

واز طرف دیگر طبق حدیث منزلت ، جایگاه علی علیه السلام نسبت به پیامبر همانند جایگاه هارون نسبت به موسی علیه السلام بود . و از آنجا که وقتی موسی علیه السلام به کوه طور رفت . و هارون در میان بنی اسرائیل به عنوان خلیفه ماند، وبا جریان سامری مواجه شد ، و غضب حضرت موسی علیه السلام بر انگیزته شد ، هارون گفت : « یا ابن امّ إن القوم استضعفونی . » ^(۱)

یعنی : ای پسر مادرم ! آن قوم مرا به استضعاف کشیدند ...

به این مناسبت ، حضرت علی علیه السلام از سلطه دینی پیامبر صلی الله علیه و آله که به حضرت علی علیه السلام رسیده بود، « سلطان ابن امّی » تعبیر فرموده است .

ب - حضرت عبدالله پدر پیامبر صلی الله علیه و آله ، و حضرت ابی طالب پدر حضرت علی علیه السلام برادر بودند از یک پدر و یک مادر ، و ما در آندو فاطمه بنت عمرو بن عمران مخزومی بود . در حالیکه مادران عموهای دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله به استثنای زبیر از مادران مختلف بودند . بنابراین علقه پدر پیامبر صلی الله علیه و آله و پدر علی علیه السلام به شکل

برادری مضاعف بود . و همین نسبت به فرزندان آنها یعنی پیامبر ﷺ و علی علیه السلام عرفاً قابل سرایت است . به این لحاظ حضرت علی علیه السلام پیامبر ﷺ را پسر مادر خود معرفی نموده است .

ج - از آنجا که کفالت پیامبر ﷺ بعد مرگ پدرش عبدالله در دوران جنینی و مادرش آمنه در شش سالگی ، به عهده جدش عبدالمطلب بود . و پس از مرگ عبدالمطلب کفالت آن حضرت در هشت سالگی به عمویش ابی طالب منتقل گردید ، و عملاً در خانه عمویش با مهربانی فاطمه بنت اسد مادر حضرت علی علیه السلام بزرگ شد ، و حضرت به فاطمه بنت اسد به عنوان مادر خطاب می کرد ، و او را به عنوان مادر دوم بعد از آمنه پذیرفته بود ، از این جهت ، پیامبر ﷺ عنوان برادر حضرت علی علیه السلام داشت .

از جمله موقع درگذشت فاطمه بنت اسد ، پیامبر اکرم ﷺ بر بالین او موقع احتضار وی فرمود : « رحمك الله يا امي ، كنت امي بعد امي » یعنی : « ای مادرم ! خداوند ترا رحمت کند تو بعد از مادرم (آمنه) برای من مادر بودی . » وبعد از دفن او فرمود :

« الله الذي يحيي و يميت و هو حي لا يموت ، اغفر لامي فاطمه بنت اسد ، و لقتها حجتها ، ووسع عليها مدخلها بحق نبيك والانبياء الذين من قبلي ، فأنتك ارحم الراحمين »^(۱)

یعنی : ... ای خداوندی که زنده میکند و می میراند و او زنده است ! مادرم فاطمه را بیمارز و حجت او را به او تلقین فرما ، مدخل (موقع ورود به عالم برزخ) او را گشایش ده ، به حق پیامبرت و پیامبران قبل از من ، که تو ارحم الراحمین هستی .

۶- شکوه از غصب حق حضرت از زمان وفات پیامبر ﷺ تا زمان خود .

« فوالله ما زلت مدفوعاً عن حقي ، مستأثراً عليّ ، منذ قبض الله نبيّه صلى الله عليه وسلم حتى يوم الناس هذا . »^(۲)

ترجمه : « پس ، سوگند به خدا ! من همواره از حق خویش محروم بوده ام ، و از هنگام وفات پیامبر ﷺ تا امروز حق مرا از من بازداشته و به دیگری اختصاص داده اند . »

۱ - المعجم الاوسط ، طبرانی - ۳۵۶ - ۳۵۷ - المستدرک علی الصحیحین ، حاکم

نیشابوری ج ۳ / ۱۰۸ .

۲ - نهج البلاغه / خطبه ۶ .

شأن صدور کلام فوق این بود ، که وقتی طلحه و زبیر بیعت خود را نقض کرده و به قصد شورش راهی بصره شدند ، به امیر المؤمنین علیه السلام پیشنهاد شد که آن دو را تعقیب نکند . اما حضرت آن پیشنهاد را رد کرد ، و لزوم تعقیب آنها را به کمک یاران مطیع و همراه تأکید ، و در پایان به مظلومیت تاریخی خود اشاره فرمود . به این مضمون که من همواره مظلوم بوده ام ، مخصوصاً از وقتی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رحلت فرمود . خلافت را غصب کردند . و تا امروز که به قدرت و خلافت ظاهری رسیده ام ، همچنان مظلوم هستم .

یقیناً در رأس ظالمان آن حضرت ، قریش بودند . اما در اینجا به اسم غاصبان و ظالمان تصریح نفرمود .

در جاهای دیگر با تصریح و یا تلویح همان مطلب را مورد تأکید قرار دادند .

از جمله فرمودند :

الف - «اللهم أجز قريشاً فانها منعتني حقي وغصبتني امري»^(۱)

« خداوندا ! قریش را رسوا کن زیرا آنها حق مرا دریغ داشتند و خلافت مرا غصب کردند » .

۱ - شرح نهج البلاغه ، ابن ابی الحدید ، ج ۲ / ۴۷۶ ، ذیل خطبه ۱۷۲ .

ب - « فجزی قریشاً عتی الجوازی فانهم ظلمونی حقی واغتصبونی سلطان ابن امی . »^(۱)

« خداوند جزای قریش را درباره من بدهد ، چرا که آنها حقّ مرا به ظلم گرفتند ، و حکومت فرزند مادرم (پیغمبر اکرم ﷺ) را غصب کردند .

ج - ونیز وقتی شنید ، شخصی فریاد می زند : « أنا مظلوم ! »
امام فرمود : « هلم فلنصرخ معاً فانی ما زلت مظلوماً . »^(۲)
« بیا هر دو با هم فریاد بزنیم ، چرا که من نیز همیشه مظلوم بوده ام . »

د - ونیز در خطبه شفشقیه می فرماید : « وانه لیعلم أن محلی منها محل القطب من الریحی »^(۳)

« او ، (خلیفه اول) به خوبی می دانست که جایگاه من در خلافت ، همچون جایگاه محور سنگ آسیاب است (که بدون آن هرگز گردش نمی کند) .

ه - و در همان خطبه می فرماید : « أری تراثی نهياً . »^(۴)

۱ - همان .

۲ - همان .

۳ - همان

۴ - همان

« با چشم خود می دیدم میراث من به غارت می رود.»

و در جای دیگر فرمود: « أصغیا بانائنا وحملا الناس علی رقابنا . »^(۱)

جام (حق) ما را آندو (ابوبکر و عمر) کج کردند و مردم را بر گردن ما بار کردند (یعنی : ما اهل بیت علیهم السلام تابع شده و زیر فشار مردم قرار گرفتیم .)

ز - و نیز فرمود : « إن لنا حقاً إن نعطه نأخذہ وإن نمنعه نرکب اعجاز الابل وإن طال السرى »^(۲)

ح - و در حکمت ۲۲ نهج البلاغه شبیه این معنا آمده است .

« لنا حقّ ، فإن أعطیناه ، وآلا رکبنا أعجاز الابل ، وإن طال السرى . »

« ما را حقی است ، اگر به ما داده شود ، وگرنه بر پشت شتران سوار شویم و برای گرفتن آن برانیم هر چند راه رفتن ما در شب به طول انجامد . »

ط - و نیز فرمود « ما زلت مستأثراً علی مدعوفاً عما استحقه و استوجبه »^(۳)

۱- همان

۲- همان .

۳- همان .

« من همواره مظلوم بوده و دیگران بر من برتری داده شدند
 و از آنچه آنرا استحقاق دارم و سزاوار آن هستم بر کنار شده ام. »

ابن ابی الحدید و توجیه خلاف ظاهر او

درباره نصوص مظلومیت امیر المؤمنین علیه السلام

ابن ابی الحدید پس از نقل نصوص مذکور ، که همگی حاکی
 از مظلومیت امیر المؤمنین علیه السلام و ظالم بودن قریش و خلفا می
 باشد ، بر خلاف ظاهر ، بلکه برخلاف صریح آنها ، نصوص را به
 تأویل برده است .

وی می نویسد : « اصحاب ما (معتزله) نصوص مزبور را بر این
 معنی حمل می کنند ، که مراد حضرت علی علیه السلام از حق ، مسأله
 افضلیت و سزاوار بودن او نسبت به خلفا در مورد خلافت است .
 و این تفسیر حق و صواب است . زیرا حمل نمودن نصوص بر
 اینکه حضرت بر اساس نص استحقاق خلافت را داشته است ،
 موجب تفکیر و تفسیق بزرگان مهاجران و انصار می گردد . لیکن
 امامیه وزیدیه آن نصوص را بر ظاهر خود حمل نموده اند ، و از
 این جهت بر مرکب چموشی سوار شده اند . اما به جانم سوگند
 که آن الفاظ توهم ، بلکه ظن غالب را به همان معنای ظاهری که
 آن قوم گفته اند ، ایجاد می کند . لیکن تأمل در احوال ، موجب

بطلان آن گمان می گردد . و آن توهم را می زداید . پس لازم است ، که در تفسیر آن الفاظ ، همانند تفسیر آیات متشابه برخورد کرد . مثلاً آیات متشابهی که حمل معنای ظاهری آنها بر خداوند سبحان جایز نیست (از قبیل ید الله فوق ایدیهم) ، ما به ظاهر آن آیات عمل نمی کنیم و بر ظاهر آن اعتماد نمی ورزیم . زیرا ما وقتی ادله عقلی را مورد ملاحظه قرار دهیم ، مقتضای آن ادله عدول از ظاهر الفاظ است ، و حمل آن بر تأویلات مناسب که در کتب ذکر شده است .^(۱)

پاسخ نظریه شارح معتزلی :

شارحان شیعی نهج البلاغه پاسخ های محکمی به توجیحات بارده معتزلی داده اند .

خلاصه این پاسخها این است :

حمل نصوص شرعی بر خلاف ظاهر آنها ، در صورتی روا و جایز است ، که اولاً در معنای الفاظ اجمال و تشابه باشد ، و معنای ظاهر و صریحی نداشته باشد ، لذا به آنها آیات یا نصوص متشابه گفته شده است .

وثانیاً : ادله قطعی عقلی یا شرعی دلالت بکند که حمل الفاظ بر معانی ظاهر آن باطل و محال باشد . مثل حمل آیه « ید الله فوق ایدیهم » بر اینکه خداوند دستی مثل انسانها داشته باشد . زیرا داشتن دست لازمه اش قول به تجسیم خدا و آن محال است . لذا باید آیه را بر قدرت خدا حمل نمود .

اما نصوصی که از امیر المؤمنین علیه السلام درباره مظلومیتش و غصب حقش رسیده ، آن قدر صریح و حداقل ظاهر است که هیچگونه اجمال و تشابهی در آن پیدا نمی شود ، بنابراین شرط اول صحت حمل بر معنای غیر ظاهر وجود ندارد .

مضافاً بر آن ، حمل آن الفاظ بر معانی ظاهره هیچگونه استحاله و بطلانی ندارد . زیرا نه با ادله عقلی و نه شرعی محال بودن آن حمل ثابت نشده است . آری اگر کسی درباره صحابه یا خلفا قائل به عصمت باشد ، دلیل شرعی اقتضای حمل بر خلاف ظاهر می کند . زیرا حمل الفاظ بر ظاهر و بلکه صریح آنها موجب قول به کفر و یا فسق غاصبان خلافت می گردد ، و این با عصمت (در صورت اثبات) آنها سازگار نیست .

اما درباره عصمت صحابه و حتی خلفا هیچکس از امت اسلام قائل به عصمت نیست ، مخصوصاً خود معتزله که معتقدند ، فقط

برای حضرت علی علیه السلام عصمت ثابت است. اشاعره که برای هیچکس قائل به عصمت نیستند.

بنابراین حالا که صحابه و خلفا معصوم نیستند، امکان کافر شدن یا ارتکاب فسق برای آنها محال نیست. و وقتی که محال نباشد، به چه دلیل باید مرتکب خلاف ظاهر در تفسیر نصوص مورد بحث شد؟!

در اینجا مناسب است فراهائی از جواب علامه شوشتری به شارح معتزلی نقل شود. وی می نویسد:

« کبرای استدلال در مورد اقتضای ادله عقلی بر عدول از ظاهر آیات متشابهات درست است. مانند آیه « ید الله فوق ایدیهم »^(۱). لیکن کلام در این است، که آیا سخنان حضرت درباره ظلم خلفای پیشین می تواند صغرای آن کبری باشد؟

از کجا معلوم است که این سخنان همانند آیات محکمت نباشد، مثل آیاتی که در آنها شریک قرار دادن بتها برای خدا و مقرب بودن آنها انکار شده است؟

معزالدوله دیلمی به شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه، گفت: چرا نمی توان بین امیرالمؤمنین علیه السلام و خلفای سه گانه جمع نمود؟

شیخ صدوق در جواب فرمود: همانگونه که نمی توان بین خدا و بتها جمع کرد.^(۱)

چگونه می توان این سخن حضرت را تأویل کرد آنجا که می فرماید:

« و الذي فلق الحبه وبرأ النسمة لقد عهد النبي ﷺ الي أن الامّة ستغدر بك من بعدي .^(۲) »

دسته دیگر از محکّمات آیات الهی آتی است که دلالت بر تقدّم حضرت می کند، و خداوند در آنها به حکم عقل ارشاد فرموده است، مانند این آیه:

« قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ^(۳) »

و ایسه « أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِي فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ^(۱) . »

۱ - قاضی نور الله شوشتری، مجالس المؤمنین، ص ۱۹۷، مجلس ۵، ومقصود از پادشاه رکن الدوله است نه معزالدوله .

۲ - شیخ مفید، الجمل / ۹۱ - حاکم نیشابوری، المستدرک / ۳ / ۱۴۰ - ۱۴۲ ترجمه حدیث: « پیامبر (ص) به من فرمود که امت بعد از من به تو خیانت خواهد کرد . »

۳ - زمر / ۹ - یعنی: « بگو: آیا کسانی که می دانند با کسانی که نمی دانند یکسانند؟! »

« آیا کسی که هدایت به سوی حق می کند برای پیروی شایسته تر است ، یا آن کس که هدایت نمی شود مگر هدایتش کنند ؟ شما را چه میشود چگونه داوری می کنید ؟

و نیز آیه « أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَّا يَسْتَوُونَ »^(۲)

(یقیناً آیات مزبور تأویل پذیر نیست و دلالت بر تقدم حضرت علي عليه السلام می کند زیرا حضرت عالم است و مؤمن ، و دیگران یا مشکل علم دارند یا مشکل ایمان) .

یقیناً حضرت علي عليه السلام به اجماع مسلمین مؤمن است ، ولي سومین آنها (عثمان) موقع کشته شدن به اجماع مسلمین فاسق بوده است . اما امویان و اتباع آنها که اصلاً از مسلمین نبودند ، پس چگونه می توان آنها را بر حضرت مقدم دانست و یا آنها را مساوی دانست ؟

خلاصه کلام این است ، که جمع بین خلفای سه گانه و بین حضرت علي عليه السلام آنگونه که عامه منسوب به سنت ، ادعا میکنند ،

۱ - یونس / ۳۵ ترجمه : ایا کسی که مؤمن بوده با کسی که فاسق می باشد یکسان است ؟ آندو با یکدیگر یکسان نیستند . «

۲ - سجده / ۱۸ - آیا کسی که با ایمان بوده همچون کسی است که فاسق بوده ؟ (نه ، هرگز) آنها برابر نیستند . «

همانند جمع بین ضدین و قول به متناقضین است . به خدا سوگند که اسماعیل حنبلی حرف منصفانه زده است ، آنگونه که ابن ابی الحدید می نویسد :

«یحیی بن سعید بن علی حنبلی معروف به ابن عالیہ ساکن «قطفتا» در جانب غربی بغداد ، که یکی از شهودی بود که به عدالت پذیرفته شده بود ، برای من نقل کرد ، که من در مجلس الفخر اسماعیل بن علی فقیه معروف به مولای ابن المتی - بودم ، و این اسماعیل بزرگ حنابلہ در فقه و مسائل خلاف ، اهل منطق و دارای عباراتی سلیل بود . من خود در مجلس او حاضر شدم و کلامش را شنیدم ، وی در سال ۶۱۰ وفات یافت . ما نزد او بودیم که یکی از حنابلہ وارد شد. او طلبی از یکی از اهالی کوفه داشت ، برای مطالبه طلبش به سوی کوفه رفته بود . تصادفاً آن روز ، روز زیارت غدیر بود . در آن روز در مشهد امیر المؤمنین علیه السلام جمعیت زیادی غیر قابل شمارش ، جمع می شوند . ابن عالیہ می گوید شیخ فخر شروع کرد به پرسش نمودن از آن شخص که چکار کردی و چه دیدی ؟ آن شخص هم جواب می داد . تا اینکه گفت : مولای من ! من شاهد زیارت روز غدیر بودم و آنچه نزد قبر حضرت علی علیه السلام اتفاق می افتاد ، دیدم آنها فضائل آن حضرت را ، و سخنان شنیع را دربارهٔ خلفا نقل می کنند ، آنهم به

صورت علنی ، بدون اینکه کسی بر آنها نظارتی داشته باشد یا از کسی بترسند ! . اسماعیل گفت : گناه آنان چیست؟ کسی جز صاحب آن قبر به آنها جرأت نقل سخنان شنیع را نداده است ، و باب آن سخنان را او گشوده است . گفتم : آیا خود امیر المؤمنین علیه السلام باب آن سخنان را سنت نموده و آنها را تعلیم فرموده است ؟ گفت آری به خدا قسم .

آن شخص گفت : در این صورت اگر او اهل حق باشد ، چرا ما باید فلان و فلان را تولی کنیم ؟ و اگر او اهل باطل است ، چرا باید تولی او را بکنیم ؟ بنابر این باید از آندو تبری جوئیم ! اسماعیل وقتی این سخن را شنید ، فوراً بر خاست ، و نعلین خود را بپا کرد ، و گفت : اسماعیل فلان فلان شده را خداوند لعنت کند ، اگر جواب آن سؤال را بداند . وی فوراً وارد اتاق شد ، ما هم برخاستیم و پراکنده شدیم .^(۱)

ثقفی از محمد بن یحیی بن حماد قطان ، و او از ابی محمد حضرمی ، و او از ابی علی همدانی روایت نموده است ، که عبدالرحمن بن ابی لیلی نزد امام علی آمد و عرض کرد : من سئوالی دارم که میخواهم آنرا از شما بپرسم .

۱ - شرح ابن ابی الحدید ۲ / ۴۷۶ شرح خطبه ۱۷ .

ما انتظار داشتیم که درباره قصه خلافت چیزی را بگوئی، اما تا بحال چیزی نفرموده ای. آیا برای ما این قصه را تعریف نمی کنی؟ آیا برخورد شما بر اساس فرمانی بود که پیامبر ﷺ به شما فرمود، یا مصلحتی که خود دیده ای؟ زیرا ما حرفهای زیادی در این باره شنیده و گفته ایم. محکمترین قول این است که از زبان شما بشنویم.

ما می گوئیم اگر خلافت بعد از پیامبر ﷺ به شما می رسید، کسی با شما نزاع نمی کرد. اما به خدا قسم نمی دانم اگر مورد سؤال قرار گیرم، چه بگویم؟ آیا می توان گفت که آن قوم (خلفا) به شما به خلافت اولی تر بودند؟

در این صورت چرا پیامبر شما را بعد از حجة الوداع منصوب فرمود؟

آن موقع که فرمود: «ایها الناس من كنت مولاة فعلی مولاة»؟
و اگر شما اولی تر هستید، پس چرا ما باید ولایت آنها را بپذیریم؟

امیر المؤمنین علیؑ پاسخ دادند: وقتی پیامبر خدا به ملکوت اعلی پیوست، من اولی تر بودم به مردم در آن روز از خودم نسبت به پیراهنم»

ابن ابی لیلی گفت: پس به خدا قسم ای امیر المؤمنین شما
آنگونه هستید که شاعر جاهلی گفته است:

لعمرك لقد ایقظت من كان نائماً و أسمعت من كانت له أودنان^(۱)

یعنی: به جان تو سوگند که هر کس را که خواب بود بیدار
ساختی و به هر کس که دارای گوش است صدا را رساندی

ابن ابی الحدید در جای دیگر می نویسد: « به یحیی بن زبید
نقیب گفتم: من درباره علی علیه السلام در شگفتم، چگونه آن مدت
طولانی بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله زنده ماند، و کسی او را ترور نکرد، با
اینکه جگرها از کینه او غلیان داشت!

یحیی گفت: او خود را به گمنامی زد، مشغول عبادت و نماز
شد و نظر در قرآن، و از آن حالت گذشته بیرون آمد، و شمشیر
خود را فراموش کرد. مانند پهلوان خونریزی شد که توبه بکند
و در روی زمین به سیاحت پردازد. و یا همانند راهبانی باشد که
در کوهها زندگی کنند. وقتی او از خلفای زمانه اطاعت کرد، او
را رها ساختند، و درباره اش سکوت نمودند. مردم عرب هم
بدون هماهنگی با حاکمان به چیزی اقدام نمی کردند. وقتی
برای حاکمان انگیزه ای بر قتل او نبود، مردم (کینه جو) از او

۱ - امالی شیخ مفید ص ۲۳۳ ح ۲ - مجلس ۲۶

گذشتند . اگر این مطلب نبود ، هر آنیه کشته می شد . علاوه بر آن اجل او هم بسر نرسیده بود . زیرا اجل سنگری است محکم .

روایت شده که مردی نزد زفر بن هذیل (شاگرد ابی حنیفه) آمد و از او سؤال کرد که نظر ابو حنیفه درباره خروج از نماز ، با چیزی غیر تسلیم چه بود ؟ آیا بوسیله کلام یا فعل کثیر می توان از نماز خارج شد ؟ زفر گفت : بلی آن کار جایز است . بدلیل اینکه ابوبکر یک چیزی در تشهد (قبل از سلام) گفت . آن مرد سؤال کرد ، ابوبکر چه گفت ؟ زفر گفت : به تو مربوط نیست . باز هم سائل دو سه بار سؤال خود را تکرار کرد . زفر گفت : این مرد را از مجلس بیرون کنید . قبلاً به من گفته شده بود که این شخص از اصحاب ابی الخطاب است .^(۱)

توضیح اینکه کلام ابوبکر مربوط به توطئه قتل حضرت علی علیه السلام توسط خالد بن ولید بود . ابوبکر و عمر به خالد ابن الولید دستور داده بودند که پس از اتمام نماز، علی علیه السلام را بکشد . موقع نماز، ابوبکر از انجام آن کار پشیمان شد، لذا به خالد گفت : «یا خالد لا تفعل» ای خالد آن کار را انجام نده . و این سخن او هنگام تشهد و قبل از سلام بود .

۱ - شرح ابی الحدید ۳ / ۲۸۷ ، شرح خطبه ۲۳۸ .

بهج الصباغه فی شرح نهج البلاغه ۴ / ۴۷۳ .

بنابراین در برهه ای ، خلفا خواهان قتل او شده بودند ، اما خداوند آنها را از این تصمیم منصرف ساخت .

۷- ویژگی های پیچ تاریخی امت اسلام بعد از رحلت پیامبر ﷺ

امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه ای می فرماید :

«... حتی إذا قبض الله رسوله (صلى الله عليه وآله) رجع قوم على الأعقاب ، وغالتهم السبل ، واتكلوا على الولايج ، ووصلوا غير الرحم ، هجروا السبب الذي أمرؤ بمودته ، ونقلوا البناء عن رص أساسه ، فبنوه في غير موضعه . معادن كل خطيئة ، وابواب كل ضارب في غمرة . قد ما روا في الحيرة ، وذهلوا في السكره ، على سنة من آل فرعون : من منقطع الى الدنيا راكن ، او مفارق للدين مباين .»^(۱)

ترجمه: «... هنگامی که خداوند پیامبرش را برگرفت و قبض روح کرد ، گروهی به قهقرا برگشتند و اختلاف و پراکندگی ، آنها را هلاک ساخت ، تکیه بر غیر خدا کردند ، و با غیر خویشاوندان (یعنی عترت رسول الله) پیوند برقرار ساختند ، و از وسیله ای که مأمور به مودت آن بودند دوری گزیدند . آنها بنای (خلافت و ولایت) را از اساس و محل اصلی آن برداشته و در غیر جایگاهش نصب کردند . آنها معدن تمام خطاها ، و درهای هرگونه گمراهی

۱- نهج البلاغه ، خطبه ۱۴۷ .

بودند . در حیرت و سرگردانی غوطه ور شدند و در مستی و غرور از حق بیگانه گشتند و بر روش آل فرعون حرکت کردند . گروهی به دنیا پرداختند و به آن تکیه نمودند و گروهی از دین جدا گشتند . «

امیر المؤمنین علیه السلام در این فراز از خطبه ، ویژگی های اساسی پیچ خطرناک و انحراف بزرگی را که بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پدید آمده است ، ترسیم فرموده است .

آن ویژگیها عبارت است از :

اولین ویژگی : حرکت ارتجاعی به فرهنگ جاهلیت :

جمله « رجع قوم علی الاعقاب » یادآور این آیه شریفه است ، که به مناسبت فرار اکثر مسلمانها و تنها گذاشتن پیامبر صلی الله علیه و آله در جنگ احد نازل شده ، و مسلمانان را مورد عتاب قرار داده ، و پیشاپیش برگشت اکثر امت را به قهقرای فرهنگ جاهلی پیش گوئی کرده است . « وما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل أفان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم ومن ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئاً و سیجزی الله الشاکرین . »^(۱)

« محمد ﷺ فقط فرستاده خداست ، و پیش از او فرستادگان دیگری بودند، آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، شما به گذشته (ودوران جاهلیت) بازمی‌گردید؟ و هرکس به گذشته باز گردد، هرگز به خدا ضرری نمی‌رساند، و خداوند بزودی شاگردان (وثابت قدمان) را پاداش خواهد داد.»

یقیناً کلام فوق، مؤید عقیده امامیه مبنی بر ارتداد اکثر مسلمانها از ولایت امیر المؤمنین علیه السلام میباشد.

دلالت احادیث « حوض » بر جریان ارتداد اکثریت امت

احادیث حوض که اهل سنت از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کنند، نیز مؤید اعتقاد امامیه مبنی بر ارتداد اکثریت امت پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

این احادیث در کتابهای صحاح، سنن و دیگر مجموعه‌های حدیثی آنان آمده است. از جمله بخاری و مسلم از سهل بن سعد روایت نموده‌اند:

۱ - « عن سهل بن سعد رضي الله عنه أن رسول الله ﷺ قال :
انا فرطكم على الحوض من مرّ على شرب ومن شرب لم يظمأ ابداً و
ليردن على اقوام اعرفهم و يعرفونني ثم يحال بينهم و بيني ، فأقول :

إِنَّهُمْ مَنِّي فَيَقَالُ : لَا تَدْرِي مَا أَحْدَثُوا بَعْدَكَ . فَأَقُولُ : سَحَقًا سَحَقًا لِمَنْ
غَيْرِ بَعْدِي . رواه الشيخان ^(۱)»

« من پیشتاز شما به سوي حوض هستم ،هر کسي بر آن وارد شد ، از آن مینوشد و آن کس که نو شید هرگز تشنه نمی شود . در آنجا ، گروهی بر من وارد می شوند که من آنان را می شناسم و آنان نیز مرا می شناسند ، ولی آنان را از من دور میکنند ...، من میگویم : آنان از من هستند . گفته می شود : نمی دانی بعد از تو چه بدعتهایی را بوجود آوردند . در این موقع می گویم ، نابودی بر آنان باد ، که پس از من دین مرا دگرگون کردند . »

و در روایت بخاری آمده است : « بینا أنا قائم إذا زمرة ، حتی اذا عرفتهم خرج رجل من بیني وبينهم فقال : هلمّ . فقلت : این ؟ قال : الی النار والله . قلت : وما شأنهم ؟ قال : انهم ارتدوا بعدك علی ادبارهم القهقري فلا یری ان یخلص منهم آلا مثل همل النعم . » ^(۲)

« در حالی که (روز رستاخیز) می ایستم ، گروهی نزد من می آیند ، وقتی که آنها را می شناسم ، کسی از میان من و آنان بیرون می آید و به آنها می گوید : بیایید . میگویم کجا ؟ میگوید :

۱ - التاج الجامع للاصول ، منصور علی ناصف ، ج ۵ / ۳۴۴ ، طبع القاهرة ، دار احیاء
الکتب العربیه ، عیسی البابی الحلبي و شرکاه .
۲ - همان ص ۳۴۵ .

به خدا قسم که آنها را به آتش می برم . میگویم : حال آنها چیست ؟ وی می گوید : آنها بعد از تو به عقب برگشتند . از آنها کسی را نمی بینم که خلاص شود جز اندکی ، به اندازه شتران به چرا رفته بدون چوپان ! »

۳ - ابن عبد البر در کتاب الاستیعاب به سندش از ابن عباس نقل می کند :

« قال رسول الله ﷺ : انکم محشورون الی الله عرأة عزلاً فذکر الحدیث وفیه ، فاقول : یا ربّ اصحابی ؟ فیقال : انک لا تدری ما احدثوا بعدک . انّ هولاء لا یزالون مرتدین علی اعقابهم منذ فارقتهم .^(۱) »

« شما به صحرائی قیامت برهنه و بیچاره محشور می شوید . تا اینکه می فرماید : من (روز قیامت) می گویم : خدایا ! اصحابم ؟ گفته می شود : شما نمی دانی که آنان (اصحاب) بعد از تو چه کار کردند ؟ آنها از روزی که از آنها جدا شده ای همچنان به حالت عقبگرد دچار ارتداد شده اند .

۴ - ودر روایت بخاری و مسلم آمده است « عن عقبه بن عامر أن رسول الله ﷺ خرج يوماً و صلی علی اهل احد صلاته علی المیت ، ثم انصرف الی المنبر فقال : اتي فرط لكم ، وأنا شهيد عليكم ، واتي

۱ - الاستیعاب ج ۱ / ۱۶۰ ترجمه بسر بن أرطاة بن ابی رطاة القرشي

والله لانظر الى حوضي الآن و اني أعطيت مفاتيح خزائن الارض - او مفاتيح الارض - واتي والله لا اخاف عليكم ان تشرکوا بعدي ، ولكن اخاف عليكم ان تناقسوا فيها . رواه البخاري و مسلم وزاد مسلم : وتقتلوا فتهلكوا كما هلك من كان قبلکم . قال عقبه : فكان آخر ما رايت رسول الله ﷺ على المنبر ^(۱) .

« روزي پیامبر ﷺ بر شهداي احد نماز گزارد ، همانگونه که بر میت نماز می خواند، آنگاه بر فراز منبر رفت و فرمود : من (روز قیامت) پیشتاز شما هستم و شاهد بر شما . به خدا قسم همین الان من حوضم را می نگرم ، و به من کلیدهای خزانه های زمین (ویا) کلیدهای زمین داده شده است . به خدا قسم که من بر شما نمی ترسم که بعد از من شرک بورزید (و بت بپرستید) ، ولی من برای شما می ترسم که برای گرفتن قدرت (و خلافت) از یکدیگر سبقت بگیرید (و به جان هم بیفتید) . این روایت را بخاری و مسلم نقل نموده ، و مسلم این جمله را اضافه کرده است که پیامبر ﷺ فرمود : (برای شما می ترسم) که به جنگ با یکدیگر بروید و هلاک شوید ، همان گونه که پیشینیان هلاک شدند . و.. عقبه گفت : آن بار ، آخرین باری بود که پیامبر ﷺ را بر فراز منبر دیده بودم » .

۱ - التاج الجامع للاصول ج ۵ / ۳۴۴ .

بنابراین ، مسلمانها به دنبال بیعت سقیفه و غصب خلافت در دره هولناک ارتداد افتادند، اما نه ارتداد ظاهری به معنای دست کشیدن از اسلام و گرایش به بت پرستی ، بلکه به معنی ارتداد از ولایت امیر المؤمنین علیه السلام ، و ولایت آن حضرت همان خطی است که پیامبر صلی الله علیه و آله در بیعت غدیر اعلام فرموده بود .

همانگونه که در روایات خاصه آمده است : « ارتد الناس بعد رسول الله صلی الله علیه و آله الا ثلاثة او اربعة » .

البته برخی از علمای اهل سنت احادیث حوض را برجریان «رده» یعنی ارتداد جمعی اعراب بیابانگرد از اسلام ، بعد از رحلت رسول الله صلی الله علیه و آله به رهبری مسیلمه کذاب واسود عنسی و امثال آنها حمل نموده اند .

اما این حمل خلاف ظاهر است .

زیرا اولاً : اعرابی که مرتد شدند ، به عنوان اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله به حساب نمی آمدند . در حالیکه احادیث حوض خطاب به اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله (مهاجرین و انصار بوده) و پیامبر صلی الله علیه و آله در برخی از آنها صریحاً می فرماید : « اصحابی » .

ثانیاً : مرتدین نسبت به عامه مسلمانانی که بردین اسلام ثابت ماندند . و دچار ارتداد ظاهری نشدند ، بسیار کمتر بودند .

در حالیکه احادیث تصریح می کند که اکثریت مرتدین را اصحاب تشکیل می دهند ، و کسانی که دچار ارتداد نشدند در اقلیت محض بودند . زیرا در حدیث آمده است « فلا اراه أن یخلص منهم الا مثل همل النعم » یعنی از بین اصحاب پیامبر ﷺ تنها گروه اندکی به اندازه شترانی که به تنهایی و بدون چوپان به چرا رفته باشند ، که نوعاً کم هستند و انگشت شمار ! ، از جریان ارتداد خلاصی می یابند

این وضعیت با ارتداد معنوی از ولایت امیر المؤمنین سازگار است ، نه با ارتداد ظاهری از اصل اسلام .

ثالثاً : خود پیامبر ﷺ در حدیث بخاری و مسلم فرموده است :
من برای شما نمی ترسم که مشرک شوید ، بلکه می ترسم که برای گرفتن خلافت به جان یکدیگر بیفتید . بنابراین مقصود از ارتداد ، ارتداد ظاهری نبود ، بلکه همان چیزی است که در سقیفه اتفاق افتاد .

دومین ویژگی : هلاک شدن به وسیله عوامل پنهانی

جمله « و غالتهم السبل » اشاره به آن ویژگی دارد .

« غالتهم » از ماده « غول » در اصل ، به معنای فساد است که بطور پنهانی درون چیزی نفوذ می کند ، و لذا به قتل های

مخفی و ترور « غيلة » گفته می شود . این واژه به معنای هلاک کردن و نابود ساختن به وسیله عوامل پنهانی می آید ، و از آنجا که گمراهی هلاکت معنوی است ، به این معنی هم آمده است . و خطبه بالا به همین معنا می باشد .^(۱)

شکی نیست که گمراهی حاصل از ترك ولایت الهی از مصادیق بارز فساد معنوی است، مخصوصاً که این واژه به سبب اضافه شده است ، و می دانیم که در قرآن : سبب ، راههای بیراهه و انحرافی در مقابل صراط مستقیم معرفی شده است .

« و أن هذا صراطي مستقيماً فاتبعوه ولا تتبعوا السبل ».^(۲)

« این راه مستقیم من است ، از آن پیروی کنید ، و از راههای پراکنده (و انحرافی) پیروی نکنید .. »

در احادیث وارد شده از اهل بیت عليهم السلام ، ولایت امیر المؤمنین عليه السلام و اولاد معصومش بعنوان مصداق صراط مستقیم معرفی شده است . بنابراین راههای انحرافی دیگر مصداق سبب است . از جمله ، در بحارالانوار به نقل از تفسیر فرات از امام باقر عليه السلام آمده است : « في قول الله تعالى : وأن هذا صراطي

۱ - پیام امام ج ۵ / ۷۳۴ .

۲ - انعام / ۱۵۳ .

مستقیماً فاتبعوه ولا تتبعوا السبل ، قال : علي بن ابي طالب و الأئمه من ولد فاطمة، هم صراط الله ، فمن أبا هم سلك السبل. (۱)

یعنی : امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه فرموده است : علی بن ابي طالب و ائمه از فرزندان فاطمه علیها السلام صراط خدا هستند ، هر کس از پیروی از راه آنها ابا کند وارد سبل (بیراهه ها) می گردد . «.

سومین ویژگی: بکارگیری جریان نفاق توسط غاصبان ولایت :

جمله « و اتكلوا على الولايج » به آن معنی اشاره دارد . و لایح جمع ولیجه ، به این همان که افراد نااهل است ، مثل بیگانگان یا منافقین که توسط مسلمانان به عنوان خواص و محرم اسرار بکار گرفته می شوند .

اصل استعمال ولیجه از این آیه شریفه گرفته شده است .

أَمْرٌ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَ لِيَجْزِيَ اللَّهُ خَيْرُ مَا تَعْمَلُونَ (۲)

« آیا چنین می پنداشتید (که به حال خود) رها می شوید ، در حالی که خداوند کسانی را که از شما جهاد کردند ، و غیر از خدا و

۱ - بحار الانوار ج ۲۴ / ۱۶ ، ح ۱۷ .

۲ - توبه / ۱۶

پیامبرش و مؤمنان را محرم اسرار خویش انتخاب نمودند ، (از دیگران) مشخص نساخته است ؟ (باید آزمایش شوید ، تا مؤمنان واقعی شناخته شوند) خداوند به آنچه عمل میکنید آگاه است .

از طرف دیگر، در تاریخ ثابت شده است که منافقین مدینه و مکه ، بویژه بنی امیه که نفاق آنها بارز است در دستگاه خلفا راه پیدا کردند ، و نهایتاً خلافت اسلامی را به سلطنت اموی تبدیل کردند .

چهارمین ویژگی : قطع رحم پیامبر ﷺ :

جمله « ووصلوا غیر الرحم » اشاره به آن معنی دارد . و مقصود از رحم ، همان خویشاوندی پیامبر اسلام ﷺ است .

ابن ابی الحدید می گوید : « یعنی رحم پیامبر ﷺ . امیر المؤمنین علیه السلام این واژه را به صورت مطلق و غیر مضاف ذکر فرموده است . زیرا معنی آن کلمه معلوم است . همانگونه که وقتی کسی بگوید : « اهل البیت » شنونده میدانند که مقصود اهل بیت پیامبر ﷺ است .^(۱)»

در واقع حضرت با استعمال این واژه به نوعی از غاصبان قریش شکوه می کند ، که خویشاوندی پیامبر ﷺ را درباره او و اهل بیت قطع نموده ، و به لوازم آن ملتزم نشده اند .

۱ - شرح نهج البلاغه ، ابن ابی الحدید ج ۲ / ۴۱۷ .

پنجمین ویژگی: کنار گذاشتن اهل بیت علیهم السلام

جمله « و هجروا السبب الذي امروا بمودته » به آن معنی اشاره دارد .

ابن ابی الحدید می نویسد: « و هجروا السبب » مراد از سبب اهل بیت است . و این اشاره به سخن پیامبر صلی الله علیه و آله دارد . آنجا که می فرماید : « خلفت فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي اهل بيتي حبلان ممدودان من السماء الى الارض لا يفترقان حتى يردا على الحوض »^(۱)

حضرت امیر علی از اهل بیت با لفظ سبب تعبیر نموده است . چون پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیث ثقلین از آندو به عنوان دو حبل تعبیر فرموده است . سبب در لغت هم به معنی حبل است . و اما سخن حضرت که فرمود : « امروا بمودته » اشاره به آیه : « قل لا اسئلكم عليه اجراً الا الموده في القربى » ، دارد .^(۲)

معلوم است که غاصبان خلافت با کنار گذاشتن اهل بیت علیهم السلام به آن حبل و سبب الهی که خداوند تعیین فرموده ، و

۱ - ترجمه : من دو چیز گرانبها در میان شما به میراث گذاشته ام ، یکی کتاب خدا است و دیگری عترت من که اهل بیت من اند . آندو دو ریسمانند که از آسمان به سوی زمین کشیده شده اند . هرگز از یکدیگر جدا نمی شوند تا اینکه در قیامت کنار حوض بر من وارد گردند .

۲ - همان .

به عنوان محور مهر و محبت مسلمانان داده است ، اعتنائی ننموده و محورهای دیگری را برای مهر و محبت جایگزین ساخته اند .

ششمین ویژگی : ساختن آئینی برمبنای غیر از مبنای اسلام

جمله « و نقلوا البناء عن رصّ اساسه ، فبنوه فی غیر موضعه » اشاره به آن معنا دارد .

میرزا حبیب الله خوئی در تفسیر جمله فوق می نویسد: « یعنی بنای دین و ایمان را از زیر بنای مرصوص و مستحکم بهم پیوسته جابجا نموده ، و در موضعی دیگر ساخته اند » . این جمله اشاره به جابجا کردن خلافت از جایگاه لائق به جایگاه دیگر دارد . و این توبیخ است برای آن دسته از منافقین که از اولیاء مؤمنین و ائمه دین عدول نموده اند .

همانگونه که خداوند همگنان آنان را این چنین توبیخ نموده

است : « أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى تَقْوَىٰ مِنْ رَبِّهِ وَاللَّهُ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ

أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَىٰ شَفَا جُرُفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ ۖ فِي نَارٍ جَهَنَّمَ ۗ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي

الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿١٠٩﴾

یعنی: انسان طرفدار حق بنیان دینش را بر قاعده ای محکم و زیر بنایی مورد اطمینان، که همان حق و تقوای الهی و طلب رضای اوست، قرار می دهد. اما اهل باطل بنیان دین خود را بر قاعده ای سست که همان باطل و نفاق است قرار می دهد، و عاقبت آن همان ورود به جهنم است.^(۱)

هفتمین ویژگی: منشأ بودن غاصبان خلافت برای گناه‌ورزی و

گمراهی

جمله های « معادن کلّ خطیئه و ابواب کلّ ضارب فی غمرة ، قد ما روا فی الحیره و ذهلوا فی السکره » اشاره به معنای فوق دارد .

میرزا حبیب الله خوئی در تفسیر جملات فوق می نویسد : « شارح بحرانی گفته است : یعنی اینکه آنها برای انجام هرگونه گناه استعداد و آمادگی داشتند ». بنابراین آنها جایگاه گناه اند . لفظ معادن استعاره برای آن معنی است . کلام بحرانی تمام شد .

اما من میگویم مراد از آن جمله این است ، که آنها معدن هر خطائی بودند که از آن زمان تا به حال صادر شده است ، و اصل هر گناهی که تا به حال واقع شده است وهمچنان منشأ و مبدأ شرور و بدیها هستند . زیرا آنها خلافت را غصب نموده اند . چرا

۱ - منهج البراهه فی شرح نهج البلاغه ، میرزا حبیب الله خوئی ج ۹ / ۱۳۵ .

که اگر خلافت در اختیار اهلس قرار می گرفت ، که همان ها اهل بیت عصمت و طهارتند ، مردم را بر راه مستقیم و روشن رهنمون می ساختند ، و امور بر اساس حق پیش می رفت . بنابراین غاصبان هم گمراه شدند ، وهم دیگران را گمراه ساختند .

« وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا أَسْطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴿١٤﴾ لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِلَّا سَاءَ مَا يَزُرُونَ ﴿١٥﴾ (۱) »

علی بن ابراهیم قمی (در تفسیر آن آیه گفته است) : یعنی گناهانشان را بر دوش می کشند . یعنی کسانی که حق امیر المؤمنین را غصب نموده اند ، گناهان خود و پیروان خود را بر دوش می کشند . این همان سخن امام صادق علیه السلام است که فرمود : « والله ما أهریقت محجمة من دم ولا قرع عصا بعصا ولا غصب فرج

۱ - نحل ۲۴ - ۲۵ : ترجمه : « و هنگامی که به آنها گفته شود ؛ پروردگار شما چه نازل کرده است ؟ می گویند : اینها افسانه های پیشینیان است . آنها باید روز قیامت ، بار گناهان خود را بطور کامل بر دوش کشند ، و همچنین سهمی از گناهان کسانی که بخاطر جهل ، گمراهشان می سازند بردوش آنهاست . بدانید آنها بار سنگین بدی بر دوش میکشند .

حرام ولا أخذ مال من غیر حلّه آلا وزر ذلك في اعناقهما من غیر أن ینقص
من اوزار العالمین شیء .^(۱) «

هشتمین ویژگی : پیروی از مسلک فرعونی :

جمله « علی سنّة من آل فرعون : من منقطع الی الدنیا راکن ،
او مفارق للدین مبین » اشاره به آن معنی دارد .

آیت الله مکارن شیرازی در تفسیر جمله بالا می نویسد : «در
توصیف بالامام علیه السلام آنها را به «آل فرعون» تشبیه می کند ، یکی
از ویژگیهای آل فرعون این بود که مردم را به دو گروه تقسیم
کردند . گروهی « قبطیان» بودند و گروهی « سبطیان » ، یا به
تعبیری دیگر : « آل فرعون » و « بنی اسرائیل » .

گروه اول : همه امتیازات در کشور مصر را مخصوص خود
ساختند ، و گروه دوم را به خاک سیاه نشانده ، مردانشان را می
کشتند و زنانشان را به اسارت می گرفتند . و فساد در زمین را به
حد اعلا رساندند .

۱ - نهج البراعة ، میرزا حبیب الله خوئی ج ۹ / ۱۳۶ - ترجمه حدیث : به خدا سوگند که
هیچ قطره خونی از کسی ریخته نشده و هیچ چوبی زده نشده و هیچ ناموسی غصب نشده
و هیچ مالی به صورت غیر حلال اخذ نشده مگر اینکه وزر و وبال آن در گردنهای (آن دو
غاصب) است بدون اینکه از گردن عاملان به آن گناهان چیزی کاسته گردد .

« إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضَعِفُ طَائِفَةً مِّنْهُمْ يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ ^(۱)»

ادامه خط نفاق جاهلیت بعد از رسول خدا ﷺ، نیز همین سنت فرعون را بکار بست. در عصر «بنی امیه» همه امتیازات کشور اسلامی، مخصوص آنها بود و شیعیان علی علیه السلام و مخلصان اهل بیت را هر جا می یافتند، «تحت کل حجر و مدر» آنها را می کشتند یا به سیاه چالهای زندان می افکندند و صحنه جهانی اسلامی را پر از فساد می کردند.

جمله منقطع الی الدنيا « اشاره به این است که گروهی از آنان رسماً به دنیا پرستی روی آوردند، کاخ های پر زرق و برق آنها سر به آسمان کشید، و زندگی اشرافی آنها یادآور زندگی «کسرا و قیصر» بود. ولی در میان اطرافیان آنها زهد فروشانی بودند که ظاهراً علاقه به دنیا نداشتند، ولی دین خود را به دنیای دگران فروخته بودند، به نفع آنها حدیث جعل می کردند، و به پیامبر

۱ - قصص / ۴ - ترجمه: « فرعون در زمین برتری جوئی کرد، و اهل آنرا به گروه های مختلفی تقسیم نمود، گروهی از آنها را به ضعف و ناتوانی می کشاند، پسرانشان را سر می برید و زنانشان را برای (کنیزی و خدمت) زنده نگه می داشت، او به یقین از تبهکاران بود.»

گرامی اسلام ﷺ نسبت می دادند، و توجیه گر اعمال زشت و ننگین آنها بودند ، که مصداق های آن بر همه روشن است .^(۱)

بنابراین فراز مذکور از آن خطبه بلند به صورت شفاف و بسیار واضحی ویژگیهای خط انحرافی برآمده از جریان سقیفه را ترسیم نموده است .

اما متأسفانه کسانی که با عینک تعصب به خطبه می نگرند ، تلاش دارند آنرا بر خلاف ظاهر بلکه صریح الفاظ، به تأویل ببرند .

مثلاً ابن ابی الحدید تلاش زیادی داشته که مصداق آن ویژگیها را فقط دشمنان علی علیه السلام در صفین از قبیل معاویه ، عمرو عاص ، مغیره بن شعبه ، ولید بن عقبه ، و امثال آنها را دانسته است ، واصلأ ناظر بر جریان سقیفه ندانسته است .^(۲)

یقیناً ، آن تأویل ، خیلی سرد و بی معنی است . زیرا امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید : حتی اذا قبض الله رسوله ﷺ رجع قوم علی الاعقاب الخ « یعنی در همان هنگامی که پیامبر ﷺ به ملکوت اعلی پیوست ، قومی به قهقرا برگشتند .

۱ - پیام امام امیر المؤمنین ۷، شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه ، آیت الله العظمی مکارم الشیرازی ، ج ۵ / ۷۳۶ - ۷۳۷ .

۲ - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۲ / ۴۱۸ .

معلوم است که واژه « اذا » ظرف زمان است و عامل در آن فعل « رجوع قوم علی الاعقاب » است ، و عامل باید همزمان با معمول باشد . یعنی در همان زمانی که پیامبر ﷺ رحلت کرده ، باید رجوع علی الاعقاب صورت گرفته باشد ، اما بر طبق تفسیر ابی الحدید این عامل (رجوع به اعقاب) بیش از ۲۸ سال بعد اتفاق افتاده است . و این برخلاف ظاهر کلام است .

و هیچ انگیزه ای برای این تأویل بدون قرینه ندارد جز تعصب ، که مبادا با کلام حضرت گردی بر قبای خلفاء بنشیند !

منابع :

- ۱- قرآن کریم
- ۲- نهج البلاغه
- ۳- مفاتيح الجنان
- ۴- الدكتور جواد على / تفسير الطبري ، المفصل في تاريخ العرب قبل الاسلام .
- ۵- ابن منظور / لسان العرب ، طبع بيروت ، دار احياء الثمرات العربي ، ۱۴۰۸ هـ .
- ۶- مروج الذهب السعودي / طبع بيروت مؤسسة الاعلمي ۱۴۱۱ هـ .
- ۷- ابن هشام / السيره النبويه طبع بيروت ، (دار أحياء) .
- ۸- احمد السباعي / اخبار مکه ، الازرقى - تاريخ مکه .
- ۹- نجاح الطائي / تاريخ ابن الاثير - السيره النبويه .
- ۱۰- قرطبي / الجامع لاحكام القرآن .
- ۱۱- احمد السباعي / تاريخ مکه .
- ۱۲- الدكتور صبحي الصالح المزهر / دراسات في فقه اللغة .
- ۱۳- متقي هندي / كنز العمال .
- ۱۴- طبرسي / الاحتجاج ، طبع نشر المرتضى ، مشهد ۱۴۰۳ هـ .
- ۱۵- حزب علوي و حزب اموي ، به قلم مؤلف ، چاپ چهارم ، دفتر انتشارات اسلامي ، قم ۱۳۸۸ ش .
- ۱۶- آية الله سبحانی / سيد المرسلين ، به نقل از : شرح ابن ابی الحديد .
- ۱۷- ذهبي / ميزان الاعتدال .
- ۱۸- واقدي / المغازي .
- ۱۹- مجمع البيان .
- ۲۰- تفسير نور الثقلين .
- ۲۱- حاكم حساني / شواهد التنزيل .
- ۲۲- بحار الانوار .
- ۲۳- صحيح مسلم / كتاب الاماره .
- ۲۴- ينابيع الموده .
- ۲۵- معارج .

- ۲۶- محمد حسين الزين / محاضرات الراغب الاصفهاني ، به نقل از الشيعة في التاريخ ، مطبعة العرفان ، صيدا - ۱۹۳۸ م الطبعة الثانية مطبوعات مكتبة النجاح طهران ۱۳۵۷ هـ .
- ۲۷- شيخ مفيد / الارشاد .
- ۲۸- صدوق / معاني الاخبار ۱۳۶۱ ش .
- ۲۹- ابن سعد / طبقات .
- ۳۰- منتخب كنز العمال بهامش مسند احمد .
- ۳۱- الطبقات / طبع بيروت .
- ۳۲- الملل والنحل / عبد الكريم الشهرستاني ، دار الفكر - بيروت / ۱۴۲۶ هـ / ۲۰۰۵ م .
- ۳۳- الخطيب البغدادي / تقييد العلم .
- ۳۴- الاصابة في تمييز الصحابة / طبع دار احياء التراث العربي - بيروت ۱۳۲۸ هـ .
- ۳۵- احمد بن حنبل / مسند ، طبع دار الكتب العلمية ، بيروت / ۱۴۱۳ هـ . ۱۹۹۳ م .
- ۳۶- نسائي / خصائص امير المومنين علي بن ابي طالب .
- ۳۷- الغدير في التراث الاسلامي ، السيدعبدالعزيز الطباطبائي ، مؤسسه نشر الهادي، قم ، ۱۳۷۴ ش .
- ۳۸- ابن اثير / النهاية في غريب الحديث .
- ۳۹- المراجعات ، نشر مؤسسه انصاريان ، قم چاپ دوم ، ۱۳۸۷ ش .
- ۴۰- صحيح البخارى / طبع درالجيل ، بيروت .
- ۴۱- الذهبي / سير اعلام النبلاء .
- ۴۲- الميزان / في تفسير القرآن .
- ۴۳- ابن حزم / المحلى ، طبع دار الفكر ، بيروت .
- ۴۴- ابن حجر عسقلاني / تهذيب التهذيب .
- ۴۵- ابن الاثير/ الكامل في التاريخ ، طبع دار احياء التراث العربى ، بيروت ، ۱۴۰۸ هـ ، ۱۹۸۹ م .
- ۴۶- شيخ صدوق / الخصال ، ابواب الاثنى عشر .

- ۴۷ - تاريخ الامم و الملوك (تاريخ طبرى) طبع دار الكتاب العربى - بغداد ۱۴۲۶ هـ - ۲۰۰۵ م .
- ۴۸ - علامه شيخ محمد رضا المظفر ، السقيفه ، طبع مؤسسه انصاريان ، قم ، ۱۴۲۱ هـ - ۱۳۷۹ ش .
- ۴۹ - محمد رضا مظفر ، البيان و التبيين ، السقيفه .
- ۵۰ - ابي حيان اندلسي ، البحر المحيط ، طبع دار أحياء التراث العربي ، بيروت .
- ۵۱ - الماوردي ، الاحكام السلطانية .
- ۵۲ - ابن ميثم ، شرح نهج البلاغه .
- ۵۳ - مغنيه محمد جواد شرح نهج البلاغه .
- ۵۴ - التستري محمد تقي بهج الصباغة في شرح نهج البلاغه .
- ۵۵ - مكارم شيرازي ، پیام امام .
- ۵۶ - مسند ابي يعلي - منتخب كنز العمال .
- ۵۷ - طبراني ، المعجم الاوسط .
- ۵۸ - حاكم نيشابوري المستدرک على الصحيحين .
- ۵۹ - ابن ابي الحديد ، شرح نهج البلاغه .
- ۶۰ - شوشتری قاضي نور الله ، مجالس المؤمنین .
- ۶۱ - شيخ مفيد ، امالي .
- ۶۲ - ناصف منصور علي التاج الجامع للاصول ، طبع القاہرہ ، دار احياء الكتب العربيه ، عيسى البابي الحلبي و شركاه .
- ۶۳ - الاستيعاب ترجمه بسر بن ارطاة بن ابي رطاة القرشي .
- ۶۴ - التاج الجامع للاصول .
- ۶۵ - الخوئي ميرزا حبيب الله ، منهاج البرائه في شرح نهج البلاغه .
- ۶۶ - الجرج والتعديل ، رازی .
- ۶۷ - التاريخ الكبير بخارى .
- ۶۸ - تاريخ اليعقوبى / طبع دار صادر ، بيروت .